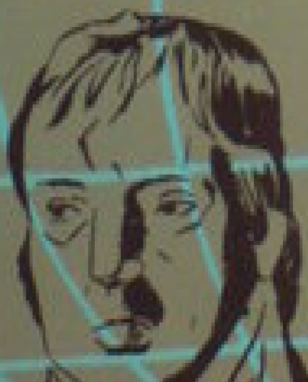
مکتب های سیاسی

تألیف: دکتر بهاءالدین پازارگاد







اقبال
EQBĀL
۲۰۰ ریال

مکتب های سیاسی

و فرهنگ مختصر عقاید و مرام های سیاسی

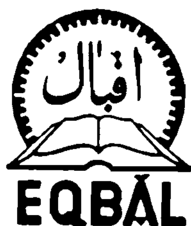
بترتیب حروف الفبا



بقلم

دکتر بهاء الدین پازارگاد

از انتشارات



فهرست مندرجات

دیباچه

در سبب تألیف کتاب

انقلابات سیاسی وتحولات اجتماعی چهارده سال اخیر و وقایع سیاسی متعدد که از آغاز جنگ دوم جهانی و بالاخص از پایان جنگ مزبور باینطرف پی درپی درایران رخ داده است ، منکر نتوان شد که خوب یا بد ، موجب تحولی عظیم در افکار عمومی گردیده ، و یکی از این تحولات ، آشنائی طبقات مختلف مردم است با امور سیاسی وافکار سیاسی .

این کشور بواسطهٔ موقعیت خاص جغرافیائی که دارد، درجنگ دوم شکل دالان یامعبری را بین قوای متفقین پیدا کرد ودرواقع بصورت یك کشور بین‌المللی وجهانی (کاسموپولیتنان) در آمد. مرزها برداشته شد ، وپای هرقوم ونژاد و ملتی از ملل جهان در این کشور باز شده ، بعضی از ایشان آزادانه بفعالیت سیاسی و نشر افکار خود پرداختند . پس‌ازجنگ نیز میدان نبردهای سری وعلنی و سیاسی وجنگهای سرد قدرتهای بزرگ و مرکز تحریکات پشت پردهٔ اجنبیان و جولانگاه تبلیغات ایادی خارجی و داخلی گردید ، و در این کشمکش‌ها کمتر کسی‌است ازهرطبقه ، ازکاسب بازاری و دهقان ودهاتی گرفته تابرسد بطبقات عالیهٔ کشوری و نظامی ، که بشکلی از اشکال پایش بمیان این کشمکشها کشیده نشده و بطریقی وارد جنجال های سیاسی بیست سال گذشته نشده باشد ، یالااقل تماسی بااین انقلابات و تحولات پیدا نکرده باشد .

افزایش تعداد اشخاص باسواد در پایتخت وشهرهای بزرگ نیز به‌افزایش تیراژ وتعداد انتشار جراید خبری وسیاسی و نشرمقالات و رسالات واحیاناً کتب سیاسی کمك کرده ، قدر مسلم این است که عدهٔ کثیری که هیچ‌قابل مقایسه با تعداد قبل‌ازسال ۱۳۲۰ نیست بخواندن روزنامه ها راغب گشته ، و این کار جزء عادات روزانهٔ ایشان قرار گرفته است .

نمیتوان‌انکار کرد که بجهات فوق، یك‌نوع بیداری‌سیاسی‌درافکار عمومی بظهور رسیده ، وحوادث جنگ دوم و ده‌سال پس‌از جنگ دوم اگرزیانهای مادی ومعنوی بسیار دربرداشته ، ولی‌یك فایدهٔ بزرگ را نیزمتضمن‌بوده و آن‌مسئلهٔ آشنائی‌بافکارسیاسی‌است که ازضروریات‌اولیهٔ زندگی‌هر بشرمتمدن‌امروزمیباشد درهرجای جهان که خواهدسکونت داشته باشد بشرعصر جدید ناگزیر است بحداقل تا درجه‌ای با افکار سیاسی واوضاع دیپلماسی جهان و روابط بین ملتها و دولتها و اوضاع عمومی وکلی‌جهان بین‌الملل آشنا باشد .

اما با کمال تأسف ، افکارسیاسی درایران غالباً ازمجاری ذیقصد و منابع صاحب اغراض خاص سیاسی بدماغ مردم وارد گشته ، نه از طریق آموزشگاه و تعلیم صحیح و منظم و کنفرانسهای آموزنده وبیدار کننده که راههای شایستهٔ آن است . و لذا این‌اطلاعات معمولا ناقص‌و مبهم ، و غالباً یکطرفی بوده و برابهام مسائل در دماغ مردم افزوده ، افکار و عقاید سیاسی‌غالباً درنظر مردم مبهم است ، و چه بسا که موجب گمراهی عدهٔ کثیری هم شده باشد .

ازطرف دیگربواسطهٔ فقدان کتب‌اصیل ونشریات صحیح‌سیاسی‌و

فرهنگها و کتب مأخذ و مراجع مربوط به‌سیاست وروابط بین‌الملل، و عدم آشنائی اکثریت مردم بزبانهای خارجی ، و هم بواسطهٔ اینکه حتی کتب سیاسی بزبان خارجی‌هم برای کسانیکه آشنائی بزبانهای خارجی دارند دردسترس ایشان نیست ، مسائل سیاسی حتی برای طبقات عالیه و اشخاص روشنفکرهم بصورت مبهمات ومسائل غامضی در آمده ، غالباً در تشخیص صواب ازناصواب وحل‌مسائل سیاسی عاجز مانده‌اند .

مثلا امروز کمتر کسی‌استدرایران درهرطبقه حتی‌مردم‌بازاری و عوام که اصطلاحات دموکراسی ، فاشیسم ، لیبرالیسم ، سوسیالیسم ، کمونیسم ، ماکیاولیسم و امثال آن بگوشش نخورده باشد . در نتیجه پندارهائی تیره ومه آلودازاین‌عقاید وافکاروایسم‌ها دردماغها پیدا شده و این‌خود محرك افکارمردم گردیده میل‌وافردارند بدانند معنی ومفهوم واقعی‌این‌اصطلاحات وایسم‌ها چیست واز آن چه مقصودی درنظراست ؟

فرق آنها بایکدیگرچیست؟ منشأ ومبدأ ظهور هریك درچه‌زمان بوده ودر کجا است ؟ تاریخچهٔ سیراین‌عقاید چه بوده ؟ واضع ومؤسس ومروج وپرورش‌دهندهٔ این‌افکار چه اشخاصی‌بوده‌اند ؟ این‌افکار درچه محیطی بظهور رسیده و اسباب وعلل ظهورآنها چه بوده این مسلك‌ها و عقاید سیاسی در عمل چه نتیجه‌ای بخشیده ، وعمل با تئوری آن چقدر فاصله و تفاوت داشته است ؟ تنوعات هریك از چه‌گونه است ؟ وامثال این‌نوع سئوالات را هرکس در دماغ خود پرورانده ومی‌پروراند .

اما حتی اگر ازطبقات روشن فکر واهل مطالعه دربارهٔ هر یك ازاین ایسم‌ها و بسیار ایسم‌های دیگر سئوال کنید که مقصود از آنرا تبیین کنند از توضیح صحیح آن غالباً عاجز میمانند و ملاحظه میکنید

که اطلاعاتی ناقص بدست میدهند که برابهام مسئله می‌افزاید.

ازچند سال قبل احتیاج بتألیف کتابهایی که رفع این نوع ابهامات را برای مردم بنماید و با بیطرفی کامل نوشته شده باشد و شامل نص حقایق باشد کاملا محسوس بود و ملاحظه میشد که عموم طبقات این کشور تشنهٔ این نوع اطلاعات سیاسی بوده و احساس کرده‌اند که باید برای بقای خود و جامعهٔ خویش افکار سیاسی خود را پرورش دهند و عقاید خود را با کسب اطلاعات صحیح واصیل دربارهٔ مسلکها ومرام‌های سیاسی وروابط سیاسی بین‌الملل اصلاح نمایند.

بهمین سبب بود که نویسندهٔ این‌سطور از اوایل ظهور این نهضت فکری و تحول سیاسی در ایران که این‌نکته را احساس نمود، بخیال افتاد درحد قدرت وامکان درصدد رفع این نقیصه برآید.

اما انجام چنین‌کار بزرگ مستلزم صرف سالها وقت بودآنهم در مکانی و زمانی که بتوان فارغ البال بمطالعهٔ مآخذ و مراجع و کتب فلاسفهٔ بزرگ قدیم وجدید پرداخت.

انجام چنین مهم، هم بواسطهٔ فقدان منابع لازم و هم بواسطهٔ عدم امکان حصول چنین فرصتی در ایران در سالهای بحرانی زمان جنگ وبعد ازجنگ میسر نبود.

بهمین جهت درمدت پنجسال غیبت ازمیهن و توقف در کشورهای باختری که‌اکثرآنرادر کتابخانه‌های بزرگ کشورهای متحدهٔ آمریکا و یکی از بزرگترین دانشگاههای جهان در آن کشور گذراندم تمام وقت خودرا صرف مطالعهٔ منابع و کتب مهمهٔ سیاسی‌وآثار فلاسفهٔ قدیم و معاصر نموده یادداشت های بسیار برداشتم و توانستم ذخیره‌ای وافر

ازاین مطالعات فراهم سازم . در مراجعت بایران مدت چهارسال تمام به‌تنظیم وترتیب وترجمه وتألیف وتکمیل یادداشتها پرداختم . ازجملهٔ محصول وثمراین‌مجاهدت ، یکدوره **تاریخ‌فلسفهٔ سیاسی** بود که چاپ آن ازسال ۱۳۳۲ شروع ودرپائیزسال۱۳۳٤ جاری پایان یافت ودرسه جلد شامل۱٤۰۰صفحه و۱۸تصویرانتشاریافت . وچون مورد توجه‌اهل علم‌ومطالعه قرار گرفت ونسخ‌آن نایاب شد چندی بعد بچاپ دوم‌رسید.

اما درخلال تدوین وچاپ‌تاریخ‌فلسفهٔ سیاسی باین‌نکته‌برخوردم که باوجود مجاهدتی که درسبك تحریر و روانی و سادگی‌عبارات‌آن کتاب بعمل آمده باز بواسطهٔ اینکه صدها اصطلاحات غامض سیاسی و فلسفی بنحوی اجتناب ناپذیر درآن‌آمده است برای تمام طبقات قابل استفاده نیست ، بعلاوه بواسطهٔ بزرگی حجم کتاب وبا وجود تلخیصات سودمندی که درآغاز هرقسمت برای سهولت مراجعه بعمل‌آمده ، تنها طبقات خاصه و دانشجویان تیزهوش و طلاب علاقه‌مند میتوانند از آن استفاده کنند و استفادهٔ از آن محتاج بداشتن اندکی سرمایهٔ علمی و دماغ فلسفی است .

بنا براین بفکر افتادم رساله‌ای بصورت فرهنگ سیاسی شامل مسلك‌ها و مرام و عقاید و مکاتب سیاسی مهم و معروف بترتیب حروف الفبا فراهم نمایم.

ابتدادرنظرداشتم که این‌رساله‌را بعنوان ملحقات مجموعهٔ تاریخ فلسفهٔ سیاسی‌تحت عنوان جلدچهارم‌مجموعهٔ مزبورمنتشر نمایم‌ولی‌مدیر شرکت نسبی اقبال معتقد گردیدند که بهتر است این کتاب بصورت جداگانه ومستقل‌منتشرشود تابالاستقلال قابل‌استفادهٔعموم‌طبقات‌باشد.

لذا فهرست اسماء رجال و فهرست اصطلاحات و مکاتب سیاسی را که در آن مجموعه آمده است و ابتدا در نظر بود ضمیمهٔ کتاب شود تهیه کرده در پایان جلد سوم تاریخ فلسفهٔ سیاسی قرار دادم و آنرا در همان سه مجلد بپایان رسانیدم . پس‌ازفراغت از چاپ آن کتاب به‌تهیهٔ این‌رساله پرداختم‌وچاپ‌اول آنرا بعهدهٔ شرکت‌محترم مزبور واگذاشتم که باتوجه خاصی که‌نسبت به‌نفاست چاپ وخوبی کاغذوزیبائی‌اسلوب آن مبذول داشتند بصورت حاضردرآمده بدست خوانندگان و علاقه‌مندان محترم میرسد و اکنون که بپایان سال ۱۳٤۰ نزدیك می‌شویم ملاحظه شد که نسخ‌این کتاب نایاب شده ومورد توجه‌ارباب فضل‌واهل مطالعه قرار گرفته جمعی طالب آنند این کتاب در دانشگاه آنکارا در ترکیه نیزموردتوجه مخصوص‌قرارگرفته ابتدابصورت قطعات درمجله دانشگاه بزبان ترکی‌ترجمه شده سپس‌بیکی‌از دانشجویان ایرانی در آنکارا که تقاضای چاپ تمام آنرا بزبان ترکی کرده بود از طرف مؤلف اجازهٔ‌چاپ داده شد انجام‌چاپ دوم آن بزبان فارسی‌نیز‌بشرکت نسبی‌اقبال که درچاپ اول آن اهتمام وافی‌بکار بسته‌اند واگذار گردید که اینك بدست علاقه‌مندان میرسد .

در تحریرمندرجات این کتاب وذکر مکتب‌های سیاسی که برای سهولت مراجعه بترتیب الفبا تنظیم یافته ، سعی وافی بعمل آمده است که حتی‌الامکان با ساده‌ترین عبارات وکلمات نوشته شود . اصطلاحات فلسفی غامض درحد امکان ازآن حذف و بحد اقل تقلیل‌یافته تاطبقات متوسط و حتی طبقات پائین نیز بتوانند ازآن استفاده کنند . در مورد طبقات بالاتر نیز برای آنهاییکه فراغت مطالعهٔ تاریخ مفصل فلسفهٔ

سیاسی را ندارند این رساله صورت یك فرهنگ سیاسی و کتاب مراجعه (رفرانس) رادارد وازهر جهت برای این طبقه هم قابل استفاده بنظر میرسد.

انتظار مؤلف آن است که هر نقص یا اشتباه یا پیشنهاد و اصلاحی که بنظر اهل علم رسد مؤلف را آگاه فرمایند تا در تجدید چاپ رعایت شود.

بهاءالدین پازارگاد

(نشانی پستی : تهران ـ حصارك ـ نیاوران)

دیباچهٔ چاپ سوم

این کتاب که درسال ۱۳٤۰ بچاپ دوم رسید اکنون بسبب نایاب‌شدن آن و بسبب اینکه مورد تقاضا و احتیاج علاقه مندان به آن است بچاپ سوم میرسد چون ملاحظه میشود که در زمان حاضر، نسل معاصر به کتب داستانهای جعلی و نشریات بیفایده بیش از کتب سودمند علمی که بردانش خواننده چیزی میافزاید توجه دارد ـ (بدلیل آنکه تعداد چاپ یاتیراژ و هم سرعت انتشار و فروش آن نوع کتب بیشتر است) تصور نمیرفت که چاپ دوم این کتاب درظرف دوسال نایاب شود وچاپ سوم آن باین زودی مورد احتیاج گردد. اما همانطور که در دیباچهٔ چاپ اول اشاره شد معلوم گشت که بطور کلی حس کنجکاوی در کشف حقایق اجتماعی وواقعیات سیاسی درمیان بعضی از افراد عامه بیدار شده واین نوع کتب نیزخوانندگان و طالبانی دارد و این خود باعث امیدواری ومایهٔ مسرت است.

درچاپ سوم که به‌دوشکل یکی بقطع چاپهای اول ودوم ودیگری بقطع کتب جیبی چاپ میشود وتجدید نظر کلی بعمل آمده اولا، چون کلمات واصطلاحات بیگانه (یعنی آنها که‌معادل‌فارسی‌ندارد وهم‌استعمال بین‌المللی وجهانی دارد) در ایران معمولاً بزبان فرانسه تلفظ میشود

درعناوین و متن کتاب تلفظ فرانسوی آنها بکار رفته ، ولی چون زبان انگلیسی امروز در ایران بیش از سایر زبانهای بیگانه رواج دارد و خوانندگان کتاب غالباً بازبان انگلیسی آشنائی‌دارند، معادل‌اصطلاحات مزبور بزبان انگلیسی نوشته شده (برخلاف چاپهای‌اول ودوم که غالباً بزبان فرانسه نوشته شده‌بود) تا برای‌مراجعهٔ‌ایشان بکتب دیگرسهل‌تر باشد . درمورد بعضی از اصطلاحات هم که لازم تشخیص‌داده شده معادل آن بهردو زبان انگلیسی و فرانسه ذکرشده است .

ثانیاً اغلاط چاپی چندکه در کتاب وجود داشت در چاپ سوم تصحیح شد و مختصر اصلاحاتی که لازم بنظر رسید در متن کتاب به‌عمل آمد و آنچه که لازم دیده شد افزوده گردید تا کتاب حاوی آخرین اطلاعات راجع به‌تحولات درمرامها وعقاید سیاسی تا بامروز باشد .مثلا در قسمت کمونیسم به تحولات پس‌از استالین یعنی تعبیراتی که در چند سال اخیر در معتقدات کمونیسم بظهور رسیده در جای خود اشاره شده است .

باشد که این تألیف مختصر بیش از پیش در روشن ساختن افکار عمومی سودمند افتد .

بهاءالدین پازارگاد

تهران ـ اسفند ماه ۱۳۴۳

۱ - آئین دوشمشیر

آئین دوشمشیر نام آئینی است که درقرن پنجم میلادی در جامعهٔ مسیحی رومی متشکل گردیده و در اواخر قرن مزبور از طرف **پاپ گلاسیوس اول**[۱] دربارهٔ آن اعلامیهٔ رسمی صادر شد . این آئین درتمام ادوار قرون وسطی بمنزلهٔ یك آئین مقبول پذیرفته شده جزء سنت و عادت قرار گرفت وهرزمان بین‌پاپ وامپراطوراختلاف یارقابتی‌بوجود میآمد به این‌آئین رجوع مینمودند . این آئین رابطهٔ بین روحانیات و دنیویات و یا مذهب و سیاست را معلوم میکند . در دوره‌ای که بدورهٔ پدران کلیسا معروف است یك‌نوع تشکیلات دوگانه و کنترل دوگانه نسبت بجامعهٔ اروپائی آنزمان بوجود آمد وعادت براین جاری شد که دوقدرت متساویاً وباتأیید یکدیگرجامعه را اداره نمایند :

(اول) حفظ علایق و منافع روحانی و روحانیون‌وحکومت برارواح و عقاید مردم که در حوزهٔ اقتدارکلیسا قرارگرفت و تشکیل یکدستگاه سلسلهٔ مراتب ویك سلسلهٔ تعلیمات خاص‌را دارد که کشیشان وروحانیون عهده‌دار آن بودند .

(دوم) حفظ منافع وعلایق دنیوی وحصول و حفظ صلح و نظم‌وعدالت که درمنطقهٔ حکومت کشوری یاسیاسی واقع شد و تشکیل یك سلسله عملیاتی را میداد که زمامداران سیاسی وکارگذاران ایشان آنرا برعهده داشتند .

Pope Gelasius I (۱)

پس لازم آمد که بین ایندو نوع نظم یك روح همکاری متقابل حکمفرما باشد و این آئین کمك متقابل کلیسا ودولت بیکدیگر واداره امورجامعهٔ بشری از طرف این دو قدرت به آئین دو شمشیر یا دو اتورینه معروف گردید وحاکی ازاین اصل است که یك جامعه درتحت کنترل دوگانه وزیرنظر دو دستگاه هیرارشی کلیسا ودولت با حدود صلاحیت قضاوت مشخص اداره شود وهریك ازدوقدرت ، حدود قضاوت وحوزهٔ حکومت قدرت دیگری را شناخته ومکمل عمل یکدیگر باشند و حقوقی را که خداوند برای قدرت دیگرمقرر داشته است محترم شمارند .

۲ - ابسولوتیسم

Absolutism

ابسولو بمعنی مطلق و مقصود از ابسولوتیسم حکومت مطلقه و ریاست یکنفرشخص مطلق العنان است برجامعه .

(۱) ابسولوتیسم یك آئین سیاسی است که طبق آن ، حقوق و قدرت زمامدار نامحدوداست وحتی حقوق طبیعت یاحقوق طبیعی هم آنرا محدود نمیسازد . زمامدارفعال مایشاء است و حاکم براموال وحیات وهمه چیز مردم درقرون ۱۷و۱۸ قدرت زمامدار درحکومت مطلقه برامپراطوری مقدس روم وکلیسا واشراف هم تسلط داشت یعنی طبق این آئین قدرتهای مزبور هم نمیتوانستند اختیارات زمامدار را محدود نمایند . در قرن پانزدهم پاپ خودرا دررأس اولین سلطنت مقتدر سیاسی و روحانی قرار داده و فرضیهٔ ابسولوتیسم شکل گرفت و بعدها سرمشق کامل و نمونهٔ اصلی برای **ابسولوتیسم**[۱] **مانرشیك** یعنی قدرت مطلقهٔ سلطنت قرار

(۱) Absolutism Monarchical

گرفت . طرفداران سلطنت پاپ حقوق وی‌را بسلطنت روحانی وسیاسی برمردم ، حقوق الهی‌و آسمانی پنداشته وچنین استدلال می کردند که: «محال است بتوان قدرت اعظم وسلطه‌ایرا که برای حکومت برجامعه لازم است بخود جامعه واگذار کرد و باید بشخصی سپرد که در رأس جامعه قرار دارد .»

(۲) و نیز گاهی ابسولوتیسم برحکومتی اطلاق میشود که آن حکومت دارای قدرت مطلقه و نامحدود باشد اعم ازاینکه حکومت در دست یکنفر باشد یاچند نفر ویاشامل تشکیلاتی باشد ثابت که در تحت دستور یك زمامدار اداره شود .

گاهی‌این‌اصطلاح‌رامرادف‌با **دسپوتیسم** (استبداد) **واتوکراسی و دیکتاتوری وماکیاولیسم و اوتوریتاریانیسم** هم استعمال می کنند . (رجوع شود به‌اصطلاحات مزبور درهمین کتاب) .

۴ - اپیس کوپالیسم

Episcopalism

اپیس‌کوپالیسم یا **اپیس‌کوپالیانیسم** نام مسلکی است که در قرن ١٦ در اروپا بوجودآمد .

کالوینیسم که عبارت ازمرام منسوب به **ژان کالوین** تئولوژیست فرانسوی بود تکیه بسلطنت نداشت و طوری نبود که بتواند خود را با کلیسای ملی (ناسیونال) که شاه رئیس دنیوی آن محسوب میشد وفق دهد و معتقد بود که اتوریتهٔ روحانی تفوق براتوریتهٔ جسمانی دارد و میخواست کشیشان را مستقل ازقدرت دنیوی نماید . نمایندگان طبقات

دیگرمردم را نیزوارد انجمن کلیسا نموده وکلیسارا خود مختارومستقل ساخت . درکلیساهای ملی رابطهٔ اسقفها با رم قطع گردید و اسقف ها در واقع عمال حکومت سلطنتی گشتند . در نتیجه مسلکی بوجود آمد بنام اپیس کوپالیسم یاطرفداری ازحکومت اسقفان و آن عبارت بود از شکل حکومتی که منتخب مجموعهٔ کلیساهای ملی باشد .

٤ - آپتی‌میسم

Optimism

آپتی‌میسم بمعنی عقیدهٔ بخوش‌بینی و نیك بینی وحسن ظن است در برابر **پسی‌میسم** که بمعنی بدبینی است . در مسلك ها و مرامهای مختلف سیاسی این اصطلاح غالباً ملحق به‌اصطلاحات حاکی‌ازمرامهای اصلی سیاسی میگردد و یا بعنوان صفت برای زمامداران و فلاسفه و نویسندگان یافرقه‌های سیاسی استعمال میشود .

۵ - اپورچونیسم

Opportunism

اپورچونیسم یا **اپورتونیسم** بمعنی مسلك ابن‌الوقت بودن و بسرعت برحسب تغییر اوضاع سیاسی یا تغییر رژیم یا زمامدار بنا بنفع شخصی‌تغییرعقیده دادن را گویند. این‌اصطلاح بیشتر درفلسفهٔ کمونیسم و از طرف نویسندگان و فلاسفهٔ کمونیست در مورد طبقات متوسط (بورژواها) بخصوص‌در نیمهٔ‌اول‌قرن بیستم‌زیاد بکاررفته و آن‌ ازخصائص

افراد طبقهٔ متوسط میشمارند که بزودی همراه تغییراوضاع سیاسی تغییر رنگ سیاسی میدهند و به‌اصطلاح فارسی از هرطرف که باد وزد گندم خودرا باد میدهند .

۴ - اپولوژیسم

Apologism

فلاسفهٔ آغاز مسیحیت را که معتقد باستدلال در مقابل مخالفین مسیحیت بوده وعقیده به‌تحمیل‌وقبولا نیدن مذهب با زور وتعبد نداشتند فرقهٔ **اپولوژیست‌ها** میخواندند . بعلاوه این فرقه معتقد بکناره گیری ازکاردولت و گوشه گیری بوده میگفتند اگردولت مطیع‌خداوند باشد آنها میتوانند بدولت وفادارباشند و گرنه الزامی در وفاداری ندارند . بعدها **اپولوژیسم** نام‌عقیدهٔ سیاسی‌فرقه‌ای شد موسوم به **اپولوژیست‌ها** که درقرن هفده میلادی درانگلستان ظهورنموده ، ودرخلال‌جنگهای داخلی‌انگلستان دربرابرجمعیتی که برای مردم حق مقاومت دربرابر پادشاه قائل بودند بحمایت از فرضیهٔ **حقوق الهی سلطنت** برخاسته به طرفداری سلاطین سلسلهٔ **استوارت** قیام کردند .

۶ - اپیکوریانیسم

Epicurianism

فلسفهٔ‌منسوب به **اپیکور** (ابیقور)فیلسوف‌معروف یونانی(۳۴۲- ۲۷۰ ق م.) که مدرسهٔ خودرا درآتن‌افتتاح نمود وتا چندین قرن بعد باقی‌ماندوفلسفهٔوی یکی‌ازچهارمکتب بزرگ‌یونانی‌شمرده میشوداصول

فلسفهٔ مزبور بشرح زیر میباشد .

(۱) این مکتب طرفدار مادیت و معتقد به اصول مادی یعنی **ماتریالیست** است .

(۲) **او ولوسیونیست** یعنی معتقد باصول تکامل است .

(۳) **فیلانتروپیست** یعنی انسان‌دوست وخوش‌بین بنوع بشراست.

(٤) **آتئیست** یعنی طرفدار الحاد است ومنکروجود خداوند .

و اما عقاید سیاسی اپیکوریانیسم را میتوان در سطور زیر خلاصه نمود :

(۱) **جامعه وحیات اجتماعی** را کلابرپایهٔ منافع فردی دانسته گوید «اگرما عضوجامعه شده‌ایم برای آنست که پنداشته‌ایم درعضویت جامعه بیشترتحصیل فایدهٔ شخصی میکنیم وجامعه ودولت ، مارا از خطر دشمن بهترحفظ میکند واگرروزی فرا رسد که جامعه ودولت این دو وظیفه را انجام ندهند بهتراست که نباشند .»

(۲) **عدالت وحقوق اجتماعی و قانون** را از باب موهومات دانسته برای آن وجودخارجی قائل نیست و **نیك وبد** را ازامورقراردادی واصطلاحی میداند و میگوید آنچه را که مردم با هم موافقت وقرارداد کنند که خوب بشناسند خوب است وبالعکس آنچه را که بد بشمارند بد است .

(۳) **قانون** را مقرراتی میداند که افراد جامعه آنرا پذیرفته‌اند که طبق آن زندگی کنند وهرگاه تشخیص دادند که بحال افراد جامعه مفید نیست قابل لغو وتغییراست و گوید وقتیکه احساس کنیم اطاعت از قانون دیگر بما کمکی نمیکند میتوانیم آنرا بشکنیم بشرط اینکه بتوانیم ازمجازات قانون شکنی فرار کرده مصون مانیم.

(٤) **تقوی** در تأمین لذت ومسرت است (نه درعلم آنطور که سقراط وافلاطون گفته‌اند).

(٥) **میانه‌روی واعتدال وآرامش و رفاقت** بهترین روش زندگی است و باید باشهوت وزیاده‌روی وافراط درهرچیزمبارزه کرد.

(٦) **برادری و ضد ناسیونالیسم**: افراد بشر بایکدیگر برادرند وملتی مزیت نسبت بملت دیگر ندارد (اپیکور طرفدار **بهبودی موقعیت** زنان وغلامان وحامی تربیت عمومی و نهضت انسانی‌دوستی‌است).

(٧) **عزلت و کناره‌گیری** را تشویق میکندومعتقداست که‌شرکت درحیات اجتماعی بسعادت فرد کمك نمیکند. مردحکیم وخردمند باید ازقبول مشاغل عمومی ودولتی‌وقبول مسؤلیت اجتناب کند.

(٨) **فردیت**: گوید راه و روش‌صحیح عبارت است از تبعیت از فردیت واعتقاد به‌اصالت فرد (**اندیویدوالیسم**) و حب منافع شخصی و بی‌نیازی فردی هرفرد باید خود وسیلهٔ لذت خویشتن را فراهم کند نه بوسیلهٔ جامعه.

مسلك اپیکوریانیسم**خودخواهی روشنفکر**[1] نیزمی‌نامند زیرا متضمن‌نوعی‌خودخواهی‌وجلب منافع‌شخصی‌است که توأم‌باانسان‌دوستی وبرادری واعتدال ومیانه‌روی میباشد.

فلسفهٔ مادی و انسان دوستی اپیکور در قرون بعد در عمل سبب ترقی اجتماعی جامعهٔ **گرگو- رومن** (ترکیب یونان وروم) و موجب بهبودی وموقعیت زنان وغلامان و رواج نهضت انسان دوستی و تربیت عمومی گردید.

Egoisme eclairée , **Enlightened Egoism** (١)

بعد ازاپیکور ، لوکرسیوس[۱] ازاهل روم جانشین وی گردید .

۸ - اتوریتاریانیسم

Auhoritarianism

میتوان گفت که این فلسفه در نقطهٔ مقابل **اندیویدوالیسم** یعنی فلسفهٔ اصالت فرد قراردارد وعبارت ازفلسفه وسیستم حکومتی است که در آن آزادی فردی هم ازحیث تئوری وهم ازحیث عمل ، هم درظاهر وهم درباطن کاملا تحت‌الشعاع اتوریته وقدرت دولت قرار گرفته . ودر این نوع حکومت، معمولاقدرت، متمرکزدریك گروه معدود و کوچك پیشوایان است . رژیم **دیکتاتوری** یکی ازاشکال افراطی حکومتهای اتوریتاریان است .

خلاصهٔ تاریخچهٔ نمو وسیرفلسفهٔ مزبور بشرح زیراست :

(۱) واضع اولیهٔ آن فلاسفهٔ قدیم یونـان مانند **فیثاغورث ، دموکریتوس ، سقراط ، افلاطون** و **ارسطو** بوده‌اند و ارسطو چنین استدلال کرد که **کل مقدم برجزء است** پس **دولت مقدم برفرد است.**

(۲) **استائیکها** یا **رواقیون** دولت ملی را مردود دانسته برای دولت جهانی اتوریتهٔ مطلق قائل گردیدند .

(۳) فلاسفهٔ قرون وسطای مسیحی (از ۴۰۰ میلادی تا آغـاز **رنسانس** یعنی قرون ۱۳و۱۴) بخصوص شعبه‌ای ازفلاسفهٔ **اسکالستیك**

۱- Lucretius (۹۶ - ۵۵ ق.م.) شاعر وفیلسوف رومی که مجموعه‌ای شامل ٦ جلد بزرگ شامل اشعاری درفلسفه وفیزیك وروانشناسی واخلاق به تبعیت ازآئین اپیکور بنظم درآورده وازاو باقی‌مانده است .

موسوم به **رئالیست‌ها** طرفدار این عقیده بودند .

(۴) (الف) ژان‌بودن فرانسوی (قرن ۱٦) واضع فرضیهٔ حق حاکمیت و قدرت مطلقهٔ سلطنت که آنرا دولت نیز میخوانداین فلسفه را تقویت نموده .

(ب) ماکیاولی طرفدار قدرت مطلقهٔ زمامدار است.

(۵) درقرن۱۷ ـ توماس‌هابس طرفداراتورتیهٔ زمامدار گردید.

درقرن ۱۸ که بقرن فردیت موسوم است اتوریتاریانیسم طرفدار چندانی نداشت .

(۱) درقرن۱۹ ـ هگل،کارل مارکس ، انگلس،لاسال،نیچه طرفدار اتوریتهٔ مطلق دولت گردیدند .

(۷) درقرن ۲۰ ـ لنین ، استالین (درمرام کمونیسم) **هیتلر** ، **و موسولینی** (درمرام فاشیسم) قدرت مطلقهٔ دولت و پیشوا را حمایت نموده‌اند .

۹ ـ اتوکراسی

Autocracy

نام سیستم حکومتی است که در آن کلیهٔ قدرتها عملا در دست زمامدار قرار گرفته است .

فرق این اصطلاح با اصطلاح اتوریتاریانیسم این است که در **اتوکراسی** تنها یکنفر مالك قدرت نامحدود وسیاسی است که از منبع خارجی مانند ملت یا غیرآن ناشی نشده وبیشتراطلاق برپادشاه‌میشود۔ اما در**اتوریتاریانیسم** ممکن است قدرت دردست یك پیشوا باشد یاچند

الیگارش ابسولوتیسم واتوریتاریانیسم ازاین حیث مشترك اند که هردو هم شامل شاه وهم دیکتاتور پیشوا میگردد .

۱۰ ـ اجارهٔ مالتوس وریکاردو (فرضیهٔ .....)

Theory of Rent

این فرضیهٔ اقتصادی را **مالتوس و ریکاردو**[۱] اقتصاد شناسان انگلیسی اوایل قرن ۱٦ باشتراك وضع نمودند وحاکی ازاین است که: «اراضی زراعتی و بطور کلی زمین وضعیت خاصی دارد که مخصوص بخودش میباشد در اینکه : (اولا) زمین از حیث مقدار محدود است . یعنی نه میتوان چیزی بر آن افزود و یا ازآن کاست ، و آنچه اراضی در سطح کرهٔزمین خلق شده ودردسترس بشر قرار گرفته همان است که هست .

(ثانیاً) اراضی از حیث مرغوبیت وحاصلخیزی اختلاف دارند . اراضی نامرغوب آنهاست کههما نقدر محصول میدهد که بمصرف مخارجش میرسد ، پس برای چنین زمین نمیتوان اجاره بها پرداخت و برای زمین مرغوب چون محصولش برخرجش فزونی دارد کشاورز حاضر است مبلغ بیشتری برای اجارهٔ آن بپردازد. پس اجاره بها یاعایدی مالك از زمین مرغوب معادل است با تفاضل محصول آن زمین برمحصول مقدار معادل آن از اراضی نامرغوب . احیای اراضی نامرغوب چون مستلزم مخارج اضافی است ناچار بهای محصول آن زمین را بالامیبرد تاجبران مخارج اضافی را بنماید و بمجردیکه بهای محصول بسبب احیای این نوع اراضی بالا رفت مالکین زمینهای مرغوب هم که خرجی اضافه

Malthus و Ricardo (۱)

نکرده‌اند بهای محصول زمین خود را بالا میبرند یعنی اجاره‌بهارا بالا برده نفع سرشار عاید ایشان میشود که حق نیست زیرا مقدار محصول با عایدی اضافی وبطور کلی اصل اجاره‌بهای زمین که عاید مالك میشود بازاءکار نبوده و این مبلغ عایدی مالك بمصرف عیش و نوش و ازدیاد ثروت مالك میرسد در حالیکه بهیچ وجه خدمتی به ازدیاد محصول و ترقی کشاورزی و بهبودی اوضاع اجتماعی انجام نمیدهد. در واقع مالك از آنچه که باید عاید جامعه گردد کسر وبرداشت نموده ومبلغی را بلاعوض تصاحب کرده وبمصرف شخصی خود رسانیده. بدین‌طریق مالك خود یك نوع غاصب یا مفتخوار و طفیلی (پارازیت) است که بدون انجام کار که در تهیهٔ عایدی اصل میباشد تنها بنام مالکیت زمین که یك حادثهٔ تاریخی واتفاقی است مبلغی از ثروت و عایدی اجتماع ومردم‌دیگرراربوده. نتیجه آنکه **منافع مالك همیشه بامنافع‌هرطبقهٔ اجتماع درتضاد است** و هرقدمیکه برای آبادی (یعنی تبدیل اراضی نامرغوب به اراضی مرغوب) برداشته شود منافع آن مستقیماً بجیب الك میرود. بدون اینکه کوچکترین مجاهد و کار را در اینطریق انجام داده باشد، زیرا تنها اثر افزایش اراضی زراعتی و بسط آبادی وعمران است که میزان اجاره‌بها یعنی عایدی ملك را بالا میبرد وبس.

۱۱ـ اراستیانیسم

Erastianism

اولین واضع این عقیده **مارسیل دوپادو تئولوژیست** ایتالیائی

قرن ۱۳ معروف به **مارسیلیو**[۱] که قصد اولیهٔ وی آن بود که اتورتیهٔ روحانی را درمورد کنترل مستقیم یا غیر مستقیم اعمال حکومتی سیاسی تعریف و دقیقاً محدود نماید . بعدها در قرن ۱۸ در انگلیس دربرابر عقاید فرقه های مذهبی دست چپ بخصوص برضد پرسبیتاریانیسم[۲] عکس‌العملی درافکار اکثریت مردم پدیدآمد که بمسلك **اراستیانیسم** موسوم شد و بهترین نمایندهٔ این مسلك **جان سلدون**[۳] انگلیسی است . خلاصهٔ فلسفهٔ این مسلك آنکه :

(**اولا**) مشروطیت و کلیهٔ ترتیبات کنستیتوسیوتل تنها برای حفظ نظم و امنیت است ومبدأ الهی و آسمانی ندارد (**ثانیاً**) قدرت شاه همان است که قانون معین کرده (**ثالثاً**) حقوق و قانون همان است که محکمه قادر باجرای آن است . (**رابعاً**) تأسیسات کلیسا و امتیازات روحانیون همان است که ازطرف اتوریتهٔ عرفی مقرر ووضع شده باشد.

جان سلدون دولت و کلیسا را متساویاً هدف اظهارات خود قرار داده گوید عنوان حقوق الهی سلطنت یا کلیسا و امثال آن عموماً دکان شعبده وحقه بازی عده‌ای شیاداست بمنظور چاپیدن و لخت کردن عامه واخاذی وجمع پول واخذ قدرت از مردم .

مسلك **اراستیان** درواقع ترکیبی از :

(۱) **اوتیلیته**[۴] (یوئی‌لیتی)یایوتیلیتاریانیسم یعنی‌فلسفهٔسودجوئی.

(۲) **سکولاریسم**[۵] یعنی توجه‌باموردنیای مرئی وجهان خاکی

Iohn Séldon (۳) Presbiterianism (۲) Marsilio (۱)
Secularism (۵) Utility, Utilitarianism (٤)

(۳) **راسیونالیسم**[1] یعنی فلسفهٔ اصالت عقل .

۱۲ - ارادهٔ واقعی بوسانکونه (فرضیهٔ .....)

Theory of ‹Real Will›

واضع این فرضیه **برنارد بوسانکوئه**[2] فیلسوف هگلی (پیرو هگل آلمانی) (اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰) انگلیس شاگرد **توماس هیل گرین** است که از فلسفهٔ روسو مقدمه چینی آنرا شروع کرده گوید :

اعمال زور حقوقی یا اجتماعی اخلاقاً صحیح ومشروع وسزاوار است زیرا جامعه نمایندهٔ افراد بوده ، ومعرف آنچه است که‌فرد میطلبد بشرط آنکه عقل فرد نمو کرده فردی هوشمند و اخلاقی شده باشد » وی بدینطریق ارادهٔ واقعی فرد را ارادهٔ جامعه (یعنی ارادهٔ دولت) میداند که بنا بمصلحت فرد ، بازور وقدرت بموقع عمل گذاشته میشود نه ارادهٔ خودفرد ، بطوریکه طبق نتیجهٔ عقیدهٔ وی ممکن است وجدان خود فرد غالباً از این **ارادهٔ واقعی** آگاه نباشد .

بوسانکوئه این عقیده را از هگل گرفته .

طبق عقیدهٔ بوسانکوئه «دولت معرف ایدالیزاسیون آن نوع از اعمال وافعال اخلاقی وعقلی است که هیچ مجمع یا مؤسسهٔ دیگری در جامعه نمیتواند معرف آن باشد بجز دولت ، در حالیکه قضاوت فرد براساس طبع متغیرودمدمی آدمی ومزاح مبتذل انسانی است» بدینطریق فرضیهٔ وی با نفاق وشقاق واختلاف جداً مخالف بوده وجوهر اخلاق را عبارت میداند از تسلیم وتوافق با نظردولت .

Bernard Bosanquet (۲) Rationalism (۱)

۱۳ ـ ارزش و کار (فرضیهٔ ....)

Theory of Value

این فرضیه ابتدا در زمان جان‌لاك فیلسوف انگلیسی مطرح شد ومفهوم آن این بود که :

« منشأ خلق مالکیت از این اصل است که کارگر خود را با اجناس تولیدی خود آمیخته لذا قیمت اجناس برطبق کار لازم برای تولید آن تعیین میگردد ودربازار رقابت‌آزاد ، امتعه و اجناس برطبق مقدارکاری که در تولیدآنها انجام گشته است در معرض مبادله قرار میگیرند . پس صرفنظراز تغییرات موقت که نتیجهٔ عرضه وتقاضاست ، خریدار و فروشنده باید مقادیرمعادل ازبهای‌کار یا ارزش واقعی را داد و ستد نمایند . بدینطریق **قیمت طبیعی** که آنرا بطور مطلق ارزش مینامند قیمتی عادلانه خواهدبود واین‌قیمت بطور کلی بدینطریق‌بدست آمده که هرفرد تولید کنندهٔ متاع، ارزشی‌معادل‌کارخود که‌برای‌تولید آن متاع انجام داده است روی متاع گذاشته و از برای فروش عرضه میکنند .

این توجیه درواقع یك نوع تفسیراخلاقی‌بودبرای برحق نشان دادن سیستم رقابت‌آزاد .

۱۴ ـ ارسطوئی (فلسفهٔ....)

Aristotlianism

مقصود از اصطلاح ارسطوئی ، فلسفهٔ منسوب به ارسطو فیلسوف

یونانی قرن چهارم قبل ازمیلاد است واز مکتبهای معروف یونان قدیم میباشد ودرقسمت عقاید سیاسی شامل اصول زیر است :

(۱) رابطهٔ انسان با جامعه : انسان را حیوان‌اجتماعی خوانده و گوید انسان از زنبور اجتماعی‌تراست وحقیقت خودرا دراجتماع ودر میان نوع خویش میتواند دریابد · از آنجا که **کل‌مقدم برجزء است ، پس جامعه ودولت هم مقدم برفرد میباشند** . بعلاوه هرفرد در جامعه‌ای بوجود میآید که‌آن جامعه قبلا وجود داشته، لذا فرد مستقل نبوده وبر کنار وبی‌نیاز از اجتماع نیست .

(۲)دولت : دولت عالیترین تشکیلات بشری و هدف آن کمك ببهودی زندگی نیك است . اما اگر دولت مسرت و سعادت افراد را تأمین نکند مردود است و خبیث (از این اصل استنباط میشود که برانداختن دولت خبیث مجاز است) .

(۳) اتباع : بعقیدهٔ ارسطو اتباع کشور نمیتواند شرکائی مطلع وبصیر ومؤثر درامرحکومت باشند .

(۴) مساوات : افراد مساوی خلق نشده ویکسان نیستند ، وعدم مساوات امری طبیعی است .

(۵) قانون اساسی : قانون اساسی باید با طبیعت و احتیاجات اعضاء جامعه وفق داده شود و لذا باید عدم تساویهای طبیعی آدمی را در نظر گیرد . قانون اساسی باید حقوق مردم را در قسمتهائیکه افراد مساوی هستند. مساوی شناسد و در قسمتهائی که نامساوی‌اند عدم تساوی قائل شود . عدم تساویها عبارتند از لیاقت شخصی ، تمول، نژاد یا ولادت .

۶ ـ آزادی وملیت : غلامان آزاد خلق نشده و در طبیعت غلام

خلق نشده‌اند. پس اصل غلامی برحق است وموافق با طبیعت. غیر از غلامان هر انسان بحکم طبیعت تبعهٔ یك کشور وعضویك جامعه خلق شده و با سایر مردم جهان قرابتی ندارد. پس سایرین نسبت بوی خارجی هستند وخارج از جامعه و کشور وی. خارجیان در سلك غلامان‌اند و پست‌تر از یونانیان میباشند.

(۷) اقسام حکومتها وبهترین شکل حکومت: ارسطوسه نوع حکومت خوب قائل شده:

(۱) حکومت سلطنتی (**مانرشی**) که چون فاسد و منحرف شود بحکومت ستمگری (**تیرانی**) تنزل می‌یابد.

(۲) حکومت اشرافی (**اریستوکراسی**) که چون فاسد شود بحکومت (**الیگارشی**) (حکومت ثروتمندان) تنزل می‌یابد.

(۳) حکومت **پولیتی** (حکومت طبقه متوسط وملی) که چون فاسد شود بحکومت‌دموکراسی(حکومت‌طبقهٔ‌پست وفقیر) تنزل میکند.

بدینطریق ارسطو حکومت دموکراسی را نوع تنزل یافتهٔ (**دژنرهٔ**) حکومت پولنتی میداند ـ ولی بحکومت مرکب که ترکیبی باشد از مانرشی واریستوکراسی وپولیتی نیزمعتقد است.

فلسفهٔ ارسطو بعدها در سیر تاریخ، انشعاباتی پیدا کرده که از آنجمله است فلسفهٔ **ارسطوئیان طبیعی**[۱] که بین عقل و الهام فرق کامل قائل شده و آندو را از یکدیگر تجزیه و تفکیك نموده‌اند. و **مارسل‌دوپادو** (قرن ۱۳ ـ میلادی) این‌مسلك‌را بهتر ازدیگران‌شرح داده. طرفداران این مسلك را **انحرافیون** یا **اورروئیست** ومسلك آنها را **اورروئیسم**[۲] نیز مینامند.

(۱) Naturalistic Aristorelianism

(۲) Averroism

۱۵ - اریستو کراسی

Aristocracy

اریستو کراسی یا حکومت اشرافی نام سیستم حکومتی است که در آن‌قدرت و نظارت درعدهٔ‌معدودی ازطبقهٔ حاکمه است که مقام‌سیاسی آنها ممکن است براساس قدرت اقتصادی یعنی تمول و ثروت یا قدرت نظامی ، ویا موقعیت اجتماعی یا روحانی ، یا سن یا تربیت خاص باشد ولی این اصطلاح بیشتر بحکومت اشراف اطلاق میگردد. طبقهٔ حاکمهٔ چنان حکومت را اریستو کرات اصطلاح کنند .

۱۶ - استائیکیسم (رواقیون)

Stoïcism

مکتب **استائیك** را چهارمین و آخرین‌مکتب ازمکاتب‌چهارگانهٔ بزرگ‌آتنی قدیم میشمارند که درسال ۳۰۰ قبل ازمیلاد بوسیلهٔ **زنو** یا **زنون**[۱] فیلسوف فینیقی (از اهل شهر **سیتیوم** درجزیرهٔ قبرس) درشهر آتن برای تجدید نظر دراصول فلسفهٔ یونان قدیم و وفق دادن آن با شرایط جدید دورهٔ **هلنیستیك**. یعنی دورهٔ بعد ازاسکندر تأسیس گشت وبعدها به روم انتقال یافت وپرورش یافته تکامل پیدا کرد .

وجه تسمیهٔ آن این است که اولین دستهٔ مریدان و شاگردان و مستمعین زنو درزیرایوان یارواقی نزدیك **اگورا** درشهر آتن موسوم به

---

(۱) Zenon, Zeno

استوئاپوئسیل[1] که بزبان یونانی بمعنی رواق رنگ شده میباشد جمع میآمدند و بدینواسطه این فرقه به استائیکها یا رواقیون معروف گشتند.

اصول فلسفهٔ رواقیون درقسمت عقاید سیاسی بشرح‌زیراست:

(۱)کولکتیویسم: منافع فرد فدای جامعه، اما جامعهٔ جهانی نه دولت ملی. دولت جهانی حاکم برفرد است.

(۲) انترناسیونالیسم: مردم طبعاً عضو جامعهٔ جهانی هستند. قوانین این جامعه طبیعی وواجب‌الاطاعه وحیات اجتماعی ضروری‌است (ضد ناسیونالیسم).

(۳) برادری ومساوات: همهٔ مردم جهان برادر یکدیگر و در حقوق مساوی ود ... اً اتباع کشورجهان هستند بدون توجه بمال‌ومقام ونژاد یا فرهنگ ایشان.

(۴) قانون: قانون کشور باید مطابق‌قانون جامعهٔ‌بشری‌و بروفق قانون طبیعت باشد.

(۵) جامعه: جامعهٔ جهانی تنها جامعهٔ ایدآل است وبس.

(۶) نژاد: نژاد نژاد انسان است نه نژاد خاص.

(۷) شأن‌آدمی: شأن آدمی و حقوق افراد انسانی مورد اهمیت واحترام است بدون توجه بمال ومقام ونژاد وفرهنگ.

(۸) تقوی: تقوی عبارت‌است از عالی‌ترین خیروصلاح. تقوی خاص یك طبقه نیست هرقوم وهرطبقه میتواند صاحب تقوی باشد.

(۹)آتئیسم: رواقیون دورهٔاول منکر وجود خداوند بوده‌اند.

---

(۱) Stoa Poecile, Agora

(۱۰) ماتریالیسم : اعتقاد به اصالت ماده وفلسفهٔ عملی و معتدل مادی .

(۱۱) پوزی‌تیویسم : اعتقاد بوجود آثار قابل حس و مشاهده وبس .

(۱۲) میس‌تی‌کیسم: صورت‌معما داشتن واسرارآمیز بودن افکار وعقاید ایشان .

(۱۳) بی‌نیازی : سعی در عدم احتیاج بدیگران ، تحمل و صبر در سختی‌ها و مقاومت دربرابر مشکلات بمنظور تمرین درعدم احتیاج بدیگران .

(۱۴) حقوق طبیعت: معتقد بحقوق طبیعی .

۱۷ - استالینیسم

Stalinism

فلسفهٔ کمونیسم کارل مارکس را ، لنین تفسیر نموده ودربعضی از مواد آن طبق احتیاج روز ودرعمل درهنگام انقلاب بالشویک روسیه بعداز جنگ اول جهانی تغییراتی داده که فلسفهٔ وی به **لنینیسم مارکسیسم** یا بطور مطلق به **لنینیسم** موسوم گشت. بعدازلنین که استالین روی کار آمد وی بنوبت خود فلسفهٔ لنین را تفسیر نموده و در آن تغییراتی داده که هرچند خود او مایل نبود که عقاید وی را استالینیسم نام گذارند ولی خواهی نخواهی در تاریخ عقاید سیاسی به استالینیسم معروف شد بعلاوه این اصطلاح مفهوم خشونت وشدت‌عمل وسخت گیری راهم که ازخواص حکومت استالین بود میرساند .

چون توجیه وشرح تغییراتی که استالین درفلسفهٔ کمونیسم روسیه

یالنینیسم مارکسیسم بعمل آورده مبسوط و ذکر آن از حدود گنجایش این مختصر خارج میباشد ، فهرست مانند اسامی فرضیه‌های وی را که بعضی از آنها بنام تاکتیك حزبی وشوروی وجهانی وتاکتیك کمونیسم خوانده شده و هر کدام جزئی از فلسفهٔ استالینیسم شمرده میشود ذکر میکنیم و برای ملاحظهٔ مفاهیم وتوجیه‌عناوین زیرخواننده باید به کتب مبسوط‌تر مراجعه نماید .

فرضیهٔ انقلاب و فن انقلاب ـ فرضیهٔ نسبت ـ فرضیهٔ تحول ـ فرضیهٔ تغییر کیفیتی ناگهانی ـ فرضیهٔ ترقی ـ فرضیهٔ تضاد و کشمکش ماتریالیسم ـ وسائل تولید ـ فرضیهٔ تضاد مقدماتی کاپیتالیسم ـ تقلا و کشمکش طبقاتی ـ فرضیهٔ مرحلهٔ امپریالیسم کاپیتالیسم ـ تضاد بین سیستم های کاپیتالیست و سوسیالیست ـ فرضیهٔ بحرانهای اقتصادی یا نیروهای تولیدی درمقابل روابط تولیدی ـ شرایط واقعی (ابژکتیف) انقلاب : جنگ ـ قانون جزرومد ـ استراتژی‌جهانی که شوروی‌مدار ومحور آن است ـ تجویز عملیات نظامی ـ تجویز عملیات سری و غیر قانونی ـ سازش و اصطلاحات ـ تهیهٔ مرکز محلی قیادت کمونیسم ـ فرضیهٔ عقب نشینی بموقع و بدست‌آوردن وقت وتجزیهٔ دشمن .

۱۸ ـ اسکالستیك

Scholastic

اسکالستی‌کیسم و اسکالستیك (اهل مدرسه) نام مسلك و

---

(۱) رجوع شود به جلد سوم تاریخ فلسفهٔ سیاسی بقلم مؤلف همین کتاب صفحات ۱۱۴۰ تا ۱۱۶۷ چاپ اول وصفحات ۱۰٤۸ تا ۱۰۷۲ چاپ دوم

فرقه‌ایست از الهیات وعقاید مذهبی مسیحی قرون وسطی که افکار آنها در باب دولت ومحل‌انسان دردستگاه اجتماعی انحصارداشت به‌آنچه که کلیسا معتبر شناسد. فلاسفهٔ اسکالستیك هم خود را بیشتر صرف تفسیر مذهب مسیح نمودند وبرسه دسته تقسیم میشوند بشرح زیر :

(۱) **رئالیست‌ها** Realist که معتقد بودند درهرچیز وهرمورد کل واقعیت‌دارد واجزاء وآحاد واقعیت ندارند (شبیه قسمتی از فلسفهٔ ارسطو که کل را مقدم برجزء میداند) لذا دولت واقعیت واهمیت دارد ومردم تنها بمنزلهٔ اجزاء هستند واهمیتی ندارند. از پیشوایان‌این‌فرقه یکی‌**آنسلم**[۱] درقرن ۱۲ است ودیگر **جان‌اسکوتس‌اریگنا**[۲].

(۲) **نامینالیست‌ها** Nominalist که برخلاف فرقهٔ فوق معتقد گشتند که افراد واقعیت دارند و دولت تنها اسم است. پیشوایان این فرقه عبارتند از **روسلن**[۳] در قرن ۱۳ و **گیوم‌دوکام**[٤] قرن ۱۳ و **دنس اسکوتس**[٥] قرن ١٤.

(۳) **کونسپ توالیست‌ها** Conceptuellst که حدوسط بین دو نظر فوق را پذیرفته معتقد شدند که هم فرد و هم جامعه هردو اهمیت دارند. فرد حقیقت داردولی جامعه نیز فرضیه‌ایست در دماغ انسان و درافکار جماعت که تادرجه‌ای صورت واقعیت دارد. درشناسائی انسان وروابط افراد بایکدیگر باید هم فرد وهم جامعه را شناخت.. ازجمله پیشوایان‌این‌فرقه‌یکی **ابلارد**[٦] است درقرن۱۱ودیگر**توماس‌داکوئن**[۷] درقرن ۱۳.

Roscellin (۳) John Scotus Erigena (۲) Anselm (۱)
William of Occam (Guillaumc D,occam) (٤)
Abelard Abelard (٦) Duns Scotus (٥)
St. Thomas d'Aquin (۷)

۱۹ - اسکی‌پیسم

Escapism

اسکی پیسم بمعنی فلسفهٔ فراراست ومقصود ازآن‌فرارازشرکت درکارهای اجتماعی و امتناع از قبول پستهای دولتی وشرکت در امور حکومت است .

دردورهٔ ترقی وعظمت یونان قدیم طرز فکرمردم آتن چنین بود که هرفرد تبعه که ازکار اجتماعی وشرکت دربحث و مکالمهٔ سیاسی و اجتماعی وشرکت درادارهٔامور حکومت فرار کند گناهی‌عظیم مرتکب شده مردود جامعه شناخته میشود . بعدها که در اثر شکست‌های یونان و بروز اختلافات ، فلسفهٔ اجتماعی و سیاسی زمان اوج ترقی یونان روبضعف نهاده و عدم رضایت در طبقات و بدبینی نسبت بحکومت قوت گرفت فلسفه‌های‌شکاکین‌وکلبیون واپیکوریانهاطرفدارعزلت گردیدند وعزلت و گوشه گیری که درعرف جامعهٔ سابق یونانی کفرشمرده میشد معمول گردیده وعلامت اعتراض بنظام اجتماعی بود . اپیکوریانیسم را را محققین فلسفهٔ سیاسی نیز در زمرهٔ فلسفهٔ فرار میشمارند . اصطلاح **اسکی‌پیسم** نام و عنوان فلسفهٔ فرار در کشورهای انگلیسی زبان معاصر است .

۲۰ - اکسپان سیونیسم

Expansionism

اکسپانسیونیست بمعنی طرفدارتوسعه وبسطاراضی کشور بوسیله

فتوحات نظامی یا بوسائل اقتصادی یا هروسیلهٔ دیگر واکسپانسیونیسم . عقیدهٔ به بسط اراضی کشور است .

۲۱ - اکونومی کلاسیك

Classical Economy

اکونومی کلاسیك که آنرا فرضیهٔ **لسه‌فر** Laissez Faire نیز میگویند ابتدا درانگلیس وضع شده وترکیبی بود از فرضیهٔ اقتصادی **ادم اسمیت** فیلسوف اقتصادی انگلیس وفیزیوکراتهای فرانسه‌درقرن ۱۹ دوجزئی بود از فلسفهٔ لیبرالیسم **بنتهام** فیلسوف انگلیسی ومرحلهٔ مهمی درنمو اقتصادیات ونموفرضیهٔ اجتماعی وسیاسی قرن۱٦ گردید ، و در این مرحله بود که **سیاست** و **اقتصاد** از یکدیگر تفکیك شده هر کدام موضوع جداگانه تلقی گردید . این فرضیه شامل دوعامل یا دوفرضیهٔ زیر درجامعهٔ اقتصادی گردید :

(۱) فرضیهٔ هم‌آهنگی طبیعی که‌آنرا فرضیهٔ« **مبادلهٔ اجناس دربازار رقابت‌آزاد** » نیز مینامند و مفهوم آن این است که‌قیمتها باید تابع شرایط خود بازار باشد و اجناس در بازار آزاد مبادله شوند ورقابت‌آزاد وبلامانع معمول باشد، وجامعه‌خود بازاری‌است که‌افراد محصولات، کار را در آن مبادله میکنند . اجناس ضروری خود را با ارزان‌ترین قیمت ممکن خریده واجناس خودرا بحداکثر قیمت‌ممکن میفروشند ، لذا اصل « عرضه و تقاضا » خود موجد هارمونی طبیعی می‌شود .

(۲) فرضیهٔ کشمکش طبقاتی که‌آنرافرضیهٔ«**تقسیم محصول**» وهم فرضیهٔ « **اجاره و سود و مزد** » نیز مینامند ، مفهوم‌آن این‌است

که درتحت شرایط بازار آزاد مجموع محصولات جامعه درمیان تولید کنندگان تقسیم میشود یعنی تمول در میان طبقات عمدهٔ تولید کننده توزیع میگردد . و طبق این فرضیه ثروت به اشکال سه گانهٔ اجاره و سود و مزد درمیان طبقات عمدهٔ مولد ثروت تقسیم میشود .

طبق **فرضیهٔ اول** ، جامعهٔ اقتصادی عبارت میشد ازسیستم فردیت وافراد .

وطبق **فرضیهٔ دوم** ، جامعهٔ اقتصادیعبارتمیشد ازسیستمطبقاتی، و طبقات عبارت میشدند از موجرین ، سود خورها ، مزد بگیرها . و بدینطریق ثروت مالکین و صاحبان مستغلات و بازرگانان (یعنی سرمایهداران) تقسیم میشد . فرق این دو سیستم آن بود که می گفتند درسیستم اولی یعنی در بازار آزاد منافع همهٔ افراد تأمین میشود ویك همآهنگی طبیعی ایجاد میگردد و در طریقهٔ دوم ، اختلاف منافع و کشمکش بینطبقات بوجود میآید مثلا اجارهبها را باید طبقهٔ مزدبگیر از مزد خود بدهد وسود برنده از سود خود تأدیه نماید .

در منطق اکونومی کلاسیك ابهام و تضادی بوجود آمد زیرا اکونومیستهای کلاسیك در اقتصادیات متکی بحقوق طبیعی گردیده ولی در سیاست و اخلاق ، حقوق طبیعت را منکر شده بودند. این منطق ابتدا بنفع طبقات بازرگان و سوداگر برضد مالکین بکار رفت ولی بعدها برای دفاع از حقوق کاپیتالیستها در برابر مزد بگیرها بکار رفت .

۲۲ ـ اگالیتاریان واگالیتر، اکوالیتریانیسم

Egalitaire ' Egalitarian

اگالیتر مشتق از کلمهٔ فرانسوی **اگالیته** بمعنی مساوات ومربوط به شعار انقلابی فرانسه یعنی **آزادی، مساوات برادری** است که کلید جنبش‌های آزادیخواهی قرن۱۹ دراروپا محسوب میشد. بزبان انگلیسی هم اصطلاح اگالیتاریان وهم اصطلاح **Equalitarianism** دراینمورد بکار میرود .

سیر تاریخی عقیدهٔ بمساوات انسان را درفلسفهٔ باختری میتوان درفهرست زیر خلاصه نمود :

(۱) رواقیون واضح این عقیده محسوب میشوند که گفتند: «همهٔ مردم جهان برادر و در حقوق مساوی و تبعهٔ جهان هستند بدون توجه بمال ومقام ونژاد یا فرهنگ» .

(۲) سیسرو تمام افـراد آدمی را در طبیعت مساوی دانسته و میگوید : «درهرفرد انسان ظرفیت وقابلیت تشخیص و شناسائی حقوق طبیعت آفریده شده واین‌صفت خاص فلاسفه یادستهٔ خاص دیگر نیست.»

(۳) فلاسفهٔ مسیحی قرون وسطی (اسکالستیك) تنها از لحاظ اینکه طرفدار الغای حق مالکیت اراضی بوده و اموال را باعث شر و فساددانسته‌اند میتوان گفت طرفدار یك‌نوع مساوات‌اقتصادی‌یامالکیت عامه (کولکتیف) بوده‌اند ولی‌درباب مساوات سیاسی واجتماعی‌ساکت مانده‌اند .

(۴) قرن ۱۷ .

(الف) جان‌لاك فیلسوف انگلیسی طرفدار مساوات سیاسی و اجتماعی ولی مخالف مساوات مالی واقتصادی است .

(ب) حزب لولرز (رادیکالهای انگلیس) طرفدارمساوات‌سیاسی وتا حدی حامی مساوات اقتصادی نیز بوده‌اند .

(ج) حزب دیگرز (در انگلیس) بقیادت **جزاردوینستاتلی** که آنها را کمونیستهای ایده‌آلیست **یایوتوپیان** نیز مینامیدند طرفدار مساوات سیاسی واجتماعی وقویاً حامی مساوات اقتصادی گردیدند .

(د) هارینگتون پیشوای حزب جمهوریخواه انگلیس نیزحامی مساوات سیاسی وهم اقتصادی بود .

(ﻫ) قرن ۱۸: مونتسکیو ، روسو، (فرانسوی) ادموند برگ ، هیوم ، ادم اسمیت (انگلیسی) طرفدار مساوات سیاسی و اجتماعی (نه اقتصادی) گردیدند .

(٦) قرن۱۹ : جرمی بنتهام ، جیمزمیل ، جان استوارت میل (انگلیسی) نیز از مساوات سیاسی و اجتماعی (نه اقتصادی) حمایت کردند .

(۷) قرن ۲۰: فلاسفهٔ آمریکائی مانند جان دیووی و سایرین نیز ازمساوات سیاسی واجتماعی (نه اقتصادی) طرفداری کرده‌اند .

۲ـ اگنوس تی کیسم

Agnosticism

میتوان‌آنرا به (فلسفهٔ لاادری) معنی کرد یعنی فلسفهٔ «نمیدانم» ومقصود ازآن اعتقاد باین است که بوجود خدا و علت اولی و حقایق نخستین نتوان پی‌برد ووجود هرچیز که وراء پدیده‌ها وآثار و مظاهر

وعوارض مادی قرارداشته باشد برما مجهول است وقابل کشف ودانستن هم نیست بخصوص علت اولی وجهان نامرئی موضوعاتی است که ماهیچ چیز دربارهٔ آن نمیدانیم

۲۴ـ اگوئیسم

Egöism

عقیدهٔ بخویشتن‌پرستی وخودخواهی واینکه اصل حیات‌درتوجه بنفس خویشتن است .

در میان فلاسفه کسیکه این فلسفه را بیشتر پرورده و توجیه نموده ماکیاولی ایتالیائی است (اواخر قرن ۱۵ واوایل قرن ۱٦) و آنرا مبنا و پایهٔ فلسفهٔ معروف خود موسوم به فلسفهٔ استبداد حدید قرار داده است و آنرا **اگوئیسم اونیورسل** (اگوئیسم جهانی) . Universal Egoïsm مینامد . وی کلیهٔ مسائلی راکه درباب خط مشی سیاسی ذکر می کند برپایهٔ این فرضیه قرار میدهد که طبیعت انسان در **همه جا وهمه زمان** اساساً خود خواه است لذا انگیزهٔ مؤثری که باید زمامدار بدان تکیه کند همانا باید انگیزهٔ **اگوئیستیك** یعنی مبنی برخودخواهی وخودپرستی باشد . (رجوع شود به ماکیاولیسم)

۲۵ ـ الیگارشی

Olidarchy

(۱) رژیم حکومتی که بوسیلهٔ چند نفر معدود اداره شود و کلیهٔ قدرت حکومت متمرکز درتعداد قلیلی از افراد باشد .

(۲) هیئت حاکمهٔ مزبور را نیز گاهی الیگارشی مینامند.

۲۶ - امپریالیسم

Impérialism

نام وعنوان خط مشی‌وسیاستی‌است که‌هدف آن خلق و ایجاد یك امپراطوری باشد و احساس یا تعصب در اینکه یك کشور باید مبدل بیك‌امپراطوری‌شود یااگر مبدل به‌امپراطوری شده‌است آنرا نگاهداری نماید. مقصود از امپراطوری تشکیل دولت وسیع وعظیمی است‌ازحیث وسعت اراضی که تعداد کثیری از ملل و طوایف را در بر گیرد که همه در تحت اطاعت یك حکومت مرکـزی قرار داشته بـاشند. دولت کورش کبیر و داریوش درغرب آسیا و دولتهای بابل و آشور و کلده و دولت مصر قدیم در آفریقا ازجملهٔامپراطوریهای قدیم محسوب میشوند. اولین امپراطوری را در تمدن غربی، اسکندر کبیر از اهل مقدونیه بوجود آورده که براروپا و قسمت إعظم غرب و جنوب آسیا حکومت کرد. دیگر امپراطوری روم است که قدرت خود را درقارهٔ اروپای آنزمان و هم در قسمتی از آسیا و افریقا بسط داد. حکومت اسلام را نیزمورخین غالباً امپراطوری اسلام میخوانند. امپراطوری مقدس روم درقرون وسطی، امپراطوری عثمانی یا ترك. امپراطوری مستعمراتی اسپانی، امپراطوری وسیع قیصر های روسیه، امپراطوری مستعمراتی بریتانیا که در شش قارهٔ جهان گسترده شده بود. امپراطوری اطریش که بسیاری از ملل را درمرکز اروپا شامل میشد، امپراطوری‌فرانسهٔ ناپلئون و بالاخره امپراطوری کوتاه‌عمر آلمان هیتلری عموماً امثله‌ای

هستند از اقسام متنوع امپریالیسم. و همچنین در خاوردور، ژاپون و چین تشکیل امپراطوریهای وسیع دادند.

بعضی از امپراطوری‌ها بوسیلهٔ فتوحات نظامی و بعضی دیگر بوسائل اقتصادی یا مذهبی به توسعه پرداختند. بعضی از آنها اراضی دیگران‌را بتدریج بکشور مرکزی خود ملحق ساختند و بعضی بوسیلهٔ حملات ناگهانی. بعضی از کشورها باختیار خود و بسببی از اسباب داوطلب الحاق بامپراطوریها گشته‌اند. امپریالیسم های موفق معمولا تنها تکیه بزور وقدرت نظامی نکرد، خودرا حامل پیام روحی والهی و آسمانی برای مردم معرفی کرده، امپراطور را فرستادهٔ خداوند خوانده، خودرا ناشر یك‌ایمان جهانی وکاشف گذشتهٔ مشترك یا طالب آیندهٔ مشترك با سایر ملل، یا مأمور نشر برکات تمدن و ایجاد صلح جهانی معرفی کرده‌اند. درقرن جدید امپراطوریهائی براساس ایده‌آل استقلال اقتصادی و**مرکانتالیسم** و **ایزولاسیونیسم** (یعنی کناره گیری ازسایر کشورهای جهان) نیز بوجودآمد. کشف‌آمریکا و استرالیا و قسمتهای مجهول آسیا وآفریقا نیز در ایجاد امپریالیسم عصر جدید بسیار مؤثر گردید و استثمار اقتصادی بحد اعلا معمول گشت.

این‌اصطلاح درمورد ترقی وبسط تجارت‌خارجی کهوسائل‌سیاسی را بعنوان ابزار نیل بهدف مزبور بکار میبرند نیز استعمال می‌شود. کنترلهای مالی، یك قدرت عظیم را قادر میکند که بدون اسم و عنوان استعمار یا تصاحب یا الحاق، یا قبول مسئولیت سیاسی مستقیم، ملل عقب‌افتاده راکاملادرتحت اختیار خودآورده‌سیاست خارجی کشورهای متحدهٔ آمریکا را درآغاز قرن بیستم درکشورهای آمریکای جنوبی که به **دیپلماسی دولار** معروف شد سیاست امپریالیستیك خواندند.

اما ایده آلهای ویلسون ومواد چهارده گانهٔ وی که بعد ازجنگ اول جهانی برای ایجاد صلح عالم پیشنهاد نمود وشامل رعایت استقلال واقعی ملل بود جداً مخالف با امپریالیسم محسوب میشود . و همچنین اقدام بریتانیا بخصوص بعد از جنگ دوم جهانی در تفویض آزادی به بعضی از مستملکات و مستعمرات خود و تبدیل امپراطوری به جامعهٔ دومینیونهای مستقل آزاد وکامنولت مال (ملل مشترك‌المنافع) قدمی بود بطرف انحلال امپریالیسم انگلیس . هدف اصل قیمومت بین‌المللی نسبت بمستعمرات که در منشور ملل متفق مندرج گردیده نیز مبارزهٔ با امپریالیسم است . (رجوع شود به **ایزولاسیونیسم ، مرکانتالیسم، نازیسم**) .

۲۷ - آمپریسم

Empirism, Empircism

عقیدهٔ باینکه هرنوع ایمان و اعتقاد باید متکی به تجربه یا مشاهده و عمل و درك عینی باشد . این اصطلاح بیشتر عنوانی است برای روش وُ آنرا روش تجربی توان گفت. دیگر ار مفاهیم آن تعمیم مطلبی است.با عجله وبدون مطالعه براساس حقایق محدود وغیر کامل، لهذا مفهوم شارلاتانی در این نحوهٔ استعمال از آن استنباط میشود . در یونان قدیم **آمپریك** یکی از مکتبهای پزشکی بود که میگفت تنها با تجربه میتوان به کشف علل امراض وخواص ادویه ومعالجات پی‌برد ولی در علم پزشکی جدید ، مفهوم حقه بازی و شیادی درطبابت دارد .

امپریسم بمفهوم فلسفی بردونوع است :

امپریسم عملی Empirism Patriqne که عبارت است از

فلسفهٔ تجربی و متکی بآزمایش و مشاهدات و واقعیات بدون توجه به قرضیه‌های موضوعهٔ قبلی .

(٤) امپریسم‌استنباطی **Inducive Empiricism** که‌عبارت‌است ازآزمایش آنچه که از فرضیه‌ها واصول کلی استنباط میشود .

۲۸ ـ آناپ تیسم یا کمونیسم مسیحی

Anabaptism

نام یك فرقهٔ مذهبی که درزمان لوتر (قرن ۱٦) ابتدا درآلمان بوجود آمد وبعد به سویس و هلند و مراوی سرایت کرده به اطریش و از آنجا به بوهیمیا و سایر نقاط اروپا متفرق گشتند . در ۱۸۷٤ از روسیه به **داکوتای جنوبی** در آمریکا انتقال یافته در آنجا مسکن گزیدند. نهضت ایشان یك نهضت رادیکالیسم رفورماسیون (اصطلاحات افراطی) بود یعنی در طرف جناح رادیکالی رفورماسیون قرار گرفته بودند لذالوتر پیشوای‌رفورماسیون (اصطلاحات مذهبی) آنهارا‌خطرناك دانسته با ایشان مخالفت ورزید و سعی کرد جلو آنها را بگیرد . مرام آنها یك مرام سوسیالیستی و کمونیستی بود وغالباً افرادی متفرق‌بوده و یك تشکیلات منظم وسیع و متمرکز بوجود نیاوردند . وجه تسمیهٔ آن اینکه مخالف غسل تعمید اطفال بوده و میگفتند باید پس از بلوغ اگر قبول منهب مسیح کردند تعمید شوند و تعمید اصولا در کتاب مقدس نیامده . دیگر آنکه طرفدار اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بودند . در میان خودشان عقاید مختلف و متنوع بظهور رسید و بهمین سبب بود که موفق بایجاد وحدت نشدند . ولی دربعضی از مواد اصولی مشترك‌العقیده بودند ، از جمله آنکه روح هرفرد باید حساب خود را

به پروردگار پس دهد بدون لزوم واسطهٔ بشری . در مسیحیت معتقد به برادری مطلق بودند .

اخذ سود وتنزیل پول درمیان ایشان ممنوع بود . طرفدارصلح بودند و برای نشر نوعی کمونیسم مجاهده میکردندسوگندیادنمیکردند ومیگفتند اطاعت دولت عملی شیطانی و اهرمنی است . این گروه غالباً موردنفرت واستهزایدیگران واقع میگشتند. از جمله پیشوایانایشان **تماس مونزر**[۱] کشیش ساکسونیاست که بواسطهٔ تعلیمات سوسیالیستی تابعین بسیار پیدا کرد وعامل مهمی در جنگ دهقانان سال ۱۵۲۵ بود وپس ازشکست دهقانان دستگیرواعدام شد. پسازآن درقصبهٔ **رن** یکی از افراد این فرقه موسوم به **ملکور هوفمان**[۲] مدعی تجدید ظهور و عودت مسیح گشته در ۱۵۳۳ در استراسبورگ زندانی گشت در همان زمان افراد فرقه در **مونستر** حمع آمده یكدولتتئوکراسیابتداتحت ریاستیکنفر واعظ موسوم به **برنارد راتمن** ویكنانوای متعصبهلندی موسوم به **جوهان ماتلیزون**[۳] تشکیل دادند در ۱۵۳٤ **جاناف‌لیدن**[٤] عهدهدار ریاست شد و آنرا سلطنت **زیون**[۵] نام نهادند و در آنجا قانون و ازدواج و تملك اموال الغا شده و وجود نداشت . این شکل افراطی مسلك انابپتیسم یا کمونیسم مسیحی درسال۱۵۳۵ پسازحمله وتصرف شهرواعدام پیشوایان فرقه از طرف شاهزاده اسقف مونستر پایان یافت ولیعقاید اینفرقه دربقایایافراد فرقه باقیماند وجنبشازمیان نرفت، عدهای از ایشان در تحت قیادت **منوسیمونز**[٦] به **منونیتها**[۷] معروف

(۱) Thomas Münzer (۲) Melchor Hoffmann
(۳) Johann Matthlyszoon (٤) John of Leiben
(۵) Zion (٦) Menno Simons
(۷) Mennonites

شدند . ما بقی افراد واخلاف افراد این فرقه از سویس اخراج شده در سایر نقاط اروپا متفرق گشتند .

۲۹ - آنارشیسم

Anarchism

«آرش» درلغت یونانی بمعنی حکومت است و «آنارشی» یعنی «بدون حکومت یازمامدار ولذامعاف ازمصائب اجتماعی» زیرامسلك آنارشیسم حکومترا تنهاموجب مصیبتها وبدبختی‌های اجتماع ومردم میداند . طبق فلسفهٔ آنارشیسم هرقدرت سیاسی متمرکز بدون استثناء منتج به‌بروز ظلم وستمگری درجامعه میشود لذا حکومت و دولت مورد لزوم نیست بعقیدهٔ ایشان مردم خود میتوانند بوسیلهٔ تشکیل دستجات همکاری ، کارخانجات ومزارع وفروشگاه‌ها را بنحو آزاد وباهم آهنگی اداره کنند بدون لزوم حکومت یاهر نوع آژانس مجری قانون . فلاسفهٔ آنارشیست معتقداند که کلیهٔ حکومتهای سیاسی نه‌تنها مردمرا فاسد نموده و استثمار میکنند ، بلکه شخصیت انسان را پایمال نموده مانع نمو و تکامل بشر میشوند . مسلك آنارشیسم ازمسلك‌های قدیمی بوده وبعد ازیونان قدیم ابتدا درمیان معتقدین صدرمسیحیت ظهور کرده سپس درمیان فرقه‌های پروتستان درانگلیس ونقاط دیگرمعمول گردید پیشوای آنارشیسم جدید **پیرژوزف پرودون** [۱] فرانسوی (اوایل قرن۱۹) میباشد که به پدرمسلك آنارشیسم معروف است و در جنبش سوسیالیستی پاریس (۱۸٤۸) فعالیت شدید نمود و جراید رادیکالی مردم ، و صدای مردم را تأسیس

(۱) Pierre Joseph Proudhon

کرد و دیگر **باکونین** [1] روسی‌است . آنارشیست‌های اواخر قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم معتقد شدند که باید باشدت عمل و طغیان و بوسیلهٔ ترور پیشوایان مهم نظامی‌وسیاسی که مالك قدرتی‌میباشند که آنارشیستها مخالف آن هستند، بهدف خویش نائل آیند . عقیدهٔ آنارشیست‌ها درفرقهٔ **سندیکالیست‌ها** نفوذ نمود که بعضی‌اوقات آنهارا **آنارکوسندیکالیسم** Anarchosyndicalism می نامنـد . آنارشیسم در نقطهٔ مقـابل **توتالیتاریانیسم** و **استاتیسم** قرار گرفته‌وهم‌با**سوسیالیسم** و**کمونیسم** مخالف است ، **کروپاتکین** و**تولستوی** مرام آنارشیسم‌را باحذف‌قسمت شدت عمل‌طغیان‌آن قبول داشتند ولی سندیکالیسم بقسمت طغیان وشدت عمل‌آن بیشتر اهمیت داد . درسال ۱۸۸۳ کنگره‌ای از آنارشیست‌های آمریکا درشهر **پیتس‌برگ** [2] تشکیل شد .

هارولد لاسکی فیلسوف انگلیسی‌معاصر که چند سال قبل ــ از این جهان رخت بربست در فرضیهٔ **پلورالیسم** خود که آنرا بصورت ایدآلها جلوه گرمیساخت تغییر واصلاحی‌قائل‌شده آنرا بصورت مظهر فردیت‌تفسیر نمود بطوریکه تفسیروی به‌آنارشیسم‌مشروطConditional Anarchism معروف شد . وی معتقد گشت که جامعه بدان شکل که وجود دارد و از دستجات متعدد (پلورال) تشکیل یافته است باید بنحو اکمل تحت‌الشعاع دعاوی افراد قرار گیرد .

برتراندرسل فیلسوف‌انگلیسی‌معاصرابتدا مفسر آنارشیسم‌فلسفی Philosophical Anarchism بود و در یکی از کتب خود موسوم به راههای‌آزادی چند راه‌حل‌عملی‌برای اصلاح‌امور جامعهٔ‌بشری پیشنهاد میکند که درحدود همان عقاید سوسیالیسم‌صنفی (گیلدسوسیالیسم) است

Pittsburdh (۲) Bakunin (۱)

(رجوع‌شود به‌سندیکالیسم ، پلورالیسم و گیلد سوسیالیسم)

۴۰ - انترناسیونالیسم

Internationalism

انترناسیونالیسم در برابر ناسیونالیسم قرار گرفته وعبارت‌است‌از اعتقاد به‌اینکه حداعلای همکاری امکان‌پذیر بین‌ملت‌های جهان متضمن خیروسعادت نوع بشر بوده و باعث تأمین وتثبیت صلح‌عمومی عالم‌است. بعضی از انترناسیونالیست‌ها پیش‌بینی‌تشکیل یکدولت بزرگ جهانی‌را میکنند که کلیهٔ ملل سطح کرهٔ زمین را تحت اختیار خود آورد بدون تضییع شخصیت یا استقلال داخلی یا آزادی ایشان در اعمالی که مضر بصلح عالم‌و بحال‌ملل‌دیگر نباشد . ودرقرون جدیده برای‌نیل‌باین‌هدف چند شکل حکومت برای جهان پیشنهاد شده که از ملاحظهٔ تاریخچهٔ انترناسیونالیسم در زیر معلوم خواهد شد . انترناسیونالیستهای امروز چنین‌استدلال‌میکنند که‌جهان امروز بوسیلهٔ‌سرعت روزافزون‌مسافرتهای هوائی‌وهم‌مسافرت باسایروسائل‌ارتباطی،چنان بهم‌فشرده‌شده و کوچك گشته‌است که مستلزم پیوستگی‌نزدیك تمام‌ملل بایکدیگراست.موانع عمده درراه انترناسیونالیسم بشرح‌زیراست : منافع‌ملی، منافع سیاسی، منافع اقتصادی و علایق‌نظامی ، دیگرعدم تناسب در ترقی وتکامل ملل مختلف که‌درجهان‌امروزهنوز، هم‌اقوام‌بدوی‌وجوددارندوهم کشورهائی که بحداعلای ترقی‌صنعتی‌وفنی‌وعلمی‌رسیده‌اند ، دیگروجودفلسفه‌های مختلف ازقبیل‌فاشیسم‌اسپانیا ، دموکراسی آمریکا وانگلیس و کمونیسم روسیه .

خلاصهٔ تاریخچهٔ سیر فلسفهٔ انترناسیونالیسم از زمان قدیم تا حال

(۱) (الف) واضع اولیهٔ آن جمعیت **رواقیون** (استائیکها قرن ۳ ق م) پیشوای ایشان **زنو** - و - **کری‌سی‌پوس** میگفتند مردم جهان اعضاء یك جامعهٔ جهانی هستند و وظائفی نسبت به این جامعهٔ جهانی دارند. قوانین این جامعهٔ جهانی قوانین طبیعی است و باید از آن اطاعت شود این دولت جهانی حاکم بر فرد است. » رواقیون مخالف ملیت و ناسیونالیسم بوده ومیگفتند «قانون باید باقانون جامعهٔ بشری و قانون طبیعت مطابقت کند وبا آن وفق داده شود نه بالعکس» مجموعهٔ قانون جامعهٔ بشری و قانون طبیعت را **قانون‌جهانی** می‌نامیدند. اصطلاح **تبعهٔ‌جهان** را نیز ایشان وضع کرده‌اند وبا تابعیت کشور مخصوص یا جامعهٔ‌خاص‌مخالف بودند. همهٔ مردم‌را برادریکدیگردانسته ودرحقوق مساوی میشمردند.

(ب) اپیکوریانها نیزمعتقد به برادری افراد نوع بشر گردیدند ولی‌نه به‌شدت رواقیون.

(۲) سیسرو (قرن‌اول ق‌م) مردم‌را اعضاء جامعهٔ‌جهانی موسوم‌به **کامنولت** میشمارد ومیگوید مردم درحقوق وفهم وشعور مساوی‌اند،تبعه را عضودوجامعه میداند: اول کشور(یادولت) - دوم‌جهان،وهر تبعه را در آن‌واحدمطیع دودسته‌ازقوانین‌دانسته ولی‌قانون جهانی‌رامقدم برقانون دولت میشمارد ومیگوید قانون جهانی‌کامل وقانون دولت ناقص است.

(۳) فلسفهٔ‌آغازمسیحیت : گفتند خداوند پدر نوع بشر است و تمام مردم برادریکدیگرومساوی میباشند.

(۴) سن اگوستن (قرن ۵ب‌م) معتقد بوجود عدالت مطلق‌ونظم

جهانی‌است که آنرا ارادهٔ خدا میشمارد واطاعت فردرا ازاین‌نظم‌جهانی لازم میداند ـ میگوید جامعهٔ جهانی مقدم بر دولت است و مرکب از دولتهاست جامعهٔ جهانی کل‌است ودولتها اجزاءآن . افراد باید پیمان خودرا بادولتها شکسته وبجامعهٔ جهانی‌انتقال‌دهند . افراد جهان همه‌با یکدیگردوست وبرادرند وباید برسرصلح باشند .

(۵) قرن هفدهم (الف) دیوك افسللی (وزیرهانری ٤فرانسه ۱٦۱۰ب‌م) طرفدارتشکیل فدراسیون اروپائی بنام **گراند پلان** (طرح عظیم) گردیده وآنرا پیشنهاد نمود .

(ب) امریك کروسه فرانسوی (۱٦۲۳)درکتاب خود بنام‌صلح عمومی‌پیشنهاد تشکیل‌مجمع سفرای دول‌را درونیز نمود .

(ج) ویلیام پن انگلیسی(۱٦۹۳)صاحب‌ومؤسس‌ایالت‌پنسیلوانی درآمریکا پروژهٔ دیوك اف سللی‌را تکمیل کرد .

(د) صلح وستفالیا (۱٦٤۸) بعدازجنگهای سی‌ساله پایهٔ حقوق بین‌الملل قرار گرفت .

(ه)گروشیوس در کتاب خود پیشنهاد تشکیل کنفرانسهائی از کشورهای مسیحی‌نمود

(٦) قرن۱۸ (الف) پیمان‌صلح اوترکت (۱۷۱۳)درهلند ـ بعضی از کشورهای اروپائی طبق این پیمان تعهد تقلیل تسلیحات و رعایت توازن قوای اروپائی‌را نمودند که اصل جدیدی شد در اروپا بنام اصل تعادل قدرت‌ها .

(ب) پروژهٔ لابه‌سن‌پیرفرانسوی (۱۷۱۳) موسوم به‌پروژهٔ صلح جاودان که طبق آن ، پیشنهاد تشکیل فدراسیونی‌از کشورهای‌مسیحی شده بود .

(ج) اعلامیهٔ حقوق‌مردم نشریه لابه‌گر گوار فرانسوی شامل مادهٔ زیر که «منافع هرملت تحت‌الشعاع منافع‌عمومی نژاد بشراست».

(د) مقالهٔ آمانوئل کانت آلمانی موسوم به «بسوی‌صلح‌پایدار» مبنی‌بر‌پیشنهاد انحلال قشونهای ثابت وجمهوری شدن تمام کشورها در داخله خود وتجزیهٔ مجریه ازمقننه در هر کشور و گذاشتن حقوق ملل برپایهٔ کنفدراسیون کشورهای آزاد .

(ه) هولباخ فرانسوی که گفت «تمام ملل‌باهم‌تشکیل‌یك‌جامعهٔ بین‌المللی‌داده‌اند که در آن ، جنگ نسخه ثانی‌قتل‌وغارت در درون‌یك ملت است .»

(۷) قرن۱۹: مرام کمونیسم‌کارل ماکس‌جنبهٔ بین‌المللی‌داشته ، پیش‌بینی نهضت و انقلاب کارگر را در تمام کشورهای دنیا نموده و میگوید « همهٔ کارگران جهان یك طبقه محسوب شده ، یك جامعهٔ بین‌المللی بی طبقات بوجود می‌آورند » ولی این مرام را بعضی جزء انترناسیونالیسم نمیشمارند زیرا بعضی ازمذاهب هم‌همین‌هدف‌را داشتند که همهٔ مردم دنیارا بنام‌یك مذهب تحت لوای واحد آورند ــ فاشیسم نیزهمین دعوی‌را نموده است .

(۸) قرن۲۰ : (الف) تشکیل‌جامعهٔ ملل (۱۹۲۰) بعد ازجنگ اول بین‌المللی درسویس .

(ب) تشکیل‌انجمن‌ملل متفق (۱۹٤٦)درلندن و بعدد‌ر نیویورك.

(ج) امروزه مجامع‌بسیاری درآمریکا و اکثر کشورهای جهان برای ترویج فکر تشکیل حکومت واحد و فدراسیون جهانی بوجود آمده نشریات متعدد دارند واین‌ایدهٔ قدیمی‌بعد ازجنگ دوم‌درحقیقت

احیا شده ولی‌هنوز پیشرفتی حاصل ننموده زیرا حکومتهای حامی آن نیستند اما مردم وملت‌ها چنین بنظر میرسد که بسبب بیزاری از جنگ و فرار از جنگها طرفدار آن بوده و فکرشان بتدریج مستعد قبول آن میگردد ازطرف دیگر ایدهٔ ناسیونالیسم وملیت نیز رو بضعف گذاشته ـ تشکیل اتحادیه‌های محلی‌مانند پیمان دفاعی اتلانتیك در غرب اروپا ، اتحادیهٔ کشورهای آمریکای جنوبی ، اتحادیهٔ عرب ، و اخیراً تشکیل اتحادیهٔ خاورمیانه ؛ اتحادیهٔ موسوم به‌کامنولت وهمچنین صحبت‌تشکیل فدراسیون کشورهای اروپائی نیز درنزد فلاسفهٔ معاصر گامهائی شمرده شده است بطرف انترناسیونالیسم (رجـوع شود بـه ناسیونالیسم و ایزولاسیونالیسم) .

۳۱ ـ انتلکتوالیسم

Intellectualism

یافلسفهٔ اصالت هوش‌وقریحه یعنی اعتقاد به اینکه علم زادهٔ عقل است وبس‌وعقل‌منبع‌دانش. انتلکتوالیسم یك‌عقیدهٔ فلسفی‌است وحاکی از آن است که حقیقت یا علم صحیح بواقعیات را تنها بوسیلهٔ قریحه یا هوش که شامل عقل نیزمیباشد میتوان بدست‌آورد .

۳۲ ـ انتی انتلکتوالیسم

Anti - Intellectualism

در مقابل انتلکتوالیسم است . مقارن با نمو فلسفهٔ **هگلیانیسم** منسوب به هگل فیلسوف آلمـانی یك نـوع سنت فلسفی غیرعقلی

(ایرسیونالیسم) بوجود آمد که آنرا آنتی‌انتلکتوالیست‌اصطلاح کردند این‌فلسفه برای عنصراراده و گاهی‌برای **اشراق‌والهام وعلم‌حضوری** بعنوان یك منبع‌ایقان ، رتبهٔاول را قائل‌شده ولذاقدرت وخودنمائی‌در ادعا ، ونبوغ وحتی زور و نیروی برهنه را نیز ستوده است . **فاشیسم** ازاین‌سنت فلسفی‌موجود بنحوا کمل استفاده نمود .

۳۳ - انتیکریسم - یا - انتی‌کواریانیسم

Antiquairism , Antiquorianism

یعنی کهنه پرستی واعتقاد به‌اصالت آنچه که کهن و قدیمی است ومجاهدهٔ درحفظ آن واتکاء بعقاید سالفین ، ودر واقع در برابر فلسفهٔ مترقی (پروگرسیف) وتجدید طلبی قراردارد . این عنوان درقرن ۱۳ به جمعیت کهنه پرستان داده شد که عقاید **پیردوبوا** از رساله نویسان فرانسوی قرون وسطی و آغاز قرن ۱۳ را که شهرت و اهمیت زیادی نداشت شاخ وبرگ گذاشته وترجمه وتحلیل‌واحیا کرده بنفع‌خودبکار بردند . این اصطلاح در مورد اشخاصی که اشیاء عتیقه را جمع‌آوری مینمایند نیزبکار رفته‌است .

۳۴ - اندوستریالیسم

Industerialism

یعنی‌صنعتی‌شدن زندگی انسان ورواج صنعت وکارخانه و ماشین و اهمیت دادن بصنعت در برابر رسم و عقیدهٔ دورهٔ ماقبل صنعت که بزندگی کشاورزی بیشتر اهمیت داده میشد و زندگی انسان برپایهٔ

امور کشاورزی استوار بود. دردورهٔدوم سیرفلسفهٔ **لیبرالیسم** درانگلیس (رجوع شود به‌لیبرالیسم) در قرن ۱۶ که جان استوارت میل واسپنسر معاصر آندوره بودند ورواج‌صنعت وکارخانهٔ‌آزاد که تحت‌نظارت‌دولت نبود موجب تحریك احساسات مردم شده‌بود درسال ۱۸۴۱ کمیسیونی بنام کمیسیون شاهنشاهی‌مأمور تفتیش‌معادن ذغال گردید نشر گزارش این کمیسیون‌همهٔ مردم انگلستان را تکان داد. زیرا معلوم شد بواسطهٔ ساعات کار متوالی و طولانی و بکار گماشتن زنان و کودکان در اعماق معدن وخطرات حریق در معدن و فقدان بهداشت وعدم رعایت احلاق درمعادن ، رفتارنسبت به‌معدنچیان بسیارظالمانه بلکه وحشیانه است. دراثر این گزارش رمانهای نوع جدید بنام اندوستریالیسم نشر گردید وبرذخائر ادبی انگلستان افزوده شد واین اصطلاح از آن زمان بیشتر معمول گردید. **کارلیل و روسکین و ویلیام موریس**نیزاندوستریالیسم و **لسه‌فر**را ازنقطهٔ نظر اخلاقی وزیبائی مورد حمله شدید قرار دادند.

قرن معاصرما درواقع قرن اندوستریالیسم است و هنوز اندوستریالیسم در مرحلهٔ نمو و ترقی روز افزون است. عوارض و آثار مترتب بر اندوستریالیسم متعدد است که در کتب مربوط به تحلیل اوضاع سیاسی واقتصادی واجتماعی‌زمان معاصراز آن بتفصیل بحث شده. مثلاتشکیل شهرهای خیلی عظیم وفرار مردم کشاورز و دهات وییلاق و هجوم آنها به‌شهرها و تشکیل دستجات متشکل کارگران و اتحادیه های ایشان و تجدید ظهور و رواج کمونیسم از محصولات و نتایج اندوستریالیسم می‌باشد. اندوستریالیسم را گاهی «انقلاب صنعتی» نیز اصطلاح کنند.

۴۵ ـ اندیویدوالیسم

Individualism

این اصطلاح درزمان معاصر درمنطقه‌های سیاست واقتصاد حائز اهمیت بسیار گردیده و بمعنی عقیدهٔ به « اصالت فرد » است در برابر «اصالت‌جمع» یا **کولکتیویسم‌وتوتالیتاریانیسم** . طبق این‌فلسفه باید اجازه داده شود که هر کس به‌اختیار آزاد برای خود فکر و کار کندو هرفرد بهترین قاضی‌منافع‌ومصلحت خویش‌باشد . اندیویدوالیسم‌جدید تادرجه‌ای ناشی از عقیدهٔ به‌ارزش عظیم فرد آدمی و تا درجه‌ای نتیجهٔ ظهور سیستم اقتصادی است که بر پایهٔ محترم شمردن مالکیت شخص و مبادله و معاملهٔ آزاد قرار گرفته . اما تقریباً عموم فلاسفهٔ تاختری نیزمتفق‌القول هستند در اینکه اندیویدوالیسم افراطی منتهی ببدبختیها وهرج و مرج میشود و البته عدم توجه بحقوق فردی و شأن و حرمت آدمی نیز منتج به ستمگری و توتالیتاریانیسم یا حکومت دسته جمعی استبدادی میگردد .

خلاصهٔ تاریخچهٔ سیر اندیویدوالیسم ازازمنهٔ قدیم تاحال :

(۱) واضع‌اولیهٔ‌آن فلاسفهٔ سوفسطائی (سوفیست) یونان درقرن ۵ و ٤ ق . م بوده‌اند که معتقد شدند فرد باید از قید اتوریتهٔ جامعه آزاد باشد وبتواند سنن اجتماع را مورد انتقاد قراردهد . استقلال‌فرد در درجهٔ اول اهمیت قرار گرفته . سقراط نیز گوید اصالت فرد معتبر است ولی‌مشروط است به‌اطاعت ازقوانین دولت .

(۲) اپیکوریانها نیزاین عقیده را پذیرفته‌اند .

(۳) سیسرو (قرن‌اول‌ق.م.)اطاعت‌فردرا ازحقوق‌دولت،مشروط

میشمارد نه بلاشرط ومطلق ، وقانون منافی باقانون طبیعت را مقررات دستهٔ غارتگران میداند .

(۴) شعبه‌ای ازاسکالستیك‌ها موسوم‌به **نامینالیست ها** (رجوع شود به اسکالستیك) نیزحامی‌اصل فردیت بوده‌اند .

(۵) سن‌اگوستن (قرن ۵ ب م.) فردرا در درجهٔ اول تابع نظم جهانی‌یاعدالت مطلق‌یعنی‌ارادهٔ پرورد گارمیشمارد ، ودردرجهٔ دوم‌تابع قوانین دولت .

(۶) قرن۱۷ : جان‌لاك ، وینستانلی، جان میلتون ، هرینگتون فلاسفهٔ انگلیس‌واحزاب رادیکال‌آن کشور مبلغ اصالت فرد بودند .

(۷) قرن ۱۸ : آدم اسمیت ، برك ، هیوم (فلاسفهٔ انگلیسی) ، مونتسکیو، ولتر ، روسو (فلاسفهٔ فرانسوی) طرفدار فردیت بوده‌اند .

(۸) قرن ۱۹ : بنتهام، جیمزمیل ، جان‌استوارت میل(انگلیسی) وواشنگتن ، همیلتن ، جفرسن و سایر پیشقدمان و مؤسسین جمهوری آمریکا وفیزیوکراتهای فرانسه ازاین‌اصل حمایت نمودند .

(۹) قرن ۲۰: فلاسفهٔ مهم و معروف انگلیس و آمریکا عموماً طرفدار فردیت محدود ومعتدل گشته‌اند نه مطلق.

۳۶-اوبژکتیویسم

Objectivism

که‌آنرا **ایدآلیسم اوبژکتیف** نیز مینامند در فلسفه نام آئینی است که حقایق را از نظرحسی نگریسته و تفوق بیش از اندازه برای حقایق براساس درك حسی‌قائل است .

این‌عقیدهٔ فلسفی در برابر **سوبژکتیویسم یا ایدالیسم سوبژکتیف** قرار داد . (رجوع‌شود به سوبژکتیویسم)

۳۷ - اوتارکی

Autarky

بمعنی استقلال اقتصادی و بی‌نیازی اقتصادی ، یعنی هرملت وهر کشور سعی کند که کلیهٔ حاجات اقتصادی خودرا درداخله تهیه کرده‌از احتیاج بکشورهای خارجی درتحصیل مواد لازم برای زندگی اعم از مواد صنعتی و کشاورزی آزاد گردد .

این‌مرام بشدت کامل درمدت بیست سال بین جنگهای اول ودوم جهانی در جهان رواج یافته و از کشورهای متحدهٔ آمریکا بوسیلهٔ وضع مقررات شدید گمرکی وبستن‌مالیات سنگین‌برواردات و سایرابداعات اقتصادی و مالی آغاز گردید و سایر کشورهای جهان را ناگزیر به پیروی ازاین روش نمود وهر کشوری سدهای اقتصادی در داخلهٔ خود دربرابر بازرگانان خارجی ایجاد نمود . ولی‌این‌سیستم درجنگ دوم جهانی‌باشکست قطعی‌مواجه گردیده بسیار ضعیف شد و درحال ازمیان رفتن‌است. این‌سیستم‌را «استقلال‌اقتصادی» Economic Independence نیزاصطلاح کنند .

۳۸ - اوکامیسم

Occamism

فلسفهٔ مذهبی وحقوقی منسوب به **گیوم‌دوکام** (ویلیام آف‌اوکام

انگلیسی - قرن ۱۴ب.م.) که معتقد شد به اینکه «اعتقاد به پروردگار وعقیدهٔ به‌اصل فناناپذیر بودن قابل تجسم و تصویر نیست» و دراثر یك سلسله استدلالات فلسفی نتیجه گرفت که «فرق اخلاقی بین خیروشر، و نیك وبد مربوط به‌ارادهٔ خداو نداست نه‌افراد بشر». این‌استنتاج‌متضمن تأثیری مهم درفرضیهٔ حقوقی‌وقضائی گردید زیرا لازم‌آمد که حقوق و قانون بفرمان قانونگذار تعبیروتعریف شود. ودیگرآنکه قانون‌واجد قدرت مطلقه است . دیگر از فرضیه های گیوم دوکام فرضیهٔ موسوم به **تئوری کونسیلیه** یافرضیهٔ مصالحه است که منظور از آن بسط و تعمیم روش‌معمول انتخاباتی درصنوف وطبقات مختلف زمان‌بود بتمام دستگاه کلیسای بزرگ مسیحی‌یعنی‌تمام مسیحیان .

فرضیه های وی با آنکه جنبهٔ مذهبی داشت بواسطهٔ تماس با مسائل حقوقی وانتخاباتی در فلسفه‌های سیاسی زمان وی و بعد ازوی مؤثر افتاد .

۳۹ - اولترا اندیویدوالیسم

Ulra - individualism

بمعنی‌عقیدهٔ بفردیت افراطی است . این اصطلاح درمورد قسمتی ازعقاید **باکونین** (نویسنده و آنارشیست روسی قرن ۱۹ ومؤسس فرقهٔ نیهیلیسم) آمده‌است که معتقد بحفظ حقوق فردبحدافراط است.(رجوع شود به‌اندیویدوالیسم) .

۴۰ - اوولوسیونیسم

Evolutionism

اوولوسیون Evolution بمعنی تکامل است و بیشتر در علوم

طبیعی بکار رفته چنانچه فلسفهٔ داروین فلسفهٔ تکامل میباشد یعنی معتقد است باینکه کلیهٔموجودات اعم‌ازجماد و نبات وحیوان‌یك‌سلسله تکامل‌را طی کرده و از آغاز تا انجام در حال تکامل هستند. **اوولوسیونیسم** یعنی فلسفه‌ای که معتقد به سیر تکامل باشد. این اصطلاح درسیاست در برابر **روولوسیونیسم Revolutionism** بکار رفته که بمعنی اعتقاد به انقلاب است برای انجام اصلاحات اجتماعی. فلسفهٔ اوولوسیونیسم در سیاست معتقد است که انقلاب که عبارت ازعمل سریع وبرهم‌ریختن اوضاع اجتماعی برای ایجاد تحول و اصلاحات است عملی موقتی‌بوده وعکس‌العمل آن برگشت به‌اوضاعی بدتر از زمان ماقبل انقلاب‌است وبرخلاف اصل طبیعی و تکامل تدریجی است که ناموس طبیعت میباشد و معتقد است که باید بوسیلهٔ اصلاحات تدریجی زمینهٔ تحول تکاملی را فراهم ساخت.

۴۱ ـ اوونیسم

Owenism

رابرت اوون[1] انگلیسی (قرن ۱۹) را که یکنفر مؤسس و صاحب‌کارخانه بود ومجاهدت بسیار دربهبودی احوال کارگران نمود پایه‌گذار سوسیالیسم نوین‌میدانند و عقاید کارل مارکس از طرح‌های اوون ریشه گرفته که آنرا درکارخانهٔ خود معمول ساخت ولی‌نتوانست عقاید وطرح خود را شکل‌داده بصورت سوسیالیسم امروزمعرفی کند و این‌کاررا بعدها مارکس درعهده گرفت. عقایدوطرح‌اوون‌را که دربهبودی

(۱) Robert Owen (۱۷۷۱ ـ ۱۸۵۸ ب.م.)

احوال کارگران انگلیس مؤثر افتاده ومنجر بوضع چند قانون‌ازپارلمان انگلیس بنفع کارگران گردید **اوونیسم** و تابعین او را **اوونیست** می‌نامند.این‌طرح واین‌عقاید را شخص‌اوون بآمریکا برده در آنجا نیز رواج داد وبعدها دروضع قوانین بنفع کارگر مؤثر افتاد . (رجوع‌شود به سوسیالیسم) .

۴۲ - ایدآلیسم

Idealism

ایدآلیسم بمعنی خیال پرستی و ایدآلیست کسی را گویند که **معتقد** است سیاست باید تابع غایت‌آمال یاایدآلهای انسانی گردد.این **مسلک** دربرابر **رئالیسم** یا واقع‌پرستی واصالت واقع قرار دارد. غالب فلاسفه ایدالیست بوده‌اند مانند افلاطون ، سن‌اگوستن‌وتوماس‌مور که هریك کتابی حاوی ایدآلها یعنی‌حکومت ایدآلی وجامعهٔ ایدآلی‌خود برشتهٔ‌تحریر آورده‌اند افلاطون کتاب‌جمهوری، سن‌اگوستن،شهرجهان وتوماس‌مور کتاب **یوتوپیا** رانوشته‌وبهمین‌سبب ایدآلیسم‌را **یوتوپیانیسم** Utopianism نیزمینامند (یوتوپیا نام‌جزیرهٔ‌خیالی است که‌توماس‌مور جامعهٔ ایدآلی‌خود را درآن جزیره قرارداده ووصف میکند) بعضی از زمامداران نیز ایدآلیست بوده‌اند مانند **ویلسون** رئیس جمهور اسبق آمریکا و **بوخارین وکلمنوف ورادخ و تروتسکی** در روسیه . و بعضی دیگرمانند **لنین و سوردلف و استالین** رئالیست بوده‌اند . از فلاسفهٔ رئالیست یکی **ماکیاولی** و دیگر **باکون** است . اکثر سیاستمداران انگلیس نیز رئالیست بوده‌اند. دیپلماتها و کلیهٔ مأمورین وزارت های خارجه را نیزرئالیست مینامند .

دومکتب ایدآلیسم ورئالیسم درفلسفهٔ سیاسی حائزاهمیت بوده و درتحقیق فلسفی سیاست مورد استعمال بسیاردارد وهریك ازاینده، مظاهر مختلف دارند که چند فقرهٔ آن برای نمونه درزیرذکرمیشود :

خیال پرستی ، اختیار (دربرابرجبر) ، مرحلهٔ کودکی یا اولیهٔ علوم سیاسی ، توجه بآینده ، روشن فکری و توسعهٔ دماغ ، اعتقاد به قریحه وفکر ، طرفداری از تغییروتحول ، اتکاء بعلم ، رادیکالیسم ، اتکاء به‌اخلاقیات ، مجاهده دراینکه‌جهانراطبق نقشهٔ‌مطروحهٔ قبلی‌اداره کنند ، اعتقادبه‌اصالت‌عقل (راسیونالیسم) عموماً ازمظاهرمکتب‌ایدآلیسم‌هستند.

ودر برابر آن ، واقعیت پرستی ، جبر (دربرابراختیار) مرحلهٔ ثانوی یا مرحله بلوغ علوم سیاسی ، توجه بگذشته ، کوته فکری و تنگی‌دماغ‌وبورو کراسی ، طرفداری‌ازحفظ وضع‌موجود (استانس کوئو) اتکاء به تجربه ، محافظه کاری و اعتدال ، اتکاء بسیاست (در برابر اخلاقیات) ، مجاهدهٔ در اینکه نقشهٔ خود را باید طبق واقعات جهان تنظیم کنیم ، و اعتقاد به اصالت تجربه (آمپریسم) از مظاهر مکتب رئالیسم می‌باشند .

ایدآلیسم ورئالیسم در فلسفهٔ کلی و عمومی وهم در شعب مختلف فلسفه مورد استعمال داشته وعناوین مختلف بخود میگیرد که‌ازآنجمله است **ایدآلیسم‌ابژکتیف** (رجوع شود به اوبژکتیویسم) و**ایدآلیسم سوبژکتیف** (رجوع‌شود به سوبژکتیویسم).

۴۲ - ایرسیونالیسم

Irrationalism

یعنی فلسفهٔ غیر عقلی که در برابر فلسفهٔ عقلی یا اصالت عقل (راسیونالیسم) قراردارد وضع‌فلسفهٔ‌ایرسیونالیسم که بمنزلهٔ‌شورش‌بر ضد

عقل‌بود درقرن ۱۹ آغاز گردیدودر سه نفر از فلاسفهٔ درجهٔ اول قرن مزبور یعنی **شوپنهاور ونیچه وگریسون** تجلی کرد و این سه فیلسوف بزرگ مظهر تجلی این فلسفه گردیدند . این فلسفه البته اشکال متعدد و بسیار بخود گرفت ولی عموماً در عقیدهٔ به انکار و رد عقل اشتراك دارند واصل عقلیت و عقیدهٔ به اصالت عقل‌را که حتی‌مکتبهای منحرف فلسفی سابق در قرون جدیده نیز بدان معتقد بودند منکر گردیدند .
طبق این‌فلسفه ، **ایقان** ، نتیجهٔ بعضی‌تجارب غیرعقلی و **اشراق والهام** اسرارآمیز است ، وناشی ازقوهٔ محرکهٔ اراده واصرارغریزه‌ای وفشار نیروهای حیاتی‌است و اشخاصی که با صبر و حوصلهٔ بسیار بتحقیق و جستجوی منظم و مرتب در کشف حقیقت و یافتن شواهد می پردازند ، در واقع بخود مشقت داده ، بیهوده بجستجوی تقواهائی برخاسته‌اند که دون مقام‌نبوغ‌وقدس، وخلاف شأن نوابع‌ومقدسین‌وسنتها میباشد .

از جمله مظاهر مشخص واز نتایج عملی فلسفهٔ ایرسیونالیسم در تاریخ معاصر ظهور فاشیسم و فلسفهٔ فاشیسم است که عنصر مهم خود را از ایرسیونالیسم فلسفی قرن ۱۹ بقرض گرفته ودر خود آمیخت و از آن‌استفادهٔ بسیار کرد وایرسیونالیسم یکی‌از پایه‌های مهم فلسفهٔفاشیسم را تشکیل میدهد .

۴۴ - ایزولاسیونیسم

Isolationism

عبارت است ازاعتقاد به‌لزوم تبعیت ازخط مشی و سیاست کناره گیری وفرار واجتناب علنی‌یك ملت ازهمکاری سیاسی واقتصادی‌باملل

دیگر. این مکتب غالباً توأم با امپریالیسم است زیرا یك ملت بزرگ صاحب قدرت عظیم نظامی و بی نیازی اقتصادی چنین می‌پندارند که میتواندخودرا ازمابقی کشورهای جهان جداساخته سر بگریبان‌خویش زندگی کند. مدتها سیاست خارجی انگلیس براین پایه استوار بود. وبهترین مثال‌تبعیت ازاین‌عقیده ، کناره گیری آمریکا وسیاست خارجی آن کشور بوده‌است درقرن۱۹ واوایل‌قرن‌بیستم. طرزفکر آمریکائیان چنین بوده که می پنداشتند موقعیت جغرافیائی کشور ایشان و فاصل بودن دواقیانوس‌بزرگ بین‌ایشان وقارهٔ قدیم، آنهارابی‌نیازازآلودگی به امور سیاسی اروپا و سایرنقاط جهان مینماید. عدم شرکت آمریکا درجامعهٔ ملل و دیوان دادگستری بین‌المللی و مخالفت آمریکائیان با نقض‌قوانین بیطرفی ، وپرداخت قرضه به‌انگلیس در سال ۱۹٤٦ ناشی ازهمین عقیده بود. ولی تماسهای روزافزون اقتصادی و سیاسی ووقوع دوجنگ بزرگ جهانی‌این‌عقیده را درآمریکا منسوخ داشته وازجنگ دوم‌جهانی تاحال کشور مزبور صریحاً و علناً ترك سیاست کناره گیری گفته وارد درصحنهٔ‌سیاست جهانی گردیده‌است (رجوع‌شود به‌امپریالیسم وانترناسیونالیسم).

٤۵ ـ باکونی‌نیسم

Bakuninism

عقیدهٔ سیاسی منسوب به باکونین **Bakunin** (۱۸۱٤ ـ ۱۸۷٦) نویسنده و آنارشیست روسی که از ۱۸٦۱ تا ۱۸۷٦ پیشوائی حزب آنارشیست را در اروپا برعهده گرفت وبا مارکس وانگلس نیزهمکاری کرد ولی در ۱۸۷۲ بمناسبت عقاید نظامی (**میلیتاریسم**) خود از

بین‌الملل اول اخراج شد و مسلك باکونی‌نیسم را وضع نموده آن را در کتاب خود موسوم به «خدا و دولت» (چاپ ۱۸۸۲) شرح داد . افکار وی در اسپانی (۱۸۷۰ ـ ۱۸۷۳) و بعداً درسایر کشورهای اروپائی نفوذ یافت. اصول عقاید وی عبارت است از **آتئیسم Atheism** (انکار خداوند) و لزوم تخریب دولت ، و حفظ حقوق فردیت افراطی **(اولترا اندیویدوالیسم)**. وی مؤسس فرقه و مسلك **نیهیلیسم Nihilism** در روسیه نیز می‌باشد. (رجوع شود به اولترا اندیویدوالیسم، و نیهیلیسم).

٤٦ ـ بالشویسم ـ یا ـ بالشویکیسم

Bolshevism , Bolshevikism

نام نوعی خاص یا مکتبی از مکاتب **مارکسیسم** است که بوسیلهٔ گروهی از انقلابیون روسیه بقیادت **لنین** مؤسس حزب کمونیست روسیه و کشور اتحاد جماهیر شوروی تأسیس گردید .

دیگر از مکتب‌های مارکسیسم مکتب های سوسیال دموکرات و مکتبهای جدید دیگر مارکسیسم است که باید بین آنها با بالشویسم فرق گذاشت . طبق فلسفهٔ بالشویسم، پرولتاریا یا طبقهٔ کارگر باید بوسیلهٔ دستجات محلی که تابع انضباط شدید و تحت اختیار مرکز باشند هرچه زودتر قدرت سیاسی را بدست آورد و نباید طبق فرضیهٔ مارکس منتظر شود تا سیستم کاپیتالیست خود ضعیف و خسته شود و فساد آن آغاز گردد. اختلاف شدید بین مارکسیست‌های معتدل روسیه ودستهٔ رادیکالی لنین در سال ۱۹۰۳ در کنگرهٔ حزب سوسیال دموکرات روسیه بوقوع پیوست و افراطیون یا رادیکالها در کمیتهٔ مرکزی اکثریت

پیدا کردند و این امر منتج بظهور اصطلاح **بالشویکی** شد (یعنی متعلق به اکثریت) در برابر کمونیستهای معتدل موسوم به **منشویکی**[1] (یعنی متعلق به اقلیت) حزب بالشویك در نوامبر ۱۹۱۷ رژیم معتدل **کرنسکی**[2] را بر انداخته دولت اتحاد جماهیر شوروی را بانی گشتند. این گروه در ۱۹۱۸ نام خود را حزب کمونیست گذاشت که تنها حزبی است که درروسیهٔ شوروی وجود دارد وعنوان دیکتاتوری پرولتاریارا نیز گرفته، ابتدا کارگران وسپس بتدریج دهقانان‌را بخود ملحق نمود. عدهٔ کثیری ازحزب منشویك نیزدرخلال انقلاب بلشویك وپس‌از آن، به اکثریت ملحق شده بحزب کمونیست پیوستند. (رجوع شود به **مارکسیسم، کمونیسم و سوسیالیسم**).

۴۷ = بربریسم

Barbarism

مقصود وحشیت و حالت توحش و بربریت و بدویت‌است. این اصطلاح به اقوام بربر منسوب است که برساکنین مناطق شمال آفریقا مانند طرابلس وتونس و الجزیره ومراکش اطلاق میشود ولی امروز معنی اعم گرفته و شامل عقاید و رسوم و طرز سلوك کلیهٔ اقوام وحشی میگردد.

۴۸ = برگسونیسم

Bergsonism

نام فرضیهٔ فلسفی منسوب به **هانری برگسون (۱۸۵۹-۱۹۴۱)**

Kerenski (۲) **Mensheviki** (۱)

فیلسوف فرانسوی استاد کولژ دوفرانس پاریس که بفرضیهٔ درون بینی یادرك مستقیم[1] که نوعی درون بینی مافوق عقلی (**سوپر راسیونال**) نسبت به سیر تکامل میباشد موسوم است ، و مراسم سیاسی سندیکالیسم عنصر افسانهٔ خودرا از این فرضیه گرفته وافسانه را چنین تعریف‌میکند که «عبارت است از مجموعه‌ای از صور (**ایماژ**) که بتواند احساسات غریزه‌ای را بیدار نموده برانگیزد و اشخاص را وادار کند که کلیهٔ نیروی‌پنهانی خودرا درراه نیل بهدف مطلوب بکار اندازند لهذاافسانه‌ها درتاریخ ودرتمام جنبش‌های اجتماعی نیروی عظیم بوده‌اند .»

۴۹ = بنتهامیسم

Benthamism

نام شعبه‌ای از فلسفهٔ لیبرالیسم است که منسوب به **جرمی‌بنتهام** (۱۷٤۸ ـ ۱۸۳۲) فیلسوف انگلیسی می‌باشد[2] لیبرالیسم بنتهام یا بنتهامیسم عبارت بود از نوعی لیبرالیسم افراطی (رادیکالیسم) که منظم و مرتب گردیده بنتهام آنرا تابع یك سیستم قرارداد و متضمن تفسیر مسائل مربوط به اقتصاد وقضائیات وسیاست است . قسمت تفسیر سیاسی وی‌همان طرفداری از آزادی فکرو نطق‌وعمل وحمایت ازفرضیهٔاصالت فردمیباشد وطرفداریك‌سلسله اصلاحات قوی است. فرضیهٔحقوق‌طبیعت را ردنکرده وبدان‌متوسل‌میشود ومکمل‌فلسفهٔ انتقادی **کری‌تی‌کیسم**[3] قرن ۱۸ است .

۵۰ = پاتریوتیسم

Patriotism

پاتریوت یا میهن‌پرست کسی را گویند که بکشور و موطن خود

(۱) Intuition (۲) Jeremy Bentham (۳) Criticism

مباهات میکند وخودرا جزئی از آن وملحق بدان میداند ووجود خود را وقف میهن خود نموده. بنابراین پاتریوتیسم بمعنی مسلك میهن‌پرستی است . پاتریوتیسم وناسیونالیسم گاهی بجای یکدیگر استعمال میشوند و یك مفهوم را میرسانند اما فرق دواصطلاح این است که ناسیونالیسم معمولا در برابر انترناسیونالیسم و در مواردی استعمال میشود که براحساسات میهن پرستی عوارضی مترتب شده باشد که تضاد با مصالح بین‌المللی وروابط بین ملل داشته باشد .

۵۱ ـ پاراللیسم

Parallelism

فرضیهٔ پاراللیسم نام قسمتی از فلسفهٔ افلاطون است تحت عنوان طبقات اجتماعی یا ارواح سه‌گانه که در کتاب جمهوری وی آماده و اجتماع را براساس انجام حاجات سه‌گانه درجامعه (اول برآوردن حاجات فیزیکی انسان مانند غذا ولباس ومسکن ـ دوم حفظ کشور و جامعه ـ سوم حکومت برکشور) برسه قسمت تقسیم می‌کند و بین ظرفیتها و لیاقت های دماغی افراد با طبقات اجتماعی یکنوع توازن قائل گردیده است . (رجوع شود به پلاتونیسم یا فلسفهٔ افلاطون) .

۵۲ ـ پارتیکولاریسم

Particularism

یعنی علاقهٔ شدید هرشهر بحفظ حالت‌خاص خود واستقلال‌سیاسی وآزادی فردی ونگاهداری رسوم وقوانین ورژیم شهر که‌ازخواص‌ذاتی

دولت شهر (دولت سیتهٔ) آتن وسایرشهرهای یونانی بوده ولذا نتوانست از نفوذ مقدونیه جلوگیری کند ودرنتیجه منجر به انقراض دولت سیته و پایان فلسفهٔ آن گردید. در زمان معاصر این اصطلاح بمفهوم اصول تفویض استقلال سیاسی بهریك از کشورهای تابعهٔ امپراطوری‌ها نیز استعمال شده است.

۵۳ - پارلمانتاریسم

Parlementarism

پارلمانتاریسم یا سیستم پارلمانی عبارت از سیستم حکومتی است که در آن قوهٔ مجریه در اعمال خود مسئول قوهٔ مقننه یعنی پارلمان میباشد. در این سیستم رئیس قوهٔ مجریه مانند نخست وزیر و وزرای وی یا عضو پارلمان میباشند و یا منتخب اکثریت آراء پارلمانی، و در هرزمان که پارلمان از هیئت دولت یعنی رؤسای مجریه سلب اعتماد کرد رئیس قوهٔ مجریه یا باید استعفا دهد و یا آنکه از رئیس کشور (شاه یا رئیس جمهور) انحلال پارلمان را تقاضا کند و اجازه دهد که مردم پارلمان جدیدی انتخاب نمایند و پارلمان ثانی نیز نظر اعتماد یا عدم اعتماد خودرا بدولت اعلام دارد. هرگاه دراین مرتبهٔ ثانی‌نیز پارلمان رأی عدم اعتماد بدولت داد رئیس دولت باید فوری استعفا دهد ودولت ساقط است ودراینصورت رئیس کشور از اکثریت پارلمان میخواهد که دولت جدید را تشکیل دهند و یا شخصی را برای تشکیل کابینهٔ جدید معرفی نمایند. در سیستم پارلمانی معمولا اعضاء کابینه هر کدام میتوانند با ابتکار خود قانون نوشته باتصویب کابینه بپارلمان پیشنهاد کنند. بریتانیا دومینیونهای انگلیس، و اکثر کشورهـای دموکراسی اروپا وعده‌ای از کشورهای آمریکای جنوبی این‌سیستم را

معمول میدارند . اما در کشورهای‌متحدهٔ آمریکا، رئیس جمهوری‌خود رئیس قوهٔ مجریه شناخته شده و مقننه نمیتواند با وجود عدم رضایت از اعمال‌رئیس جمهوری اورا عزل نماید مگر آنکه اورا متهم بنقض‌قانون اساسی نموده واتهام‌را اثبات نماید .

٥٤ - پاروشیالیسم

Parochialism

محدودیت فکرودلبستگی به‌انجام‌کارهای محلی‌و بخشی‌و بلوکی ودرواقع نوعی محدود از پارتیکولاریسم است .

٥٥ - پاسی‌فیسم

Pacifism

صلح طلبی ومخالفت شدید با توسل بجنگ برای‌حل اختلافات بین‌المللی و ضدیت با جنگ بهرعنوان که بوده باشد و مخالفت با شرکت درجنگ بهرنحوی از انحاء اعم از شرکت نظامی یا اقتصادی یا نوع دیگر .

٥٦ - پان‌پنوماتیسم

Pan - Penumatism

فلسفهٔ موضوعهٔ **ادوارد هارتمان**[1] فیلسوف آلمانی که گوید : « جهان با واقعیت **نومنال**[2] (دربرابر **فنومنال** یا پدیده‌ای[3]) هم ارادهٔ

---

(١) Robert Eduard von Hartman (١٨٤٢ - ١٩٠٦)

(٢) Nomenal

استنباط یا درك عقلی ازطریق حس ودیگر موضوعات مجهول وغیرمعلوم.

(٣) Phenomenal

عاری از وجدان وشعوراست وهم خیال عاری ازوجدان» وی‌ازبدبینان (پسی‌میست) است ومعتقد به نیل بشر بسعادت وخوشی نیست .

۵۷ـ پراگماتیسم
Pragmatism

یعنی فلسفهٔ اصالت عمل که در واقع برضد متافیزیك است و در نقطهٔ مقابل آن قرار میگیرد ، فلسفهٔ **متافیزیك** میگوید «فکر وقریحه میتواند طبیعت **حقیقت** را بوسیلهٔ مقایسه و تطبیق بین افکار موجود در دماغ با حقایق‌واقع (ابژکتیف) یعنی با واقعیاتی که در خارج دماغ قرار دارند کشف نماید .

فلسفه **پراگماتیسم** طبق توجیه **ویلیام‌جیمز**[1] واضع فرضیهٔ مزبور عبارت است از طرز فکر بطریقی که با مقاصد مفیدهٔ آن فکر و نتایج حاصلهٔ از آن مربوط باشد و حقیقت را با سنجش مقدار تطابق فکر با واقعیت ونتایج عملی‌آن معلوم نماید .

اصطلاح پراگماتیسم را ظاهراً ابتدا ویلیم جیمز درحدود سال ۱۸۹۸ بکار برده . فرضیهٔ وی درحقیقت ترکیبی است از عناصر زیر :

(۱) فلسفهٔ **عقل عملی** کانت[2] .

(۲) فلسفهٔ **اعتلای ارادهٔ** شوپنهاور[3].

(۳) فرضیهٔ **بقای انسب** داروین که جیمز آنرا شامل فکر اصلح وعقیدهٔ انسب نیز نموده است .

(٤)فلسفهٔانتفاعیون‌یاسودجوئی (**یوتیلیتاریانیسم**) که‌تمام‌خیرها

(۱) William James (۱۷٤۲ ـ ۱۹۱۰)

(۲) Practical Reason (۳) Exaltation of the Will

ونیکی‌ها را درترازوی فایده یا مفید بودن می‌سنجد .

(۵) سنت تجربی (آمپریك) و استقراء (اندو کسیون) فلسفهٔ انگلیس .

(٦) خواص آمریکائی وروحیهٔ آمریکائی واوضاع واحوال وعقاید معمولهٔ آن کشور از قبیل شهوت شدید به جنبش و حرکت و عمل و تحصیل فایده ونتیجه نیز درفلسفهٔ جیمز مؤثر افتاده است .

بعد از ویلیم جیمز ، **جان دیووی**[۱] فیلسوف آمریکائی فلسفهٔ پراگماتیسم را پرورش داده است .

۵۸ - پروبی‌لیسم

Probabilism

فلسفهٔ احتمال که گوید : (**اولا**) حصول یقین ممکن نیست ولی عقیده وعمل را باید تابع احتمال قوی قرارداد . (**ثانیاً**) تا هنگامیکه وجود وتفسیر و مورد استعمال قانون مورد شك است فرد میتواند طبق تمایل خود عمل کند زیرا قانون مشکوك نمیتواند تحمیل الزام نماید.

واضع این فلسفه **کارنیاد** یا **کارنیادس**[۲] از فلاسفهٔ شکاك یونان قدیم ومؤسس مکتب موسوم به آکادمی سوم یاآکادمی نوین میباشد .

۵۹ - پرووِنسیالیسم

Provincialism

پرووِنس بمعنی ایالت وجزئی است ازکشور و این اصطلاح در

(۱) John Dewey متولد ۱۸۵۹

(۲) Carneade (۲۱۹ - ۱۲۹ ق . م)

از کشورهای باختری مانند فرانسه بکار میرود ولی درآمریکا معمول نیست. پرووَنسیالیسم یعنی عقیدهٔ به عدم تمرکز امور کشور درپایتخت و تقسیم مسئولیت های هرایالت بمتصدیان امور همان ایالت و تقریباً مترادف با **پارتیکولاریسم** و **دسنترالیزاسیون** (عدم تمرکز) میباشد.

۶۰ - پری‌می‌تیویسم

Primitivism

یعنی اعتقاد بلزوم رجعت انسان بحالت‌سادگی وبی‌پیرایگی‌عهد بدویت و الغای‌کلیهٔ علائق کشوری و اجتماعی و علایق حیات تمدن و امحاء تمام محدودیت‌ها باستثنای علایقی که از حس وظیفهٔ مرد حکیم ناشی گردد.

این فلسفه ابتدا در یونان قدیم در میان بعضی از فلاسفهٔ شکاك بظهور رسیده. ازفلاسفهٔ قرون جدید، **روسو** بیش از هر کس طرفدار این فلسفه بوده. وی معتقد بوجود یك عصر طلائی است درآغازتاریخ بشری وعقیده دارد که انسان اکنون ازآن بساطت وسادگی‌حیات‌جدا شده و از لطافت واقعی زندگی طبیعی محروم مانده وارد این مرحلهٔ معمائی وپیچیدهٔ حیات تمدن گردیده وآن‌لطافت دورهٔ زندگی‌طبیعی‌را **بدویت افسانه‌وار** (پری‌می‌تیویسم رومانسك ـیاـ رومانتیك) اصطلاح میکند[۱].

۶۱ - پسی‌میسم

Pesimism

یعنی بدبینی و حالت خستگی و بیزاری از جهان یا از دنیا گذشتگی.

Primitivism romaneaque ; Romantic Primitivim (۱)

این فلسفه وطرز فکر ابتدا در یونان قدیم درشکاکین و کلبیون بظهور رسیده .

از دنیا گذشتگی و بدبینی بجهان مادی نیز از خواص مسیحیت بخصوص در آغاز دورهٔ مسیحیت بوده است .

از فلاسفهٔ قرون جدیده ازهمه بدبین‌تر ماکیاولی است که انسان را ذاتاً وفطرتاً بد وشریرخواند ، وپایهٔ فلسفهٔ سیاسی خودرا بربدبینی وپسی‌میسم قراردادهو بزمامداراندرزمیدهد که‌اساس‌فکر وطرزحکومت خود را بربدبینی نسبت به مردم قرار دهد ولذا از هیچ نوع ستمگری درراه حفظ وادامهٔ سلطه وقدرت خوددریغ نکند .

۶۲ - پلاتونیسم یا مکتب افلاطون

Platonism

پلاتونیسم نام‌فلسفهٔ منسوب به‌افلاطون‌است که در کتاب‌جمهوری از آن بحث نموده و شامل فلسفهٔ علوم و متافیزیك و سیاست است و در اینجا فهرست مانند تنها اصول عقاید سیاسی افلاطون را که در کتاب جمهوری از آن حمایت میکند متذکر میشویم :

(۱) **قدرت دولت** منوط است به میزان اطاعت اتباع کشور از دستور دولت .

(۲) **عدالت دولت** عبارت است از حفظ قدرت دولت . عدالت مربوط‌است بنظم‌اجتماعی که محدود بزمان ومکان واتباع‌همان کشور بوده وقابل تغییر است .

(۳) **ملیت** : هرانسان متعلق بجامعهٔ کوچکی استموسوم‌بدولت

یا کشور در آن زندگی میکند نه متعلق بجامعهٔ بالاتر از آن (و نه بجامعهٔ جهانی) ولذا محکوم به اطاعت ازقانون دولت میباشد.

(۴) **جنگ** سبب وجود حکومت است. و حکومت اساس‌دولت، بدون‌جنگ قریحهٔ عالی‌آدمی نمونمیکند. اگرچه جنگ‌خوب نیست ولی ممکن است لازم باشد. جنگ ناشی از مطامع وحاجات است.

(۵) **۵۰۴۰ خانواده** برای یك دولت و یك کشور حد مناسب و وایدآل است و کافی است.

(۶)**کشورهای جهان** باید از یکدیگر مجزا باشند و تماسی با یکدیگر نداشته باشند در اینصورت تصادمی نخواهند داشت (این ماده تقریباً معادل است با نظریه‌ای که در فلسفهٔ معاصر به **اوتارکی** یا استقلال اقتصادی معروف است و منظور ازآن بی‌نیازی هر کشور است درتهیهٔ مواد درداخله وسلب احتیاج نسبت بکشورهای بیگانه ـ رجوع شود به اوتارکی).

نئوپلاتونیسم یا فلسفهٔ افلاطونی جدید نام فلسفه‌ایست منسوب بمکتب فلسفی اسکندریه درقرن سوم میلادی که ترکیبی استازعناصر وافکار یهود وفلسفهٔ یونان و **میستی‌کیسم** شرقی و بعدها منتقل به روم گردیده از عناصرمسیحیت نیز بدان افزوده شد.

۶۳ ـ پلوتوکراسی

Plutocracy

پلوتوکراسی‌بنام سیستم حکومتی است که بدست ثروتمندترین افراد یك جامعه اداره شود و میتوان آنرا حکومت اغنیا نامید. این اصطلاح گاهی به خود طبقهٔ ثروتمندترین افراد جامعه نیز اطلاق میگردد.

۶۴ - پلورالیسم

Pluralism

پلورالیسم یامسلك کثرت ، نام‌آن فلسفهٔ سیاسی است که گوید علاقهٔ فرد نباید منحصر به پیوستگی سیاسی وی با دولت باشد بلکه علاقه‌های دیگر دارد مانند علاقهٔ اقتصادی و مذهبی وغیره واین علایق باید درتعیین خط مشی و سیاست جامعه مورد توجه قرار گیرد و مفهوم دیگران اعتقاد بلزوم تعدد احزاب وجماعات وانواع انجمن‌ها وعقاید وسلیقه‌ها دراجتماع است وپرورش وتشویق این تعدد و کثرت دستجات وموافقت دولت با شرکت ایشان درامر حکومت واداره امور جامعه .

این مسلك در برابر مسلك **مونیسم** Monism قرار دارد که آنرا فرضیهٔ مونیستیك دولت نامند و گوید « حق حاکمیت (سوورنته) حق منحصر دولت وارادهٔ اعلای دولت‌است وتمام مؤسسات وافراد باید تابع دولت سیاسی باشند .»

طبق آئین پلورلیست اتوریتهٔ حکومت در درون یك جامعه باید تقسیم شود بین گروه‌های مختلف مانند گروههای مذهبی و اجتماعی و اقتصادی (ماندکلیسا وتریدیونیونها و کورپوراسیونهاومجامع برادران یا **فراترنیته**) ودرانحصار یك قدرت سوورن دردولت نباشد (وطبق نظر بعضی‌ازنویسندگان‌حتی دولت هم‌نباید درآنها سهیم‌باشدیادخالت کند). طرفداران این‌عقیده گویند این مجامع بهمانقدر اهمیت دارند که‌دولت دارد و بعضی‌ازمجامع ازلحاظ وفاداری‌افراد واعضایشان‌حتی‌ازدولت‌هم مهم‌ترند (ماندکلیسا) لذا باید این‌مؤسسات‌خود حکومت برخودداشته

باشند و دولت بین آنها صورت حکم یا رابط غائی را داشته باشد . این جماعت برسه فرقه تقسیم میشوند .

(۱) **افراطیون** که مؤسسات و مجامع دیگر را مافوق دولت میشمارند .

(۲) **تفریطیون** کـه مؤسسات و مجامع دیگر را مادون دولت میشمارند .

(۳) **اعتدالیون** که دولت را ازحیث اهمیت با سایر مؤسسات و مجامع مساوی میدانند .

درمیان‌فلاسفهٔقدیم، عقیدهٔ فوق ازعقاید **سیسرو** (قرن‌اول‌ب.م.) وسن‌**اگوستن** (قرن۵ ب .م.) استنباط‌میشود. ولی‌واضع‌وپرورش‌دهندهٔ آن در قرون جدیده **مونتسکیو** بوده و بعد پیشقدمان استقلال آمریکا وواضعین قانون اساسی آن کشور وفلاسفهٔ آمریکائی آنرا پرورش داده وپذیرفته‌اند و درآمریکای امروز بیش ازهر کشور دیگر جهان مورد قبول وتوجه است و بمؤسسات ومجامع غیر دولتی دراین کشور اهمیت بسیار داده میشود .

٦٥ = پوبلی‌سیست یا پامفله‌ترز

Publicists' Pamphléteers

دراواخرقرن ۱۳ واوایل قرن ١٤ که مشاجره‌ای شدید بین‌پاپ بونیفاس هشتم و فیلیپ پادشاه فرانسه درگرفت و یکی طرفدار قدرت روحانی و دیگری حامی تفوق قدرت سیاسی بود، عدهٔ کثیری اشخاص بنام **پوبلی‌سیست** یا **پامفله‌ترز** یعنی رساله نویسان پیدا شدند که بعضی بطرفداری از بونیفاس ودسته‌ای بحمایت ازفیلیپ‌مقالاتی‌بشکل‌رسالات

تبلیغی منتشر میکردند که اکثر این تحریرات نمونهٔ افکار اواسط‌الناس یا طبقهٔ بورژوا بوده و بیشتر به بحث در مسائل دنیوی می‌پرداختند بنابراین اصطلاح مزبور از آن ببعد درمواردی بکار میرفت که معادل آنرا در زمان معاصر میتوان **پروپاگاندیست** یا تبلیغات چی نامید. این شیوهٔ تبلیغات بوسیلهٔ رسالات هنوزهم تك وتوك درزمان معاصر دیده میشود.

۶۶ - پوزی‌تیویسم

Positivism

که آنرا **فلسفهٔ مثبته** یا قطعیت توان خواند نام فلسفهٔ موضوعهٔ **اوگوست‌کمت** [1] فیلسوف فرانسوی قرن ۱۹ است که‌گوید:

(۱) انسان بجز بوسیلهٔ آثاری که می‌بیند و حس میکند، علم بهیچ چیز نمیتواند پیدا کند واین نیز نسبی است.

(۲) تحقیق درمبدأ یا علل این آثار قطعاً بیفایده است.

(۳) خارج از حقایق فیزیکی و آنچه که حس میشود هیچ چیز قابل کشف و شناسائی نیست. او گوست کمت شش جلد کتاب در این مبحث و چهار جلد بر سیاست مثبته (پولیتیك پوزیتیف) برشتهٔ تحریر در آورده.

واضع اولیهٔ این فلسفه در یونان قدیم **اپیکوریانها** و **رواقیون** بوده‌اند ولی درقرون جدید ومعاصر، او گوست کمت آنرا احیانموده وپرورش داده است.

Auguste Comte (۱)

۶۷ - پولیتی

Constitution Politique, Polity

ارسطو مانند افلاطون انواع حکومتها را به سه‌نوع اصلی تقسیم کرده و آنها را انواع خوب حکومت میشمارد :

(۱) حکومت سلطنتی (مانرشی)

(۲) حکومت اشرافی (اریستوکراسی)

(۳) حکومت پولیتی . سپس دربرابرهریك از این سه‌نوع، یك نوع حکومت منحرف وانحطاط یافته (دژنره) قائل شده که‌آنرا نسخهٔ فاسد حکومت خوب نظیرخود میشمارد بشرح زیر :

(۱) حکومت ستمگری (تیرانی) .

(۲) حکومت الیگارشی (ثروتمندان) .

(۳) حکومت دموکراسی (طبقهٔ فقیر وپست) .

باید دانست که اصطلاح حکومت دموکراسی امروز که آنرا باختریان نوع خوب و بهترین نوع حکومت میشمارند با مفهومی که ارسطو برای حکومت دموکراسی قائل شده است اختلاف دارد . در واقع ارسطو نام دموکراسی خوبرا **حکومت‌پولیتی** گذاشته وپولیتی تقریباً معادل میشود با مفهوم اصطلاح حکومت دموکراسی خوب و واقعی در زمان معاصر (البته نه دموکراسی های اسمی) منظور ارسطو از پولیتی ، حکومت دموکراسی معتدل است که عبارت از حکومت طبقهٔ متوسط باشد وبعقیدهٔوی حکومت طبقهٔ متوسط شریف وعادل‌است.

٦٨ - پیرونیسم

Pyrrhonism

پیرو یا **پیرون** (٣٦٥ ـ ٢٧٥ ق.م) فیلسوف شکاك یونانی قدیم از اهل **الیس** است که درهندوستان وایران تحقیقات ومطالعات خودرا انجام داده مکتبی بنام مکتب **سپتیك** یا **سپتی‌کیسم** درالیس دائر نمود وبتعلیم این مرام اشتغال داشت. وچون **پیرو** از مؤسسین فرقهٔ شکاکین است ایشان را **پیرونی** ومسلك ایشان را پیرونیسم نیز مینامند (رجوع شود به سپ‌تیسم) .

٦٩ - پیوریتانیسم

Puritansim

پور درزبان فرانسه و **پیور** درزبان انگلیسی بمعنی خالص است ومیتوان پیوریتانیسم را به « خلوص مذهب » یا « مذهب خالص » معنی کرد .

این اصطلاح ابتدا در قرن ١٧ درانگلیس وضع شده و از آنجا بسایر نقاط اروپا سرایت کرد .

دردورهٔ رفورماسیون‌یااصطلاحات مذهبی، مذهب پروتستان‌ابتدا بیشتر توجه بحفظ اصول و آئین داشت تا به اخلاقیات . رفورماسیون انگلیس درواقع خیلی‌ناقص بود، لذا عدهٔزیادی ازروحانیان‌و کشیشان در نیمهٔ دوم قرن ١٧ بصدا درآمده تقاضای اجــرای « **آئین‌خالص پروتستان**» وانجام مراسم خالص‌آنرا نمودند. این‌اشخاص راپیوریتان نامیدند ولی بعداً این عنوان تعمیم یافت وشامل‌عموم همفکران ایشان

گردید . عده‌ای از این اشخاص بآمریکا مهاجرت کرده پیوریتانیسم را در ایالت نیوانگلند تأسیس نمودند . جمعیتی از این فرقه که در انگلستان بودند با شورشیان سیاسی همدست شده کرومول را روی کار آورده انگلستان را جمهوری نمودند معروف است که در مسئلهٔ روابط جنسی زن ومرد درمیان این‌فرقه سخت گیری نبوده واین روابط سست بوده است .

اما مفهوم پیوریتانیسم در اصطلاح امروزه بیشتر فرار از مذهب و آئین جماعت را میرساند .

تائوئیسم

Taoism

نام مکتب فلسفی سیاسی و اجتماعی منسوب به **لائوتسه** (٦٠٤ـ ٥٠١ ق.م.) فیلسوف بزرگ‌چین‌است که بوسیلهٔ وی تمدن‌چین‌بمراحل نمو و ترقی رسیده . فلسفهٔ وی شامل یك نوع مذهب لیبرال و آزاد و عاری از قید بوده وبا تشریفات وشکل‌ها (فورم‌ها) مخالف بود ونیکی طبیعی انسان بی‌قید وزنجیر را ستوده درحدود مدت یکهزارسال بدون کشف لزوم دولت واحساس احتیاج بدولت بزرگ (که‌آنرا بعضی از فلاسفهٔ سابق، لویانان یاغول‌عظیم دریائی نام‌گذاشته‌اند) درچین‌معمول وحکمفرما بوده .

برتراندرسل فیلسوف معاصر انگلیسی در کتاب خود موسوم به «مسئلهٔ چین» این فلسفه ومکتب را بتفصیل شرح داده وآنرا ستوده است .

(۱) Lao – Tse

۷۱ - تامیسم

Thomism

توماس‌داکوین (۱۲۲۵ ـ ۱۲۷۳ ب م) فیلسوف مشهور اسکالستیك ایتالیائی و از مقدسین بزرگ کلیسای کاتولیك روم مؤسس سیستمی است که لئون سیزدهم آنرا در سال ۱۸۷۹ فلسفهٔ رسمی خود اعلام‌نمود. وی جمع بین فلسفهٔ ارسطو واگوستن کرده و فلسفهٔ وی به فلسفهٔ **تامیست** یا تامیسم معروف شد یعنی منسوب به تام که مخفف **توماس** است و اینك اصول عقاید وی در قسمت امور سیاسی فهرست مانند ذکرمیشود !

(۱)**انسان** موجودی است سیاسی واجتماعی .

(۲) **دولت وجامعه** : هدف دولت حفظ مصلحت و منافع جامعه است واین منظور با وحدت‌کامل جامعه وتشکیل جبههٔ محکم در برابر دشمن میسر میگردد .

(۳) **مبدا حکومت**من جانب الله است .

(۴) **رابطهٔفرد با دولت**: حکومت نباید بتابعین خود ستم کند وزمامدار نباید ستمگر باشد .

(۵) **بهترین شکل حکومت** مانرشی (حکومت سلطنتی) است بشرط تمرکز قانون وقدرت قانون .

(٦) **شورس برضد حکومت** صحیح نیست و هرنوع تغییر در حکومت باید از طریق قانونی و حقوقی و قضائی انجام پذیرد زیرا مبدأ حکومت‌آسمانی والهی است. اگرفردی نتوانست بوسائل‌قانونی و حقوقی جبران خسارات و صدمات واردهٔ بخود را از دولت بخواهد

واگذار دولت را بخدا نماید .

(۷) **کلیسا مقدم بردولت است** ورئیس‌دولت‌بایدمطیع‌امر رئیس کلیسا باشد .

(۸) **حقوق** : یك حقوق جاودانی یا قانون عالم و حکمت الهی وجود دارد که مدار عالم هستی است و براساس طلب سعادت و نیکی و اجتناب ازشرارت وبدی قرار گرفته وخارج ازحوزهٔ قدرت آدمی‌است.

(۹) **جنگ** برحق است و آئین‌حقانیت‌جنگ برپایهٔ آئین جنگ کاتولیك روم قرار دارد . اما دروغ و نقض قول ، وپیمان‌شکنی ، وقتل زنان و کودکان درجنگ ممنوع است .

۷۲ - تئوکراسی

Théocracy

رژیم حکومت و دولتی را گویند که زمامداران رسمی و رؤساء درجهٔ اول آن پیشوایان روحانی ویا بزرگان روحانیون می‌باشند ودر واقع ترکیب کامل‌مذهب‌وسیاست وتمرکز آن درنقطهٔواحد وحکومت برارواح واجساد مردم است حکومتهای صدراسلام وحکومت پاپ‌روم درمدتی محدود درقرون وسطی نمونه‌هائی ازحکومت تئوکراسی بوده است که میتوان آنرا به «حکومت مذهبی» معنی کرد .

۷۳ - تردیسیونالیسم

Traditionalism

تردیسیون بمعنی سنت ومقصود ازتردیسیونالیسم اعتقاد به‌اصالت

اخبار واحادیث ولزوم حفظ سنن وخصائص موروثی است وبدان بیشتر اهمیت میدهد تا بههوش ومایهٔ علمی وفرهنگی. این عقیده، جزئی‌است ازفلسفهٔ فاشیسم ودرفلسفهٔ مزبور بیشترعنوان واهمیت‌یافت (رجوع‌شود به فاشیسم) .

۷۴ - تروتسکی‌ایسم

Trotskism

فرقهٔ‌منشعبی‌ازحزب کمونیسم‌روسیهٔ شوروی منسوب به تروتسکی است که از پیشوایان انقلاب بالشویکی روسیه بوده وتا هنگامیکه لنین درحیات بود با وی همکاری میکرد ولی پس ازلنین ، استالین برسرکار آمده تروتسکی را از روسیه تبعید نمود .

عقاید تروتسکی بیشترتبعیت ازهمان شیوهٔ لنین‌است که بهسختی وشدت عمل رژیم استالین نبوده ومعتدل‌تر بود. ازجملهٔ موارد اختلاف عمده بین عقاید تروتسکی و استالین آن بود که درآن هنگام که هنوز دولت بالشویك روسیه ضعیف بود استالین معتقد به اقداماتی برای انقلاب جهانی نبوده اصرار داشت که فعالیت محدود بدرون روسیه باشد ولی فلسفهٔ تروتسکی عبارت بود از فلسفهٔ **انقلاب جهانی** و مفاد فرضیهٔ وی‌آن بود که « کمونیسم درهیچ کشور محدود قابل بقا نبوده وجان بسلامت بدر نخواهد برد مگر آنکه انقلاب برضد دشمنان و مخالفین کمونیسم درتمام کشورهای دیگر جهان مخصوصاً کشورهای مهم‌عالم تقویت وتحریك گردد .» (رجوع شود به استالینیسم، کمونیسم وبالشویسم) .

۷۵ - تروریسم

Terrorism

ترور بمعنی وحشت ـ تروریست ، بمعنی قاتل و آدم کش و تروریسم یعنی عقیده به ازوم آدم کشی وقتل نفس و تهدید وتخویف و ایجاد وحشت درمیان مردم وهر نوع فعالیت طغیانی و شدید برای نیل بهدف سیاسی و یابرانداختن حکومت وقت و دردست گرفتن زمام‌امور دولت یا تفویض آن بدسته دیگری است که مورد نظر می‌باشد . این عقیده معمولا از منضمات بعضی از مکاتب سیاسی اصلی است از قبیل فاشیسم وماکیاولیسم وامثال آن .

۷۶ - تریدیونیونیسم

Trade - Unionism

تریدیونیون عنوان تشکیلاتی است ازکارگران بمنظور مجاهده دربهبودی احوال ایشان وافزایش مزد و تقلیل ساعات‌کار وتأمین بیمهٔ بیماری ووسائل بهداشت وتهیهٔ مسکن و منازل‌کارگران از طریق چانه زدن دسته جمعی باکارفرمایان وصاحبان‌کارخانه .

این مرام وفلسفه را ابتدا فابیانهای سوسیالیسم انگلیس متشکل نموده و درکتابی تحت عنوان « فلسفه و طـرز عمل تریدیونیونیسم » برشتهٔ تحریر درآوردند . بعدها لنین آنرا ترجمه کرده و آنرا « **دموکراسی صنعتی** » نام نهاد و در سال ۱۸۹۷ ترجمهٔ مزبور را انتشار داد .

لنین به‌تریدیونیونیسم اهمیت داده وآنرا اولین ومهم‌ترین‌وسیله برای جلب‌کارگران بطرف سوسیالیسم دانسته ‌میگوید: «باید بین‌طرز

فکر تریدیونیونیست با سوسیالیست فرق گذاشت کارگران هیچگاه لمحتاً سوسیالیست نمیشوند بلکه ابتدا تریدیونیونیست میشوند (یعنی بیك اتحادیهٔ کارگری گرویده و فکر ایشان به اتحادیهٔ کارگر توجه دارد) سوسیالیسم باید از خارج اتحادیه، بوسیلهٔ روشنفکران بورژوا برای ایشان آورده شود ، و در این نهضت باید از روشن فکران طبقهٔ متوسط استفاده کرد .»

۷۷ ـ تفکیك قوای سه گانه

(مقننه ـ مجریه ـ قضائیه)

تفکیك قوای سه گانهٔ حکومت از یکدیگر از شرایط اصلیهٔ حکومت مشروطه و دموکراسی اعم از سلطنتی یا جمهوری است و بدیهی است که در حکومتهای مطلقه کلیهٔ قدرتها متمرکز در شخص زمامدار یا عدهٔ معدود زمامداران ودرانواع حکومت مطلقه قدرتها از یکدیگر تفکیك نشده‌اند .

خلاصهٔ سیر عقیدهٔ به تفکیك قدرتهای سه گانه در تاریخ عقاید سیاسی از قدیم تا کنون بشرح زیر است :

(۱) قرن ۴ ق م : ریشهٔ این فکر از افلاطون است که در کتاب جمهوری خود آنرا متذکر گردیده .

(۲) قرن ۲ قم : پولی‌بیوسفیلسوف‌رومی‌در کتاب‌خود درباب حکومت روم آنرا تجویز کرده وواجب دانسته .

(۳) قرن۱۷ بم: جان‌لاك فیلسوف انگلیسی حکومت را به سه قوهٔ عمده تقسیم میکند : مقننه ، مجریه ، فدراتیف[1] و از بیان وی چنین استنباط میشود که قضائیه را جزئی از مقننه دانسته و عمل آنها

(۱) Fédérative

را نیز بنوبهٔ خود تفکیك میکند یعنی مقننه را بدو جزء تقسیم می کند یکی قسمت قانونگذاران ودیگر قضات ومینویسد :

« مقننه نمیتواند احکام و تصویب نامه نسبت بحقوق مردم صادر کند ، بلکه حقوق رعایا را باید درتحت ادارهٔ قوهٔ قضائیه وتابع قوانین ثابت وتحت نظر قضات صالح ومعروف قراردهد . فدراتیف را بقوهٔ عقد پیمانها ومسائل خارجی معنی‌میکند (که در واقع معادل است باوظیفهٔ وزارت خارجه و رئیس جمهوری در آمریکا ولی در سایر کشور های دموکراسی پیمانهای خارجی باید ازتصویب مقننه بگذرد) .

(۴) قرن۱۸: (الف) مونتسکیو فرضیهٔ تفکیك قوا را متشکل کرده وآنرا سیستم نظارت حقوقی‌وموازنه مینامد. امانظریهٔ وی‌ناقص است وکامل نیست و حکومت را بدو قوه تقسیم میکند (اول) مقننه که در صورت احضار مجریه اجلاس میکند(دوم) مجریه که حق **ویتو** (رد و نسخ) نسبت به‌تصمیمات مقننه دارد ، ولی‌برای مقننه قدرت‌قضائی فوق‌العاده نیزقائل شده و در واقع قضائیه را جزئی از مقننه قرار داده است برخلاف جان‌لاك که قضائیه را ازمقننه مجزا کرده است .

(ب) ادموند برك و هیوم فلاسفهٔ انگلیسی نیز از فرضیهٔ تفکیك قوا حمایت کرده‌اند .

(ج) پیشقدمان ومؤسسین جمهوری آمریکا مانند واشنگتن جفرسن ، مدیسن ، و همیلتن این فلسفه را تقویت کرده و در کتاب فدرالیست ازآن‌بتفصیل‌بحث نموده‌اند . به‌نظریهٔ مزبور درآمریکابیش ازسایر کشورها اهمیت داده شده ودقیق‌تربدان عمل‌شده و اکنون نیز درحکومت آمریکا این‌سه‌قدرت بیش‌ازسایر نقاط جهان‌دقیقاً ازیکدیگر

مجزا ومستقل هستند و در عین حال بریکدیگر نظارت دارند بجز قوهٔ قضائیه که مستقل‌تر از دو قدرت دیگر بوده و دو قدرت دیگر نظارتی بر آن ندارند درحالیکه قضائیه میتوانند حتی قوانین موضوعه و تصویب شدهٔ کنگره را بارأی دیوان کشور برخلاف قانون اساسی تشخیص‌داده مردود اعلام کند.

۷۸ ـ تفکیك مذهب ازسیاست

فکر لزوم تفکیك مذهب از سیاست و تجزیهٔ امور روحانی از امور عرفی و دنیوی در باخترزمین ابتدا در جامعهٔ مسیحیت و در روم ظاهر گردیده که در آنجا غالباً این دو وظیفه و این دو نوع حکومت بیکدیگر آمیخته وهرزمان هم که حالت تفکیك داشته حدوداختیارات این دوقدرت روشن و مشخص نبوده و تعریف نشده بود، لذا غالباً در اینمورد اختلافات ومشاجرات بسیار بین زمامداران سیاسی و پیشوایان روحانی بخصوص در قرون وسطی بوقوع پیوسته و رسالات متعدد در اینمورد تحریر گردیده. خلاصهٔ سیر این عقیده از قرن چهارم میلادی ببعد بشرح زیراست:

(۱) قرن ۴ میلادی: واضع اولیهٔ این‌فکر که آنرا شکل‌داده و روی‌آن بتفصیل بحث میکند **سن‌اگوستن**[۱] (۳۵٤ـ۴۳۰ ب. م.) میباشد. این آئین‌قبلا درفلسفهٔ یونان وجود نداشته است.

(۲) قرن ۱۶: دراین قرن این‌فرضیه رواج کامل‌یافت که دولت ممکن است کاملا مجزای از مسائل مذهبی باشد. ابتدا **ژان بودن**[۲]

---

(۱) St, Augustin

(۲) Jean Bodin (۱۵۳۰-۱۵۹٦)

فرانسوی فرضیه‌ای بنام حاکمیت (**سوورنته**) وضع نمود که این فکر را نیز در برداشت که افکارسیاسی باید ازعقاید مذهبی جدا باشد ووظایف دولت سیاسی ازتئولوژی تفکیك شود و خود نیزاین وظائف را تفکیك کرده در کتاب خود شرح داد و پایهٔ فرضیهٔ قدرت حاکمهٔ سیاسی را براساس فلسفی بنانهاد نه مذهبی .

(۳) **قرن ۱۷ : (الف) توماس‌هابس** فیلسوف انگلیسی این‌عقیده را تقویت کرده معتقد گردید که قدرت روحانی و دنیوی باید کاملا از یکدیگر مجزا باشد .

(ب) **جان لاك** فیلسوف انگلیسی هر یك از دو قدرت مزبور را یك **کلمنولت** (جامعه‌های مشترك المنافع) نامیده و گوید هریك از دو کامنولث باید درحوزهٔ خودکار کند اولی عهده‌دار اموردنیوی (سیاسی) ودومی برای رستگاری ارواح مردم مجاهده نماید .

(۴) **قرون معاصر**: درقرون جدیده و معاصرفلسفهٔ دموکراسی قویاً طرفدار این آئین است و آنرا جزئی از قانون اساسی کشورهای مشروطه قرار دادند ودموکراسی جدید وظیفهٔ دولت را محدود بامور دنیوی مینماید . امافلسفهٔ توتالیته (توتالیتاریانیسم) یا حکومت جمعی استبدادی ازقبیل فاشیسم، مذهب وسیاست‌را ازیکدیگر تفکیك‌نمیکند ودولت سیاسی را حاکم براموور روحانی و شامل تربیت روحانی مردم نیزمیداند . (رجوع شود به توتالیتاریانیسم) .

۷۹ ـ توتالیتاریانیسم

Totalitarianism

توتالیتاریانیسم یاحکومت جمعی نام‌فلسفه وحکومتی‌است که در

کلیهٔ شئون زندگی فرد دخالت کرده و آنرا تنظیم و برای آن وضع مقررات میکند، وممکن است این دخالت بنفع یك گروه کوچك، یا یك طبقه یا کل جمعیت باشد. دولت توتالیتر وجود دستجات یا افرادی را که از حوزهٔ قضاوت و نظارت آن خارج باشند و یا وظیفهٔ مشخصی در پیشرفت هدف دولت نداشته باشند تجویز و تحمل نمیکند. ناچار حکومتهای توتالیتر وجود و استمرار خود را بوسیله تشکیل یکدستگاه مجهز و مبسوط پلیس سری و بکاربردن روشهای تروریستیك (قتل نفس سری) و ازمیان بردن هر نوع انتقاد و بحث راجع به طبیعت حکومت و روش دولت و سنجش شایستگی پیشوایان حکومت تأمین می کنند. این شیوه بالطبع متضمن ممنوع داشتن آزادی نطق و مطبوعات و اجتماعات می گردد.

ازخواص بارز واساسی توتالیتاریانیسم ایجاد فرهنگ دستوری و آموزشگاههای دولتی تابع نقشه وطرح دولت است تا جوانان را از سنین کودکی بمنظور ایجاد یك نظر متحد الشکل سیاسی یا تعصب مذهبی متحدالشکل درجامعه بنفع حکومت تحت تلقین قراردهند. ضعف نفوذ کلیساها در افراد در اروپا و ظهور فنون و تکنیك‌های نوین در تجهیز توده ها برای نیل بهدفهای سیاسی، پیشرفت سیستم توتالیتاریانیسم را درقرن بیستم تسهیل کرده است. حکومتهای توتالیتر درجه اول ومشهور در زمان معاصر یکی آلمان نازی، دیگر ایتالی فاشیست بوده ودیگر روسیهٔ شوروی است. اما حکومت ژاپون در زمان جنگ دوم جهانی و ماقبل آن اگر چه یك حکومت میلیتاریست و دیکتاتوری خشن و ستمگر بود ولی قادر نبود که در کلیهٔ شئون زندگی اتباع کشور خود بنحوا کمل دخالت نماید.

ازجملهٔ اصطلاحاتی که غالباً مترادف با این اصطلاح بکارمیرود عبارت‌است از **کولکتیویسم ، ابسولوتیسم ، اتوکراسی، اتوریتاریا- نیسم ، دیکتاتوری ، دسپوتیسم** (استبداد)

اگرچه دو اصطلاح توتالیتاریانیسم و کولکتیویسم غالباً بجای یکدیگر استعمال میشوند ، اما توتالیتاریانیسم اصطلاحی عام تر از کولکتیویسم است . اولی‌یعنی اعتقاد بوجود دولتی باقدرت‌دیکتاتوری یاهرنوع حکومت دیکتاتوری که قانون اساسی وهم استعمال وعادت ، بدان قدرت کنترل‌کلیهٔ اعمال و افعال وطرز فکر و مناطق امور بشری و تشکیلات انسانی را داده باشد اعم از اقتصادی و سیاسی و مذهبی و قریحه‌ای وعلمی‌واخلاقی، ولی اصطلاح‌دوم بیشترشامل امور اقتصادی و کنترل و حق دخالت دولت و مؤسسهٔ دیگراست دراموال اعضای یك جامعه ودرهنگام استعمال‌اصطلاح‌ثانی‌بیشتر نظرمتوجه اقتصادیات‌است.

اما فرق این اصطلاح با اصطلاحات دیگر باجمال آن است که در **اتوکراسی** تنها یکنفر مالك قدرت نا محدود سیاسی است که از منبع برونی‌مانند ملت یا غیرآن ناشی‌نشده وبیشتراطلاق برزمامداری غیراز شاه میشود . اما **ابسولوتیسم** اعم است و هم شامل‌شاه یا پیشوای دیکتاتور ازنوع دیگر میگردد . در **اتوریتاریانیسم** قدرت و اتوریته در دست یك پیشواست یا چند **الیگارش** ، معهذا این اصطلاحات چون هریك برای مردم درست تعریف نشده‌اند غالباً در تحریرات بجای یکدیگراستعمال می‌شوند .

خلاصهٔ تاریخ‌سیر فلسفهٔ توتالیتاریانیسم‌وکولکتیویسم‌بشرح‌زیراست:

دریونان قدیم: واضع اولیهٔ این عقیده در باختر زمین بنا به

احتمال قوی **فیثاغورث** فیلسوف یونانی (۵۸۰ ق . م .) و طرفداران **دموکریتوس** (۴۶۰ ق‌م) و سقراط (۴۶۹ق‌م) و افلاطون (۴۲۷ق‌م) و ارسطو (۳۸۴ ق م» میباشند که شرح آن در تحریرات و آثار منسوب بهریك ازایشان دیده میشود .

(۲) قرن۳ ق‌م: بعد از فلاسفهٔ فوق ، رواقیون (استائیکها) به پیشوائی **زنون** ازاین‌فلسفه حمایت کرده ولی‌این‌جامعه‌را جامعهٔ‌جهانی ودولت واجب‌الاطاعه‌رادولت‌جهانی‌دانسته ، دولت ملی‌رامردود شمرده وقبول ندارند .

(۳) قرن ۱۶ ب.م : ماکیاولی فیلسوف ایتالیائی زنده کنندهٔ این فلسفه درقرون جدیده است و دیگر **ژان‌بودن** فرانسوی که عقاید ماکیاولی‌را تأیید نموده فرد را محکوم بحکم زمامدار و زمامدار را مظهرمطلق جامعه میداند .

(۴) قرن ۱۷ ب.م : توماس‌هابس حامی قدرت مطلقهٔ زمامدار و سلطنت مطلقه است ولی طرز استدلال و بحث وی برخلاف موجب بیداری افکار وباعث نمولیبرالیسم (آزادی طلبی) درانگلیس گردید .

قرن ۱۸: قرن رواج فلسفهٔ اصالت فرد است چنانچه به « قرن فردیت » معروف شده در این قرن فلاسفهٔ معروف و مهمی که طرفدار فلسفهٔ اصالت جمع باشند بوجود نیامده . **فیخته و شلینك** آلمانی **تا** درجه‌ای جامعه را مقدم برفرد شمرده‌اند .

(۵) قرن۱۹: هگل، مارکس،انگلس،لاسال ، نیچه (آلمانی) طرفداری ازاین فلسفه کرده وآنرا در فلسفه‌های خود گنجانیده‌اند

(۶)قرن۲۰ : لنین ، استالین (روسی) ــ در فلسفهٔ کمونستی

هیتلر (آلمانی در مرام نازیسم) و **موسولینی** (ایتالیائی در فلسفهٔ فاشیسم) اینفلسفه را وارد کرده عموماً طرفدار کولکتیویسم و انحلال فرد درجامعه هستند .

(رجوع‌شودبه‌نازیسم،فاشیسم، کمونیسم،دیکتاتوری،ابسولوتیسم، کولکتیویسم ، اتوکراسی، اتوریتاریانیسم ، و دسپوتیسم).

۸۰- تیرانی - تیرانیسید

Tyrany Tyrannicide

تیرانی بمعنی‌حکومت ستمگری وجوروظلم‌است وحکومتی‌است که علاوه بر آنکه قدرت مطلقه بر نفوس وروحیات مردم‌داشته واموال و همه چیز مردم در دست یك یا چند نفر زمامدار است ، زمامدار یا زمامداران طبق‌فلسفهٔ ماکیاولی پایهٔ حکومت خودرا برظلم‌وستمگری وآزارمردم استوار میسازند تاازفلسفهٔ ترس تبعیت کرده باشند ، فلسفهٔ خوف یاترس‌آن است که میگوید مردم‌تنها باید بترسند تااطاعت کنند وشق ثانی‌ندارد . این‌اصطلاح از زمان یونان قدیم شایع بوده و فلاسفهٔ یونان قدیم آنرا نوعی‌ازحکومت میدانسته‌اند ولی امروز این اصطلاح بعنوان صفت یك‌حکومت استعمال میشود .

تیرانیسید بمعنی ظالم کشی و اعتقاد به لزوم قتل سری و ترور زمامداران ستمگراست یکی‌ازسرداران بزرگ روسیهٔ تزاری جمله‌ای گفته که قابل توجه و اهمیت میباشد و **ویلیام بللیت** سفیر کبیر سابق آمریکا در مسکو آنرا در کتاب خود عنوان یك فصل قرار داده است. سردار مزبور میگوید: **«مزاج‌استبداد را تنها تروریسم وظالم‌کشی**

اعتدال می‌بخشد» .

۸۱ - تیموکراسی

Timocracy

این اصطلاح را افلاطون در کتاب جمهوری خود درمورد حکومت ودولتی بکار برده که بدست اشخاصی اداره میشود که تنها بخاطر شرف وحصول افتخار کارمیکنند نه براساس عدالت وقضائیات واموال وعناوین دیگر .

۸۲ - جمعیت مالتوس (فرضیهٔ .....)

واضع این فرضیه ، **رابرت مالتوس** (۱۷۶۶ ـ ۱۸۳٤) اقتصاد شناس انگلیسی است و گوید : «آنچه که زندگی را بالنسبه سهل مینماید، مانندآبادی اراضی وعمران وترقی صنعت و کشاورزی . موجب افزایش جمعیت است وجمعیت بشرمدام رو به تزایداست . وچون وسائل زندگی بقدر کفایت جمعیت روزافزون فراهم نیست و تناسبی با آن ندارد ، و جمعیت به نسبت تصاعد هندسی، اماوسائل زندگی به نسبت تصاعد عددی افزایش می‌یابد و جمعیت اضافی بوسائل هجوم میکنند، ناچار موجب مضیقه وباعث ایجاد خطرات میگردد ، مگرآنکه بوسیلهٔ حزم واحتیاط درتولید نسل،خودداری وجلوگیری جنسی وبوسائل مصنوعی از ازدیاد جمعیت جلوگیری بعمل آید . نتیجه فشار و هجوم جمعیت به وسائل زندگی این **خواهد بود** که صرف نظر ازتغییرات موقتی درمزد وقیمتها ،

سهمی که کارگر از کل محصول اجتماعی بنام مزد دریافت میدارد معادل باشد با حداقل مایحتاج زندگی وی ، یعنی حداقل لوازمی که تنها برای زیستن لازم است و دیگر نمیتواند زندگی بهتری داشته باشد یا تأمینی برای روزهای بیماری یا پیری یا بروز حوادث حاصل نماید . در واقع اگر کارگر را درحکم یك متاع بگیریم . قیمت مزبور قیمت طبیعی آن متاع خواهد بود ، زیرا معرف ارزش کار کارگر است بعنوان یك ماشین اقتصادی یعنی اگر کارگر را یك ماشین اقتصادی فرض کنیم ، اینمبلغ معرف قیمت کار آن ماشین خواهد بود . این فرضیه را فرضیهٔ « مزد و منافع» مالتوس نیز مینامند .

۸۳ - حقوق طبیعی

عبارت ازحقوقی است که اکثر فلاسفهٔ قدیم و جدید معتقد بوده وهستند که ازطرف خداوند یا طبیعت به انسان اعطا شده مانند حق حیات، حق زندگی ، حق تحصیل اموال ، و حق اینکه در جستجوی مسرت و سعادت و کسب لذت خود باشد . حقوق طبیعی بمنزلهٔ هستهٔ مرکزی هر نوع فلسفهٔ اصالت فرد میباشد ، وبعد ازفلاسفهٔ قدیم، باردیگر بوسیلهٔ فلاسفه وزمامداران فرانسوی وانگلیسی و آمریکائی قرن ۱۸ اکتشاف شده و تجدید حیات نمود . **جان لاك** انگلیسی دولت را بصورت حافظ ونگاهبان حقوق طبیعی فرد تصویر میکند ، واین نظریه مبنای لیبرالیسم انگلیس و آمریکا قرار گرفت . قدیمی‌ترین اسناد مشروطیت درقرون جدیده که حقوق طبیعی را نام برده وازاجزاء حقوق کشوری قرارداده یکی لایحهٔ حقوق ایالت **ویرجینیا وپنسیلوانی** است بسال ۱۷۷٦ ، و دیگر « اعلامیهٔ حقوق بشر و اتباع فرانسه » در فرانسه بسال ۱۷۸۹

و دیگر مواد متمم قانون اساسی آمریکا سال ۱۷٦۱ . فلسفه های کولکتیویست بسیاری ازاین حق‌ها یا تمام آنرا مردود میشمارد .

(رجوع شود به‌لیبرالیسم ، رادیکالیسم ، دموکراسی ، لسه‌فر)

۸٤ ـ دپارتمانتالیسم

Departmeutalism

دپارتمان در کشورفرانسه نام بزرگترین بخش‌های‌امور اداری ازلحاظ جغرافیائی است که میتوان آنرا معادل بااستان امروزدرایران وایالات بیست سال قبل دانست . کشورفرانسه شامل۹۲ دپارتمان است که سه دپارتمان آن در الجزیره قرار دارد . هر دپارتمان دارای یك رئیس مجریه ، یك رئیس شهربانی و یك شورای عمومی است با قدرت محدود وضع‌قانون. دپارتمان در آن کشور دردرجهٔ اول‌واحدحکومت ملی‌شمرده میشود ولی قدرت محلی آن بمراتب کمتر از قدرت ایالات متحدهٔ آمریکاست . در کشورهای متحدهٔ آمریکا هر وزارتخانه را یك **دپارتمنت** میخوانند و رئیس هردپارتمنت عضو کابینه و بمنزلهٔ وزیر است .

مقصود از دپارتمانتالیسم سیستم حکومتی است که بدرجات مختلف به ایالات یا بخش های اجزاء کشور استقلال در امور داخلی خود دهد که در واقع مرادف با **دسانترالیسم** است یعنی عدم تمرکز همهٔ امور در پایتخت کشور در برابر **سانترالیسم** که بمعنی تمرکز میباشد .

در روسیهٔ بالشویکی پس از انقلاب ، که لنین و تروتسکی چند سال قدرت را بدست داشتند لنین طرفدار سانترالیسم و **تروتسکی**حامی

دپارتمانتالیسم بود و بهمین سبب لنین موافقت نداشت که تروتسکی که سمت کمیسر جنگ را داشت جانشین وی گردد .

۸۵ - دترمینیسم اقتصادی

Economic Determinism

دترمینیسم نام مکتب فلسفی جبراست دربرابر اختیار .

دترمینیسم اقتصادی نام یکی ازفرضیه‌های کارل مارکس است که گوید « خط مشی و سیاست دولتها و همچنین حوادث تاریخ عموماً و کلاً نتیجهٔ اسباب و علل اقتصادی و نتیجهٔ نیروهای جبری اقتصادیات است و نیزسیاست وهرشکل ازایدئولوژی را درتحلیل غائی باید بصورت سیستم اقتصادی تعریف وتوجیه نمود» لنین واستالین نیزبنوبت خود این فرضیه را پرورش داده وبتفصیل توجیه کرده‌اند .

۸۶ - دسانترالیسم

Decentralism

تقریباً مرادف است با **دپارتمانتالیسم** و عبارت است از انتقال نظارت و کنترل‌ازقدرت مرکزی به‌واحدهای محلی‌یعنی‌تبدیل‌حکومت ملی (که دراصطلاح فلسفهٔ سیاسی مفهوم تمرکز امور حکومت را در هیئت دولت مرکزی کشور دارد) به‌حکومت متحدهٔ ایالات یا ولایات یاشهرها (رجوع شود به دپارتمانتالیسم وسانترالیسم) .

۸۷ ـ دسپوتیسم

Despotism

Despot بمعنی مستبد ، و **دسپوتیسم** سیستم حکومتی را گویند که تابع حکومت مطلقه واستبدادی و بدست زمامدار مستبد باشد .

این اصطلاح غالباً مرادف با **ابسولوتیسم واتوکراسی واتوریتاریانیسم ودیکتاتوری** بکار میرود :

افلاطون حامی یك نوع **استبداد روشنفکر** بوده .

Inte lectual Despotism یعنی حکومتی که بدست چند نفر مستبد روشنفکر اداره شود و براساس فهم وادراك و هوش و ذکاوت و عقل استوار باشد (رجوع شود به ابسولوتیسم، اتوکراسی، اتوریتاریانیسم ودیکتاتوری) .

۸۸ ـ دموکراسی

Democracy

اصطلاح دموکراسی از اصطلاحات موضوعهٔ تمدن یونان قدیم است وحکومت مردم را برمردم دموکراسی مینامیدند . امابعداً ارسطو درتقسیماتی که در کتاب سیاست برای انواع حکومتها قائل شد حکومت دموکراسی را بنوع فاسد وانحطاط یافتهٔ حکومت **پولیتی** تعریف کرده و آنرا عبارت میداند ازحکومت طبقهٔ پست وافراطی.

در قرون جدیده که این اصطلاح و این فلسفه در کشورهای باختری احیا شد بهمان مفهوم نیکوی خود بکار رفت و مورد ستایش و

بحث و تحلیل فلاسفهٔ آزادیخواه (لیبرال) قرار گرفت و در جامعهٔ آمریکائی بواسطهٔ کثرت استعمال آن از طرف پیشقدمان تشکیل و استقلال دولت کشورهای متحدهٔ آمریکا براهمیت آن افزوده گشت .

دراصطلاح قرون جدیده عبارت‌است ازحکومت‌مردم که معمولا بوسیلهٔ توجه به‌آراءاکثریت مردم ازطریق انتخاب نمایندگان تشکیل مجلس ملی اجرا میگردد وادارهٔامورحکومت دراختیار اکثریت‌آراء مردمی‌است که طبق قانون حق رأی دادن دارند . دربعضی مواردبسیار مهم وفوق‌العاده مراجعه بآراء عمومی‌میشود یعنی بطریق مستقیم، آراء اکثریت بدست‌میآید که‌آنرا **رفراندوم** یامراجعهٔبآراءعمومی گویند ولی‌درموارد دیگر نمایندگانی به‌اکثریت‌آراء انتخاب‌شده‌مجلس‌مقننه را تشکیل میدهندووضع‌قوانین‌میکنند ومجلس‌ملی درنوبت‌خودرؤسای قوهٔ مجریه را یا ازمیان خود یا از افراد نخبهٔ خارج ازمجلس انتخاب مینمایند . دموکراسی درطی تاریخ اقسامی داشته وبچندنوع عمل‌شده. ازجمله **دموکراسی مستقیم** یا **دموکراسی خالص** که‌رأی دهندگان مستقیماً در کلیهٔ مسائل سیاسی و اجتماعی و کشوری رأی میدهند مانند شهرهای ایالت **نیوانگلند** آمریکای امروز و کانتونها سویس و دولت شهر یونان قدیم اما اجرای این‌نوع دموکراسی درشهرهای بزرگ و کشورهای بزرگ غیر ممکن است و تنها در شهرهای خیلی کوچك تا درجه‌ای مقدورمیباشد ودرشهرهای بزرگ نوع **دموکراسی‌نمایندگی** معمول است. دیگراز اصول مهم واساسی دموکراسی علاوه‌برحکومت اکثریت‌آن است که برای اقلیت‌هانیزحقوقی قائل‌اند.اکثریت‌حقوق اقلیت‌را زیرپا نمیگذارد . البته افراد اقلیت واکثریت عموماً ازلحاظ

حقوق کشوری مانندحق‌رأی و آزادی نطق وقلم وفرهنگ واجتماعات و استخدام درمؤسسات دولتی وهم از لحاظ حقوق قضائی مانند استفادهٔ ازمحاکم عرفی متساوی‌اند ولی مقصود ازحفظ حقوق اقلیت که‌در بالا اشاره شدآن است که اکثریت پارلمانی وجود اقلیت را لازم شمرده و احترام‌میکندو به‌انتقادایشان گوش میدهدو آنهارا محروم‌ازابراز عقیده ومخالفت با نظر اکثریت نمیکند.

اما درقرن بیستم وزمان معاصرما اصطلاح دموکراسی بدومفهوم متضاد و متباین استعمال شده و میشود و در مکتب که‌کلیهٔ عقاید آنها در تضاد با یکدیگر قرار گرفته است هردو این اصطلاح را بکار برده و هریك مدعی است که دموکراسی حقیقی آن است که او دارد و طرف دیگرفاقدآن است یکی روسیهٔ کمونیستی شوروی که‌با فلسفهٔ **توتالیتر** اداره میشود ومیدانیم که این فلسفه درنقطهٔ مقابل اصالت فرد و آزادی فردی قرار گرفته ودیگردموکراسیهای غربی که درقرون جدیده‌احیا کنندهٔ این اصطلاح واین مکتب کهن وپرورش دهندهٔ آن بوده‌اند.

توجیهی که روسیهٔ شوروی از دعوی خود مینماید این است که دموکراسی‌را تجزیه‌میکند به‌دوجزءیکی **دموکراسی‌سیاسی** که‌عبارت باشد از سیستم حکومت پارلمانی ورعایت آزادیهای فردی و کشوری و دیگری **دموکراسی اقتصادی** که‌آنرا به‌تساوی‌اموال وتساوی‌استفادهٔ عموم توده‌ها ومردم ازآنچه که از طبیعت بدست میآید معنی کرده. و چون طبق فلسفهٔ مارکس ولنین فرماندهی کلیهٔ مظاهر حیات انسانی با اقتصادیات‌است و کلیهٔ آثاروحوادث‌وتحولات، تابع مسئلهٔ اموال میباشد لذا دموکراسی‌سیاسی‌بدون دموکراسی‌اقتصادی‌معنی‌ومفهومی نداشته و جز نامی وعنوانی برای فریب مردم‌نیست ودموکراسی‌اقتصادی‌بمراتب

مقدم بر دموکراسی سیاسی است ، بلکه دموکراسی سیاسی‌را غالب از نویسندگان کمونیسم بدون دموکراسی اقتصادی مضر دانسته ومیگویند چون دموکراسی‌اقتصادی اجرا شود دموکراسی سیاسی‌را بخودی‌خود متضمن خواهد بود ولی‌دموکراسی سیاسی چنانچه می‌بینیم‌دموکراسی اقتصادی‌را دربر ندارد. البته‌این‌اظهار‌محتاج‌به‌پاسخ‌است که‌دموکراسی اقتصادی ادعائی کشورهای کمونیسم هم تاکنون دیده نشده که دموکراسی سیاسی را در بر داشته باشد مگر آنکه طبق وعده‌ای که داده‌اند بعدها ظاهر شود و آن محتاج بمرور زمان و آزمایش است .

درهرحال‌قدرمسلم آن‌است که دموکراسی اقتصادی‌باتوجهی که کمونیسم امروزی از آن‌مینماید دارای عناصری است که باعناصراصلیهٔ دموکراسی غربی که‌آنرا کمونیست ها دموکراسی سیاسی خوانده‌اند تضادذاتی دارد. معهذا جریان امور اجتماعی جهان امروز که شرح آن دراین مختصر نمیگنجد فلاسفهٔ باختری را ناگزیر کرده است که در جستجوی یافتن راه حلی‌باشند که بین این دوشعبهٔ دموکراسی مفروض یا دونوع دموکراسی را آشتی دهد وحد وسطی بین این‌دو ایدئولوژی پیدا کنند که‌شاید موجب حفظ صلح عالم وتأمین‌آرامش وامنیت‌جهانی گردد .

برای تکمیل مطلب درباب طرق مختلف استعمال این اصطلاح باید اضافه کنیم که لنین در هنگامیکه از طرف دولت تزاری بیکی از شهرهای قطبی سیبری تبعید شده بود کتاب‌طرز عمل **تریدیونیونیسم** راکه از آثار فابیانهای سوسیالیسم انگلیس بود در سال ۱۸٦۷ بزبان روسی ترجمه‌کرده و آنرا «**دموکراسی‌صنعتی**» نام نهاد (رجوع شود به لیبرالیسم و کمونیسم) .

۸۹ ـ دوگماتیسم

Dogmatism

دوگما بمعنی اصل و آئینی است که محتاج به استدلال نبوده و آنرا باید تعبداً واصولا بنحوقطعی قبول کرد وبدون چون وچرا آنرا از بدیهیات ومسلمیات شمرد ازقبیل اصول عقاید مذهبی ولی این اصطلاح تنها شامل اصول مذهبی نبوده درفلسفهٔ سیاسی راجتماعیات واخلاقیات وفنون نیز همیشه مورد استعمال داشته .

دوگماتیسم کهٔ آنرا فلسفهٔ جزمی یا نظری توان خواند عقیدهٔ به این اصل است که باید کور کورانه از سابقه وسنت تبعیت نمودبدون پرسش وسئوال .

این اصطلاح معمولا بعنوان صفت برای سایرمکتب‌های سیاسی یا اجتماعی آورده میشود .

۹۰ ـ دیالکتیك

Dialectic

این اصطلاح در فلسفه از طرف فلاسفهٔ مختلف بمعنای مختلف استعمال شده ،

کلمهٔ **دیالکت Dialect** درلغت :

(اولا) بمعنی زبان محلی .

(ثانیاً) بمعنی مکالمه ومباحثه .

(ثالثاً) بمعنی شیوهٔ سخن گفتن و لهجه و اصطلاحات زبان ملل مختلفی است که با یك زبان مشترك صحبت میکنند مثلا انگلیسیها

میگویند آمریکائیان **دیالکت آمریکالی** صحبت میکنند » آمریکائیان میگویند در آمریکا چهار دیالکت موجود است : دیالکت نیوانگلند ، دیالکت غرب (غرب آمریکا) ، دیالکت جنوب ، ودیالکت سیاهان .

اما اصطلاح **دیالکتیک** را هریك ازفلاسفهٔ زیربشرحی که ذکر میشود درفلسفه بکار برده‌اند ومعنی کلی وعمومی آن تابع روش فلسفی قرار دادن موضوعی است بصورت سؤال وجواب یا مکالمه ومباحثه بین الاثنین یا درمیان چند نفر :

(۱) سقراط آنرا بمفهوم فوق یعنی مکالمه یا فلسفی کردن (تابع مباحثهٔ منطقی و عقلی قرار دادن و روشن کردن مطلبی بوسیلهٔ مکالمه و تعقل درآن و سنجیدن وجوه رد و قبول و نفی و اثبات آن در ترازوی عقل و منطق و برهان) هرموضوع بصورت سئوال و جواب بکار برده .

(۲) افلاطون استعمال این اصطلاح را محدود نموده است به «روش‌منطقی» ومقصودوی دسته‌بندی ووحدت‌وتحت یك‌قانون‌درآوردن آثار مختلفهٔ طبیعت است و درآوردن آنها در قالب ایده‌ها یا فرضیات متشکل ومرتب (ارگانیزه‌وسیستماتیك) .

(۳) کانت در فلسفهٔ جدید این اصطلاح را در بخشی از فلسفه و سیستم خود بکار میبرد که متافیزیك اورا مجسم و تصویر مینماید برضد علم که ناشی از آثار است .

(۴) هگل آنرا نام روش منطقی (مانند افلاطون) فلسفهٔ خود قرار داده که از **تز** بمرحلهٔ **آنتی تز** سیر کرده و از آن بمرحلهٔ سنتز (ترکیب تضادها) میرسد .

(۵) مارکس : دیالکتیك مارکس‌مشابه‌است بادیالکتیك هگل

با این فرق که دیالکتیك هگل ایدالیسم است (یعنی تابع خیال‌پرستی) و دیالکتیك مارکس ماتریالیسم است (یعنی توجه بمسائل اقتصادی دارد زیرا اقتصادیات را تنها نیروی محرکهٔ حوادث اجتماعی و سیاسی وریشهٔ کلیهٔ روابط اجتماعی میداند).

دیالکتیك ایدالیسم یادیالکتیك هگل Dialectical Idéalism

اصول دیالکتیك هگل را که برای تمیز از دیالکتیك ماتریالیسم مارکس بنام دیالکتیك ایدالیسم میخوانند میتوان در هشت مطلب زیر خلاصه نمود یعنی دیالکتیك هگل در آن واحد هشت مطلب زیر را میرساند:

معنی اول دیالکتیك: در سیر امور عالم، نطفهٔ ضد هرفکر و فرض وقضیه یا مرام ومسلك وعقیده وروش، در خود آن فکر ودربطن آن نهفته وموجود بوده وجزء لاینفك آن‌است وهمراه‌پرورش‌اصل‌فکر نطفهٔ ضدآن نیز پرورش می‌یابد. هرگاه موقعی فرارسید که‌اصل‌فکر بمرحلهٔ ضعف قدم گذاشت، در آنموقع ضد فکر تقویت یافته بر آن غلبه میکند و موجب بروز عمل عکس (عکس‌العمل) میگردد. وی اصل فکر را **تز** و ضد آنرا **آنتی‌تز** اصطلاح کرده آنگاه گوید از ترکیب ایندو عنصر با یکدیگر (ترکیب ضدین) عنصر دیگری نیز بوجود میآید بنام **سنتز**[1] ودرآن قضیه یا مرام یا فکر یا عقیده یافرض مؤثر شده حالتی جدید بدان می‌بخشد.

معنی دوم دیالکتیك: ترکیب سه عامل لزوم منطقی، لزوم فیزیکی، ولزوم اخلاقی است بایکدیگر که عبارةاخرای‌همان‌سه‌عامل تفکیکی هیوم فیلسوف انگلیسی باشد یعنی **عقل ریاضی، واقعیات**

(۱) Thése ' Antithése , Synthése

تجربی، دمعتقدات ، و بخصوص ترکیب روابط علیت با حتمیات اخلاقی.
بعقیدهٔ هگل این هرسه عنصر یکی بوده و برخلاف عقیدهٔ هیوم غیرقابل تمییز وتفکیك از یکدیگراند.

معنی سوم دیالکتیك: مقصود **لزوم تاریخی** یالزوم درتاریخ و سلسلهٔ وقایع میباشد. یعنی تاریخ عبارت از یك سلسلهٔ حوادث منظم و منصل است که وقوع هریك لازم بوده و آنرا **خط سیر تاریخ** نیز اصطلاح میکند.

معنی چهارم دیالکتیك: حقیقت یا واقعیت عین عقلیت، وعقلیت نفس واقعیت است وازیکدیگر جدا نبوده اختلافاتی بایکدیگر ندارند. آنچه که واقعیت دارد معقول (راسیونال) است و آنچه که معقول باشد محقق است.

معنی پنجم دیالکتیك : وجود تضادها و نیروهای متقابل در طبیعت موجب موازنه وکلیدپایداری ودوام است وایجاد نیروی‌محرکه میکند. لذا تضاد وتقابل هرگز مطلق نبوده ونسبی است.

معنی ششم دیالکتیك : دیالکتیك ترکیب سه عامل **مذهب و اخلاق و واقعیات** است وهم ترکیب مطلق یا نسبی.

معنی هفتم دیالکتیك : دیالکتیك ترکیب وتوأم کردن **نیروی احساسات** است باقدرت مطلق، وروش دیالکتیك در آن واحد هم روش تحقیق است وهم توجه به اخلاقیات.

معنی هشتم دیالکتیك: دیالکتیك مقایسهٔ **حقیقت** است با **ظاهر** و هم مقایسهٔ **مسائل اساسی** است با **مسائل اتفاقی** ، و یا مقایسهٔ وقایع **پایدار** و **ثابت** است یا حوادث **موقتی** و **متغیر** .

دیالکتیك ماتریالیسم : رجوع شود به **ماتریالیسم‌دیالکتیك**

(چون این اصطلاح بهمین ترتیب یعنی با تقدیم کلمهٔ ماتریالیسم بر دیالکتیك استعمال میشود لذا در حرف «م» آمده است .)

۹۱- دیکتاتوری

Dictator

دیکتاتور اسم فاعل کلمهٔ **دیکته** و مقصود از دیکتاتور ، دیکته کنندهٔ احکام و قوانین است بمردم بدون آنکه حق چون و چرا داشته باشند و دیکتاتوری سیستم حکومتی است. مطلقه که بفرمان و امر مستبدانه و بی‌چون وچرای یك فرد موسوم بدیکتاتور اداره شود واین اصطلاح نیز معمولا بعنوان صفت سایر مکاتب سیاسی وروشهای حکومت بکار میرود .

و هم این اصطلاح غالباً مرادف با **ابسولوتیسم** ، **اتوکراسی** ، **اتوریتاریانیسم** ، **دسپوتیسم** ، **کولکتیویسم** ، **توتالیتاریانیسم** یا بجای آنها استعمال میشود . (رجوع شود باصطلاحات مزبور)

دیکتاتوری پرولتاریا اصطلاحی است که مارکس آنرا بکار برده و آنرا یکی از مراحل تکامل کمونیسم و سیر انقلاب توده‌ها بـرای واژگون ساختن سیستم کاپیتالیسم میداند و عبارت است از مرحله‌ای که پس از انقلاب کمونیستی ، دولت سرمایه‌داری ساقط شده حکومت بدست کارگران مزدبگیر می‌افتد واولین هدف حزب سوسیالیست یا کمونیست پس از موفقیت انقلاب . تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا یا طبقهٔ کارگر است که طبق این فرضیه باید تامدتی که لازم است بمنظور از میان برداشتن مخالفین وعوامل سرمایه‌داری و بورژوازی که مانع پیشرفت کمونیسم هستند و برای تحکیم و تثبیت موقعیت کمونیسم این

دیکتاتوری یا حکومت مطلقهٔ کارگران برقرار باشد. اما در عمل بفرضیهٔ فوق درروسیه، مشاهده شد که این دیکتاتوری در دست اقلیت یا طبقهٔ نخبهٔ حزب کمونیسم است. هرچند که حزب خود را منتخب پرولتاریا معرفی میکند، ولی قدرمسلم آن است که دیکتاتوری مزبور دیکتاتوری مستقیم و مشخص پرولتاریا نیست و دیکتاتوری رهبران حزب است.

۹۴ـ رادیکالیسم

Rdicalism

کلمهٔ رادیکال مشتق از کلمه **radix** لاتن است بمعنی ریشه و از طرف لیبرالهای انگلیس درقرن ۱۹ بکار رفت که مایل بودند به ریشهٔ مطلب نفوذ کنند و بطور کلی طالب تجدید اساس کلیسا و غالباً طالب انحلال مجلس اشراف و در بعضی موارد حتی مایل به الغاء سلطنت بودند، ودرثلث آخرقرن ۱۹ رادیکالیسم جمهوری‌طلب درطبقهٔ متوسط انگلیس قوت یافت. این اصطلاح بنحواخص درموردمترقی‌ترین‌جناح لیبرالیسم سیاسی بکار رفته که‌آنها را جناح چپ نیز میخوانند.

اصطلاح رادیکالیست غالباً در مورد کسانی اطلاق شده که از مؤسسات سیاسی و اجتماعی موجود ناراضی و حتی عصبانی بوده‌اند. اصطلاح رادیکالیسم متضمن عدهٔ کثیری از عقاید است که عموماً طالب تغییرات اجتماعی و درهم شکستن مرتب اوضاع حاضر و مایل بتأسیس مؤسسات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شایسته تری میباشند. درجامعهٔ جدید کسانی را رادیکال میگویند که تقاضای اصلاحات اساسی معین

برای بهبودی اوضاع اقتصادی و اجتماعی و بهبودی موقعیت سیاسی توده‌ها دارند. رادیکالها معمولا بنفع طبقات فقیر ومحروم از امتیازات وبرضد ثروتمندان وصاحبان مقامات عالیهٔ اجتماعی و امتیازات مبارزه میکنند. اصطلاح رادیکالیسم نوین ابتدا در فرانسه قرن ۱۸۰ و هم بطوریکه در بالا اشاره شد در انگلیس معمول گردید و در آمریکا **توماس پاین**[۱] ازآن‌حمایت کرد. درانگلیس افراطیون‌لیبرال یاحزب ویك را که تحت نظر **جیمزفاکس**[۲] بودند رادیکال خواندند. اما در آمریکای امروز ، اصطلاح رادیکال بیشتر برسوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها اطلاق میشود. در حالیکه در اروپا در مورد دستجات اصلاح طلب و طالب تحول (رفورمیست‌ها[۳]) بکار میرود که از احزاب اعتدالی ولیبرالهای طبقهٔ متوسط‌هستند مانندحزب‌رادیکال سوسیالیست فرانسه ، یا جناحی از حزب لیبرال انگلیس. در یوگوسلاوی حزب رادیکال امروز یکی‌از محافظه‌کارترین‌احزاب است که پیروان‌مارشال تیتوآنها را «ارتجاعی» مینامند.

در هرحال این اصطلاح امروز نه تنها در منطقهٔ سیاست بلکه غالباً درکلیهٔ مناطق بیشتر برافراطیون (اکسترمیست‌ها[۴]) اطلاق‌میشود.

رادیکالیسم دموکراتیك : یا دموکراسی افراطی نام یکی از نهضت های متعدد افکار سیاسی مردم انگلیس است در قرن ۱۷ که در جمعیتی بظهور رسید که بحزب **لولرها**[۵] موسوم گشتند.

(۱) Thomas Paine.
(۲) James Fox.
(۳) Reformists.
(۴) Extremists.
(۵) Levellers.

۹۳ ـ رئالیسم

Réalism

رئالیسم یا واقع پرستی دربرابر **ایدالیسم** یاخیال‌پرستی قرار دارد رئالیست کسی را گویند که تا آنجا که ممکن است عوامل حقیقی وواقعیات را که درحوادث و امور وجریان عمل دخالت دارند بحساب میآورد وغالباً درمورد شخصی استعمال میشود که آنچه را که میگویند انجام میدهد. رئالیست سعی دارد خود را با واقعیات جهان و محیط و جامعه و محیط جامعه ِفق دهد. ایدالیست سعی دارد در پندار خود جهان واوضاع‌را باایدالهای خود وفق دهد. (رجوع شود به‌ایدآلیسم)

۹۴ ـ راسیونالیسم

Rationalism

راسیونالیسم یا فلسفهٔ اصالت عقل عبارت است از اعتقاد به تفوق عقل برهمه چیز این فلسفه درقرن ۱٦ شایع گردیده وحاکم برافکار مردم باختری گردید چنانچه قرن مزبور را «قرن عقل» مینامند. اما قبل ازقرن مزبوراصطلاح راسیونالیست یا **راسیونال** برفلاسفه یا بعضی ازحکمای متافیزیك اطلاق میشد که حقیقت را بجای‌مشاهدات تجربی در استدلال عقلی می‌جستند و **فرانسیس باکون** ایشانرا به عنکبوتها تشبیه میکند که نسج تاری خود را در خارج بدن خود می‌بافند و هم این اصطلاح بر کسانی اطلاق میشد که مسیحیت را باین دلیل که از مرحلهٔ آزمایش عقلی نگذشته است رد میکردند همانطور که عناوین

شکاك، ملحد، بی‌اعتقاد، آزاد فکر وامثال آن نیز براین گروه اطلاق میشد ، ولی‌اصطلاح راسیونالیست دراواخرقرن۱۸ تغییر مورد استعمال داده محترم‌ترین صفت شمرده میشد . چندی بعد اصطلاح **اگنوستیك** برای چنان گروه بکار میرفت ولی اصطلاح اخیر شامل عدم اعتقاد بخداوند نیز بود، درصورتیکه کلمهٔ راسیونالیست صریحاً حاکی ازاین مفهوم نبود . اصطلاح مزبور به اعضاء یکی از تشکیلات شکاك که‌عدهٔ آنها در انگلیس و اروپا بحدود ۴۰۰۰ نفر رسید نیز اطلاق میشد . اکنون اصطلاح‌راسیونالیست بیشتر درمورد کسانی بکارمیرود که‌تابع مکتب **پراگماتیسم** و فلسفهٔ استنباط (انتوی‌سیونیسم[۱]) هستند و هدف اصلی ایشان آن است که برای عقاید مذهبی توجیه عقلی نمایند. در آمریکا این اصطلاح بطور کلی مفهوم درجهٔ مترقی و اعلای شکاك را میرساند. (رجـوع شود به **ایرسیونالیسم** ، **پراگماتیسم** و **اگنوستی‌سیسم**) .

۹۵ ـ رواقیون

رجوع شود به **استالیکیسم** Stoicism

۹۶ ـ رویالیست

Royalist

عنوانی است که بطرفداران سلطنت در برابر جمهوری طلبان و مخالفین رژیم سلطنت دادەشده واز قرون وسطی به‌بعد دراروپاشایع‌شده

(۱) Intuitionism

و درقرون جدیده در ادوار کشمکش بین انقلابیون و جمهوریخواهان در کشورهای اروپائی زیاد بکار رفته بر احزاب و جمعیت‌ها یا افراد طرفدار رژیم حکومت سلطنتی یا مانرشی اطلاق شده است .

۹۷ - ریتوالیسم

Ritualism

آداب‌پرستی واعتقاد بلزوم‌رعایت فورمالیته‌های مذهبی وحقوقی و قضائی و بیشتر شامل رعایت تشریفات مذهبی و آئین و رسوم عبادت بحد افراط میشود .

۹۸ - ریلی تیویسم

Relativism

اعتقاد به نسبیت را گویند درمورد کلیهٔ مظاهر زندگی اجتماعی و اخلاقی ومعتقدات دربرابرمطلقیت یا **ابسولوتیسم** واین‌فکرا اکثر ازفلاسفهٔ قدیم وجدید مورد بحث قرار داده‌اند .

درقرون جدیده مونتسکیودرمسائل اجتماعی وسیاسی، ودرزمان معاصر در قسمت علوم فیزیك و جهان ماده و قوه، فرضیهٔ نسبی اینشتین شهرت جهانی دارد .

طبق نظرمونتسکیو- ما دراین‌عالم‌محاط بدوخاصیت یادوحقیقت متضاد میباشیم : یکی **هم شکلی و هم‌آهنگی** که شامل عناصر نظم **وتوالی و ترتیب** است ماننددتوالی‌روزوشب، توالی‌فصول، مرگ‌بعداز

تولد، و نظام عالم وجود وهیئت شمسی ، و دیگر **اختلاف شکل وتنوع** که شامل عناصر **تغییروتحول، تباین، تنوع‌واختلاف** می‌باشد مانند تنوعی که درموجودات مشهود است ودرواقع عالم وجود ترکیبی است از این دوخاصیت **هم‌شکلی‌و تنوع یاوحدتها وتضادها** ، و بر طبق همین سیاق طبیعی است که متفکرین بدو فرقه تقسیم شده جمعی خاصیت یا حقیقت اول‌را مورد توجه قرارداده که آنها را **مطلقیون** گویند و دستهٔ دوم که‌حقیقت دوم‌را درمد نظر گرفته‌اند به **نسبیون** معروف گشته‌اند.

نسبیون درتحت تأثیرتوجه به تنوعات واختلاف اشکال درقسمت امور اجتماعی واخلاقی وسیاسی. فرضیهٔ خود را درعبارت زیر متشکل کرده گویند ! **« نمیتوان یك اصل مشترك مورد قبول همهٔ مردم بدست آورد .»**

اما **مطلقیون** تحت‌تأثیرمشاهدهٔ وحدتها وهم‌شکلی‌ها قرار گرفته معتقد به وجود **یك ایدال یا غایت آمال مطلق یا یك کداخلاقی بنام «مجموعهٔ نظام اخلاقی‌عالم»** گشته‌اند که‌آنرا بهترین شکل‌زندگی اجتماعی میدانند .

این دو مکتب مظاهر متعدد درمنطقه های سیاست وعلم‌الاجتماع و اخلاقیات پیدا کرده ، از جملهٔ مظاهر آن درسیاست و روابط انسانی **مسئلهٔ آزادی فردی** است (اندیویدوالیسم) در برابر **اتوریتهٔ دولت واجتماع** (کولکتیویسم) . فرضیهٔ دوم که برای جامعه یك موجودیت اصلی آسمانی یا الهی یا طبیعی قائل میباشد از مظاهر مطلقیت و فرضیهٔ آزادی فرد از مظاهر نسبیت ومورد اعتقاد نسبیون است .

افلاطون از دستهٔ مطلقیون است و اگرچه بوجود تنوع اشکال

حکومت وعادات آتن واسپارت وایران اقرار کرده ولی میگوید «یك نوع طرز **حکومت آسمانی مطلق** که بهترین حکومت است وجود دارد که مبدأ آن آسمان است واشکال مختلف حکومتهای زمینی از آن نوع ایدالی منحرف گشته‌اند و درجهٔ انحراف آنها را باید با مقایسهٔ با آن حکومت مطلق سنجید و نیك وبد آنها را قضاوت نمود» کتاب جمهوری وی درحقیقت مفسر روش و طرز اداره ومعمولات آن حکومت ایدالی آسمانی است . (رجوع شود به **پلاتونیسم** و **ابسولوتیسم**) .

۹۹ = رویزیونیسم

Revisionism

نام فلسفه ومسلك **ادواردبرنشتین**[۱] سیاستمدار و نویسندهٔ سوسیال دموکرات آلمانی است که از پیروان مارکس و مقیم آلمان بود و در ۱۸۷۲ به این جمعیت پیوسته بدستور انگلیس تا سال ۱۸۸۸ که از آلمان تبعید شد وبلندن رفت سیاست ناسیونال سوسیالیسم قیصر آلمان را مورد انتقاد قرار میداد و درزوریخ روزنامه نگاری میکرد وپس از مسافرت بلندن با انگلیس همکاری میکرد . وی در ۱۸۸۹ مسلك **رویزیونیسم** یا تجدید نظری را وضع نمود که هدف آن اصلاح وتعدیل سوسیالیسم مارکسی انقلابی بود . معتقد بود که باید بوسیلهٔ تکامل تدریجی (اوولوسیون) بمقصود و هدف سوسیالیسم رسید نه بوسیلهٔ انقلاب .

۱۰۰ = ژئوپولیتیك

Geo . Politic

نام علم جدیدی است که درسنوات اخیره ظهور کرده ومقصود از

(۱) Eduard Bernstein ۱۸۵۰ ـ ۱۹۳۲)

آن مطالعه و تحقیق در روابط بین جغرافیا (یا موقعیت جغرافیائی امکنهٔ روی زمین) است با حیات قدرتها و امپراطوریهای بزرگ

این اصطلاح‌را ابتدا **کجلن**[1] دانشمند سوئدی پس ازجنگ اول جهانی وضع نمود ، ولی نفوذ شرایط جغرافیائی در سیاست بین‌المللی وفن جنگ ازقدیم مورد مطالعه واقع شده یکی از آزموده‌ترین افراد متخصص درفن ژئو پولیتیك دریادار **ماهان**[2] آمریکائی است که کتابی در باب قدرت دریائی نگاشته و دیگر **سر هالفورد مکیندر**[3] است که فرضیه‌های خود را براساس قدرت زمینی بنا نهاده یعنی کنترل جهان ازقلب **یوریشیا**[4]» . علمای جغرافیا وعلمای علوم سیاسی و نظامی آلمان بالاخره ژئو پولیتیك را مبدل به علمی جدید نمودند که مبنای آن بر بسط وتوسعهٔ تجاوزکارانه بوده و ایده های استقلال اقتصادی داخلی وامپراطوری جهانی آلمان قوی ازحیث قدرت نظامی را تقویت میکند ژنرال **کارل هوس هوفر**[5] استاد دانشگاه مونیخ که اولین مؤسسهٔ تدریس ژئوپولیتیك را دائر کرد حامی‌ومروج بزرگ این علم گردید. **رودلف‌هس** معاون هیتلر (که در محاکمهٔ نورنبرك بعنوان یکی از بزرگترین مجرمین جنگ محاکمه شد و محکوم گردید) یکی از شاگردان **هوس هوفر** بوده واورا به هیتلر معرفی کرد. افکاروعقاید ژئوپلیتیکی در کتاب **«نبرد من»** بقلم هیتلر نقش مهم را بازی میکند ناسیونال سوسیالیسم آلمان بتدریج این علم را بعنوان ابزار خود

---

(۱) Kjéllén

(۲) Mahan

(۱) Sir Halford Mackinder

(٤) Eurasia (مجموع قارهٔ اروپا وآسیا با یکدیگر)

(۵) Karl Haushofer

پذیرفتهو آنرا باافکار توتالیتاریان وعقایدنژادی آمیخته یکی از تعلیمات اجباری برای سران و مأمورین رسمی حزب نازی قرار داد. نازیها علمی نیز بنام **ژئو استراتژی** بوجود آوردند که از روشهای فتح جهان بوسیلهٔ علم صحیح بموقعیت های جغرافیائی مؤثر در استراتژی جهان گفتگو میکرد. (رجوع شود به **امپریالیسم و نازیسم**)

۱۰۱ - سانترالیسم

Centralism

سانترالیسم بمعنی‌اصول‌تمرکز درروش‌ادارهٔ حکومت یك کشور وتمرکزاموردرحکومت مرکزی‌درپایتخت ودربرابر **پرووونسیالیسم** قرار دارد) که تعویض اختیارات محدود و بدرجات مختلف است به ایالات و ولایات تابعهٔ کشور. مثال این طرز حکومت و ادارهٔ امور کشور درزمان معاصر رژیم هیتلری است) که در آن، مقام حکومتهای محلی بسطح ارگانهای اداری حکومت مرکزی تنزل داده شد. قدرت دولتهای فدرال آلمان با سرعت و سهولتی عجیب ملغی گردید، درحالیکه سنت قدیم آلمان آن بود که اصل تمرکز دولت، معمول در فرانسه، مباین باصفات وخصائص ملی است. درایتالی فاشیست نیز از همین طریقه پیروی بعمل آمد و چنان می‌پنداشتند که پرووونسیالیسم یااصل‌عدم تمرکز کهنه شده ودیگر مناسب زمان بنظر نمرسد. (رجوع شود به **پرووونسیالیسم**)

۱۰۲ - سانسوالیسم

Sensualisme' Sensationalism

این اصطلاح بعضی اوقات بجای اصطلاح نفس‌پرستی‌وهواپرستی

بکار میرود در حالیکه نام فلسفهٔ موضوعهٔ هلوتیوس فیلسوف فرانسوی (قرن ۱۸) است که **کوندباك**[1] فیلسوف فرانسوی قرن مزبور آنرا تفسیر کرده و آنرا **«تاریخ طبیعی فهم‌وتفاهم بصورت افکارمنتجهٔ از حس‌ها»** و هم «فرضیهٔ علم» نام نهاده. جفرسون آمریکائی نیز از او پیروی نمود. بعضی اوقات مفهوم آن ظاهراً این است که علم ما محدود است به آنچه که بوسیلهٔ اعضاء حس خود درك نمائیم و تقریباً مشابه میشود با تعریف ماتریالیست در توجیهی که نویسندگان مذهبی ازماتریالیست نموده گفته‌اند ماتریالیست کسی‌است که اعتقاد بهیچ‌چیز جز آنچه که می‌بیند یا شخصاً میشنود ندارد، گویند ما از آنچه که می‌بینیم یا میشنویم یا لمس میکنیم استنباط هائی مینمائیم و بیشتر علم ما شامل این حسیات است.

این سوال ازقدیم مورد بحث عده‌ای ازفلاسفه بوده که‌آیاانسان واجد علمی هست که بوسیلهٔ حس‌ها درك نشده باشد؟ و آیا انسان‌واجد افکار و استنباطات و الهامات ذاتی نیز هست یا نیست؟ در جهان یونان قدیم، افلاطون معتقد شد که انسان، هم واجد افکار فطری‌وذاتی‌است (که‌آنرا بقایای یك وجود قبلی میداند) وهم درك مستقیم یا استنباط. سایر فلاسفهٔ یونانی این عقیده را منکر شدند. نفوذ فلسفهٔ افلاطون و اعتقاد مسیحیان بوجود روح، برفلسفهٔ قرون وسطی حکومت میکرد اما جان‌لاك انگلیسی درقرن ۱۷ بهمان عقاید یونانی مخالف افلاطون رجعت نمود. برسراین عقیدهٔ لاك هیاهوئی در اروپا براه افتاد. این مکتب معتقد شد باینکه «هیچ چیز در قریحهٔ انسان وجود ندارد که قبلا درحس‌های او وجود نداشته است» و مکتب مزبور به سانسوالیسم

(۱) Condillac

موسوم گردید. آنچه ازعقاید این مکتب امروز باقی مانده این قسمت از آن است که گوید : «مواد اصلیهٔ کل علوم ناشی از آنچه است که حس‌ها بما نشان داده آموخته‌اند.»

۱۰۳ - سپتیك ، اسکپ تی‌کیسم

Sceptique , Skepticism

سپتیك عبارت از همان فلسفهٔ شکاکین یا فلسفهٔ شك میباشد و یکی از قدیمی‌ترین مکاتب فلسفی یونان قدیم بوده ودرعرف مذهبیون معمولا بر کسی اطلاق میشود که رد عقاید مذهبی نماید یا نسبت بآنها شك آورد در یونان قدیم که این اصطلاح ابتدا در آنجا وضع گردیده شکاك به کسی اطلاق میشد که امکان وجود هر نوع علمی را که وراء ضروریات امورمعمولی ومشترك حیات روزانهٔ بشر باشد انکار نماید. بعبارت دیگرمفهوم **سپ تیسم** یا شکاك خیلی نزدیك‌بودبمفهوم‌اصطلاح جدید **اکنوس تی‌کیسم** طبق تعریف **هوکسلی**[1] طبق این عقیده، دماغ نمیتواند با مسائلی که فلاسفه در آن باب بحث میکند سر و کار داشته باشد. در نتیجهٔ ملاحظهٔ شکست چند روش مثبت متنوع تحقیق چندین مکتب بزرگ **سپ تیك** دریونان بوجود آمده اما درعهد تمدن رومی اگرچه شکاکان منفرد بمفهوم فوق‌وجود داشتند ولی‌این‌مکتب با نفرت و مخالفت تلقی میشد و مکتب های معتدل رواقیون و اپیکور بخصوص دراواخرجهان یونان وروم رواج داشت. در زمان **رنسانس** این اصطلاح احیا شده ولی بکسانی اطلاق میشد که نسبت بمعتقدات مسیحی شك کرده یا آنها را رد مینمودند، واصطلاح شکاك‌درردیف کافر و بی‌ایمان بکار میرفت. البته انکار خداوند یا **آتئیسم** در آن زمان

(۱) Huxley

بالنسبه نادر بود. هنگام نمو آتئیسم[1] در قرن ۱۸ این اصطلاح، هم در مورد آتئیست وهم درمورد **دئیست**[2] استعمال میشد. اما امروز کسانیکه این اصطلاح را در مورد خود بکار میبرند بدین مفهوم است که نسبت به چیزی شك و تردید دارند که بسببی ناگفتنی نمیخواهند آن چیز یا عقیده را رد کرده باشند. مفهوم اصلی شکاك دریونان قدیم آن بود که «علم بهرچیز که وراء تجربه قرار گرفته باشد محال است» **گرگیاس** که پیشوای یکی از مکاتب سپ‌تیسم یونان قدیم است نام کتاب خودرا «راجع بعدم وجود طبیعت» گذاشته و بنیان تحقیق کتاب دراین سه جمله خلاصه میشود :

(۱) هیچ چیز وجود ندارد.

(۲) اگرهم وجود داردآنرا نمیتوانی بشناسی

(۳)اگرهم آنراشناختی نمیتوانی علم خودرا بدیگری انتقال دهی.

هربرت اسپنسر (قرن ۱٦) فیلسوف انگلیسی بعدها کتابی نوشت ضخیم‌تر از کتاب گورگیاس تحت‌عنوان«مجهولات» یا ندانستنی‌ها تا بوسیلهٔ آن علم مؤکد خودرا بدیگران بیاموزد. اما نویسنده‌ای هم درقرون وسطی حد وسط را گرفته کتابی را تحت این عنوان نوشت. «درباب هرچیز دانستنی و چند چیز دیگر» (رجوع شود به اگنوس تیکیسم).

۱۰٤ - سرمونیالیسم

Ceremonialism

مورد استعمال این اصطلاح در قرون وسطی بمفهوم اعتقاد کامل

(۱) Atheism

(۲) **Deist** اعتقاد بوجود خداوند ولی رد پیمبران وسایر مسائل مذهبی.

با انجام تشریفات و آداب و رسوم مذهبی مسیح بوده. دراثر تحریرات **گیوم دوکام**[1] فیلسوف انگلیسی قرن ۱٤ و بعد از وی **ویکلیف**[2] در انگلستان و**ژان هس**[3] دربوهیمیا ، عقایدی برضد سرمونیالیسم وجود آمد که آنرا میتوان مقدمهٔ رفورماسیون یااصطلاحات مذهبی دانست . وطبق عقیدهٔ مزبور «ایمان‌وحس عقیده وعمل باایمان است که‌بمذهب وزن و ارزش میدهد . تشریفات و سرمونی‌ها و ادعیه واذکار ، و تاج و لباده ، موجد کشیش وروحانی نیست » .

در زمان حاضر این اصطلاح انحصار به تشریفات مذهبی نداشته بطورکلی آنرا درمورداعتقاد بهرنوع‌تشریفات اعم ازمذهبی‌یاغیرمذهبی بکار میبرند .

۱۰۵ - سزاریسم ، تزاریسم

Czarisme , Tsarisme

سزار یا **تزار** که آنرا بفارسی **قیصر** خوانندلقب‌امپراطورروسیه از سال ۱٥٤۷ تا ۱۹۱۸ یعنی هنگام قتل آخرین قیصر روسیه بوده و همچنین عنوان پادشاه بلغار بوده از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹٤٥ . اصطلاح سزاریسم یا تزاریسم که بمعنی رژیم حکومت قیصری است همان مفهوم استبداد واتوکراسی‌وقدرت مطلقهٔ امپراطوررا دارد که با **تیرانی** یعنی ستمگری همراه‌باشد . این اصطلاح ازآغاز انقلاب بالشویکی وسالهای اولیهٔ کمونیسم درتحریرات پیشوایان‌انقلاب روسیه تزار بکار رفته است

(۱) Guillaume D,occam ' William of Occam

(۲) Wiclef, Wycliffe

(۳) Jean Huss, John Huss

۱۰۶ ـ سکولاریسم

Secularism

سکولر[۱] در زبانهای انگلیسی و فرانسوی بمعنی دنیوی (آنچه که مربوط به این جهان خاکی است) ومشتق ازکلمهٔ لاتن **سکولوم**[۲] است بمعنی امور این دنیا. و سکولاریسم یعنی دنیا پرستی یا اعتقاد به اصالت اموردنیوی وردآنچه که‌غیرازآن‌است. بنابراین شامل‌ردمذهب نیز میشود وغالباً مرادف با **سپ تیسم** استعمال میگردد. این اصطلاح در انگلستان زیاد بکار میرود زیرا ابتدا در قرن ۱۹ جمعی شکاك و آتئیست (منکرین‌خدا) درحدود یکهزار نفرجمع آمده تشکیلاتی‌تحت نظر **هولی اوك**[۳] مؤسس این فرقه که شاگرد **رابرت‌اوون**[۴] بود بوجودآوردند. فکرایشان‌آن بود که‌ازخصومت شدید که‌هدف‌آن‌بحد افرادحمله به‌کلیساها باشد اجتناب نموده ودرآن‌نوع جمعیت‌هاشرکت ننمایند بلکه هدف‌خودرا هدفی مثبت معرفی کردندو آن توجه به‌امور این جهان خاکی بود. این فرقه در تحت رهبری **برادلا**[۵] پیشرفت قابل توجهی نمود ولی درحال حاضر چندان پیشرفتی ندارد. اکنون عبارت ازمجمعی است ازخدا ناپرستان (**آتئیست‌ها**) وبیشتراشخاصی مجذوب آن میشوند که میل دارند انتقادی شدیدتر و متجاوزانه‌تر به مذهب وکلیساها بعمل آید.

---

(۱) Seculaire' Secular

(۲) Saeculum

(۳) George Jacob Holyoake

(۴) Robert Owen

(۵) Bradlau

۱۰۷ - سندیکالیسم
Syndicalism

تریدیونیون یااتحادیه‌های کارگری‌رادرفرانسه **سندیکا** نامند.
سندیکالیسم نام یك مکتب سیاسی و هم یك جنبش سیاسی انقلابی است که سازشی بین سوسیالیسم و آنارشیسم بوجود آورده وسعی دارد بوسیلهٔ اتحادیه‌های کارگری ؛ دولت ودموکراسی پارلمانی‌را ازطریق طغیان و هر نوع شدت عمل (بدون انقلاب متشکل سیاسی) براندازد. این گروه ابتدا از جملهٔ تئوریست های رادیکال سوسیال بودند که عقاید خود را از مارکس گرفته ولی خود را درخارج سنت اصلی سوسیالیسم حزبی‌مارکس‌قرارداده‌اندوعلاوه برافکاری که‌ازمارکس گرفتندعقایدی نیز بعضی از سوسیالیست های دیگر مانند **پرودون**[1] و افکاری نیز از آنارشیست‌ها ازقبیل **باکونین** و **کروپاتکین** اخذ نموده آئین خود را بردوپایهٔ زیر قرار دادند :

(۱) اجتناب‌ناپذیر بودن کشمکش طبقاتی .

(۲) لزوم پرولتاریا برای تکمیل اشکال سازمان و مؤسسهٔ دسته‌جمعی مناسب خود .

این فرقه مانند کمونیستها قسمتهای‌انقلابی‌مارکسیسم‌را پذیرفته ولی از سنت مارکسی خارج گشته مخالف و منکر عمل سیاسی هستند بلکه معتقدند بعمل مستقیم یعنی **اعتصاب‌عمومی‌کارگران** و اشکال دیگرطغیان وشدت‌عمل نه‌انقلاب متشکل سیاسی. وبالاخره مانند فرقهٔ **گیلد سوسیالیست** (سوسیالیسم‌صنفی)طرفدارشکل **پلورالیست** سازمان

(۱) Proudhon

وصنعت و کارخانه هستند وما نند انارشیست‌ها هدف ایشان انحلال‌دولت است بعنوان‌هدف فوری واولیه نه‌هدف بعید وایدالی آنطور که‌مار کس گفته است .

طبق این فرضیه ، اتحادیه های کار گران بمنزلهٔ ستون فقرات جامعهٔ آینده محسوب میشوند. کار گران هر رشته ازصنعت و کارخانجات تشکیل یك صنف داده خود مستقلا در تمام شئون اقتصادی و اجتماعی برخود حکومت میکنند و نمایندگان این صنوف تشکیل مجمعی داده روابط سیاسی خارجی‌را اداره میکنند وبنابراین کشور وجامعه محتاج بدولت نیست ووجود دولت ضرورتی ندارد .

در فرانسه و سایر کشورهای لاتین بین **سندیکالیسم انقلابی** و **سندیکالیسم رفورمیست** فرق میگذارند ولی در کشورهای انگلیسی زبان این‌اصطلاح تنها بمفهوم‌سندیکالیسم انقلابی بکار میرود. سندیکالیسم درفرانسه وسایر نقاط دیگر ازسال ۱۸۹۰ تا قبل از جنگ اول جهانی نقش مهمی بازی کرده وپیشرفت‌نمود ولی از۱۹۲۰ ببعد بتدریج‌اهمیت خود را از کف داد .

سندیکالیستها با شرکت درانتخابات دموکراتیك وتحمیل قدرت بوسائل دموکراتیك نیز مخالفند . از این لحاظ وهم ازلحاظ مخالفت ایشان‌باوجوددولت، آنرا **انارکوسندیکالیسم** (سندیکالیسم‌انارشیسم)[۱] نیز مینامند . سندیکالیسم چندی دراسپانی وایتالیا وآلمان نیزپیشرفت نمود چنانکه تعداد ایشان در آلمان به یکصد هزار نفر رسید و در کشورهای دیگر نیز جمعیت‌های کوچکتری از این فرقه بوجود آمد که از ۱۹۱۸ ببعد ملحق به‌کمونیستها شدند .

---

(۱) Anarcho - Syndicalism

در آمریکا سندیکالیستها سازمانی در ۱۹۰۵ بوجود آوردند که نزدیك به سندیکالیسم انقلابی فرانسه بود و طبق قوانینی که در ایالات برضد این فرقه و توقیف هر کس که برای تغییرات اجتماعی متوسل بقتل یا تخریب وشدت عمل‌شود وضع گردید، بتدریج این فرقه منحل شده‌ازمیان‌رفت‌قوانین‌مزبور به **سندیکالیسم کریمینال**[1] موسوم گردید.

ازپیشوایان و نویسندگان مهم این فرقه **ژرژ سورل**[2] فرانسوی است که کتابی بنام **«انعکاس‌طغیان»**[3] نگاشته مرام این فرقه و فلسفهٔ مکتب سندیکالیسم را بتفصیل شرح داد وازجملهٔ توصیه‌های‌وی‌آن است که «هروقت توانستی ودست‌یافتی، قانون دولترا بشکن وزیرپا گذار» واین همان‌توصیه‌ای است که دریونان قدیم **گرگیاس** و **تراسی‌ماکوس** فلاسفهٔ سوفیست کرده‌اند.

۱۰۸ - سوبژکتیویسم

Subjectivism

سوبژکتیویسم که آنرا **ایدالیسم‌سوبژکتیف** نیز مینامند و در برابر **اوبژکتیویسم**[4] (یاایدالیسم اوبژکتیف) قراردارد، درفلسفه نام آئینی است که گوید : «دماغ تنها بمسائلی آگاهی می‌یابد که بوجدان آدمی معرفی شده ووجدان ازآن آگاه گشته است» این عقیده بسهولت منتج بماتریالیسم یافلسفهٔ اصالت ماده میگردد که منکروجود ماوراء‌ـ الطبیعه است . مفهوم دیگر مکتب سوبژکتیویسم این است که « تمام

(۱) Criminal Syndicalism
(۲) Georges Sorel
(۳) Réflections sur la violence
(۴) Objectivism

آنچه که وجود وموجودیت دارد همان نفس فرد است ، و حقیقت تنها عبارت است ازفکرفرد ورأی هرفرد» اما فلسفهٔ **ابژکتیویسم** برخلاف عقیدهٔ فوق میباشد . بنا بمفهومی که اشاره شد ، فلسفهٔ **پراگماتسیم** موضوعهٔ **ویلیام‌جیمز** آمریکائی و فلسفهٔ **هیومنیسم** موضوعهٔ **شیللر** را باید از نوع فلسفهٔ سوبژکتیویسم دانست .

از اقدم فلاسفهٔ کلاسیك این نوع سوبژکتیویسم ، برکلی[۱] است ولی درقرون جدیده واضع اولیهٔ آنرا باید **کانت** دانست .

۱۰۹ - سوسیالیسم

Socialism

این « **ایسم** » درجهان‌امروزازهمهٔ «**ایسم‌ها**» بیشترشهرت دارد ودرنقطه‌ای ازجهان‌نیست که همه‌روزه چه‌درمطبوعات وچه در گفتگوها و مباحثات رسمی و غیررسمی بحثی از آن در میان نباشد . مفهوم این اصطلاح سابقاً کنترل تمام شئون حیاتی اعضاء جامعه بوده که بالطبع شامل کنترل مؤسسات‌اقتصادی‌هم ازطرف‌دولت میشود ولی‌امروزمفهوم آن شامل کنترل اقتصادی وصنعت و نام مکتب سیاسی وهم جنبشی است که هدف آن ایجاد سازمان دسته جمعی (کولکتیف) جامعه است بنفع مردم بوسیلهٔ مالکیت دولت نسبت بکلیهٔ وسائل تولیدی اهم ازصنعت و کارخانجات ووسائل حمل ونقل و امور بانکی وغیره و کنترل و ادارهٔ آنها ازطرف دولت. سوسیالیسم راگاهی باکمونیسم اشتباه کرده ویکی میخوانند وسبب این‌مطلب آن‌است که مدتی مدید تابعین کارل‌مارکس

---

(۱) Berkeley

مؤسس کمونیسم جدید، خودرا سوسیالیست میخواندند. اما سوسیالیسم بطوریکه در تاریخچهٔ سیر آن‌درپایان این مبحث ملاحظه خواهیم کرد ریشهٔ قدیمی دارد وحتی سوسیالیسم جدید قبل ازمارکس بوجودآمده و حامیان متعدد قبل از مارکس داشته از قبیل **سن سیمون**[۱]،**فوریه**[۲] و **لوی‌بلان**[۳] فرانسوی و **رابرت اوون** انگلیسی که مؤسس اولیهٔ سوسیالیسم نوین خوانده میشود و دیگر جمعیت **فابیانهای** انگلیس و **گیلدسوسیالیستها** که یا مقدم برمارکس بود و یا عقاید سوسیالیستی آنها با افکار مارکس اختلاف داشتند امروز بسیاری ازاحزاب موسوم به «سوسیالیست» یا«سوسیال‌دموکرات» عقیدهٔ مارکس‌را راجع بوجود « کشمکش طبقاتی » و « لزوم تحصیل قدرت سیاسی بوسائل شدید و طغیانی» و«دیکتاتوری پرولتاریا» مردود میشمارند. بعضی‌ازاین‌احزاب در کشورهای مسیحی سوسیالیسم را با عقاید مذهبی آمیخته احزابی بنام «سوسیالیست مسیحی»تشکیل داده‌اند ، بعضی دیگر تشکیل احزاب «سوسیالیست میهن پرست» (**پاتریوتیك**) دادند مانند حزبی که **بنش** مؤسس جمهور چك اسلواکی بنام **ناسیونال‌سوسیالیست** تشکیل داد (این‌اصطلاح ناسیونال‌سوسیالیست‌را نباید باحزب ناسیونال‌سوسیالیست آلمان هیتلری اشتباه کرد زیرا حزب نازی اصطلاح سوسیالیسم را در عنوان خود اصولا بدین منظور بکار برد تا احزاب سوسیال دموکرات آلمان و کمونیست آلمان را درهم شکند) . حزب کارگر انگلیس که

---

(۱) Saint - simon

(۲) Fourier

(۳) Louis Blanc

مهم‌ترین حزب سوسیالیست معتدل میباشد و بین آن با حزب کمونیست انگلیس شکافی قابل توجه وجود دارد کلیهٔ فرضیه های توتالیتاریان را مردود شمرده معتقد به سیر تکامل تدریجی بطرف اقتصاد سوسیالیستی در درون قالب دموکراسی سیاسی است که آزادی کشوری را برای اتباع خود محفوظ میدارد . در آمریکا حزب سوسیالیست به پیشوائی **نورمان توماس**[1] وهمچنین احزاب‌سوسیالیست‌فرانسه وایتالی و کشور-های اسکاندیناوی برنامه‌هائی مشابه برنامهٔ‌انگلیس دارند .

مخالفین سوسیالیسم اینطور استدلال میکنند که **سوسیالیزاسیون** مؤسسات اقتصادی خصوصی و شخصی لزوماً منجر به ادارهٔ امور کلیهٔ شئون و مناطق زندگی فردی شده و بالاخره منتهی به ظهور دولت توتالیتاریان پلیسی میگردد .

درانواع سوسیالیسم : فرق عمدهٔ کمونیسم را با سوسیالیسم میتوان از مقایسهٔ **سوسیالیسم لیبرال‌انگلیسی** با **سوسیالیسم‌مارکسی** درك نمود :

سوسیالیسم‌لیبرال (که ازقرن ۱۷ تاکنون منسوب به انگلیس میباشد) معتقد است تنها بلزوم کنترل **وسائل تولیدی** ولی مخالف کنترل امر **توزیع‌محصول** میباشد .

سوسیالیسم مارکسی (که آنرا سوسیالیسم روسیه نیز توان خواند) معتقد به **کنترل تولید** و توزیع هردو می‌باشد . کمونیسم‌نیز معتقد به‌کنترل توزیع وهم تولید است . لذا بین کمونیسم باسوسیالیسم مارکسی یا سوسیالیسم روسیه فرقی نیست ولی باسوسیالیسم معتدل

(۱) Norman Thomas

انگلیسی فرق دارد .

محتاج بتوضیح است که طبق تعریفی که **سیدنی‌وب** [۱] در پایان جنگ اول جهانی از سوسیالیسم نمود و آنرا جزء مرام حزب کارگر نوشت علاوه بر هدف ملی کردن کارخانجات ووسائل تولیدی وسوسیالیزه کردن منافع بمنظور ایجاد یك سلسله موازین بهداشتی و فرهنگی و تفریحات برای همه ، همکاری تحت نقشه را در توزیع، بمنفعت تمام اشخاصی که خواه بوسیلهٔ دست یا بوسیلهٔ فکر در انجام امور اقتصادی شرکتدارند نیز جزء هدف سوسیالیسم قرارداد ولی این‌قسمت ازمرام که اشاره بتوزیع هم هست با طرز توزیع سوسیالیسم مارکسی که باید بنحومطلق تحت دستور وارادهٔ دولت کمونیستی باشد فرق دارد .

اکنون علاوه بردواصطلاح‌فوق‌الذکر به‌سایرانواع سوسیالیسم واصطلاحات و عقایدی که با سوسیالیسم ارتباط یافته و یا براین عنوان بنحوی افزوده شده است به اختصار اشاره میکنیم :

سوسیالیسم نوین : بطورکلی انواع سوسیالیسم زمان معاصر را سوسیالیسم نوین میخوانند تا با عقاید سوسیالیستی قدیم که ایدهٔ کنترل وسائل تولید را از طرف دولت در بر نداشته فرق گذاشته شود وغالباً **رابرت اوون**[۲] انگلیسی را که مالك و مدیر یك کارخانه بود و نقشه‌هائی برای بهبودی احوال‌کارگران وضع نمود مؤسس سوسیالیسم نوین میخوانند ومارکس قسمتی ازعقاید خود را از اووبعضی دیگر از پیشقدمان سوسیالیسم نوین گرفته است .

سوسیالیسم‌تکاملی[۳] : اصطلاحی است که **برنشتین**[۴] سیاستمدار

(۱) Sydney webb
(۲) Robert Owen (۱۷۷۱ – ۱۸۵۸ب م)
(۳) Evolutionary Socialism
(٤) Eduard Bernstein

و نویسندهٔ سوسیال دموکرات آلمانی وضع نموده و با **کائوتسکی** و **لیب‌نخت** تا یك نسل بعد از مارکس بوسیلهٔ آثار و نشریات خود برسوسیالیستهای آلمان موسوم به **اپی‌گونی**[1] حکومت داشتند. برنشتین درلندن‌درتحت‌تأثیر **فابیانها** قرار گرفت ولذا موجدمرام**رویزیونیسم** (تجدید نظری) گردید که هدف آن تعدیل و ملایم کردن مزاج **مارکسیسم** و تبدیل آن از حالت انقلابی بمزاج اعتدالی و تکاملی بود وعقایدخودرا در کتاب خویش موسوم به **سوسیالیسم‌تکاملی** ذکر نمود که در۱۸۹۹ بزبان‌آلمانی انتشار یافت.

سوسیالیسم علمی:[2] بعلاوه برنشتین برای اثبات عقاید خود آمدوارقام استاتیستیکی واطلاعاتی‌جمع‌آوری کرده ومعتقد گردید که طبق اسنادی که تهیه‌نموده مسئلهٔ **بحران‌غیرقابل‌اجتناب‌در کاپیتالیسم** موضوع ندارد و نمیتوان ظهور آنرا براساس علمی اثبات نمود، زیرا مطابق آمار موجود، تعداد سرمایه داران بجای آنکه طبق پیش بینی مارکس محدود و معدود شود بعکس افزایش یافته وی چنن ابراز عقیده نمود که «سوسیالیستها» باید یکی از دو راه را انتخاب کنند یا افسانهٔ انقلابی متکی به متافیزیك مجرد هگلی را بپذیرند که ممکن است محرك احساسات گردد ولی البته رابطه باحقایق اجتماعی ندارد، و یا آنکه **سوسیالیسم علمی** را قبول کنند که تحقیقات سوسیولوژیکی (علم‌الاجتماع) واستاتیستیکی را هم بحساب بیاورد بنابراین سوسیالیسم علمی‌را برای سوسیالیسمی اصطلاح میکند که‌توأم باتحقیقات اجتماعی و آمار وارقام وشواهد واسناد باشد.

---

(۱) Epigoni

(۲) Scientific Socialism

سوسیالیسم فابیان : نام جنبش سوسیالیستی گروهی است در انگلیس که تحت نفوذ افکار مارکس قرار گرفته ولی مارکسی نیستند و علاقه به ایجاد یك فلسفهٔ اجتماعی نشان نداده آنچه که مورد توجه ایشان بود عبارت بود از توجه بمسائل مربوط به فن اداره و سازمان مرتبط بکنترل اجتماعی کارخانه و صنعت ، و دیگر بکار بردن قدرت سیاسی برای بهبودی سطح زندگی طبقهٔ کارگر. ازلحاظ فلسفهٔ اقتصادی فرضیهٔ اجارهٔ **ریکاردو** وفرضیهٔ قیمت اراضی هانری جورج (۱۸۳۹ ـ ۱۸۹۷) را پذیرفتند که میگوید :

(۱) قیمت اراضی معرف قدرت انحصارودرجهٔ انحصاراراضی است.

(۲) باید بیشترمالیات براراضی وضع شود تاموجب آزادی صنعت وکارخانه ازقید مالیات گردد .

(۳) بوسیلهٔ از میان بردن منافع انحصاری ، باید فرصت های اقتصادی بطورمساوی دردسترس عموم قرار گیرد .

سوسیالیسم صنفی (گیلد سوسیالیسم) نیز بعد از جمعیت فوق درانگلیس بوجود آمد . هردو فرقه دردوعقیدهٔ اقتصادی واخلاقی زیر مشترك بودند که :

(۱) معتقدات وارزشها را مشترکاً جامعه تعیین میکند نه افراد.

(۲) هرمؤسسه(که شامل اموال شخصی ودستگاه تملك نیزمیباشد) باید براساس سودجوئی وفایده بخشی(**اوتیلیته**) اجتماعی آن سنجیده شود وبرحق شمرده شود .

این گروه در مورد بدبینی نسبت به نتایج خسته کنندهٔ کارهای یکنواخت وجاری صنعتی درانسان بامارکس همعقیده بودند ولی عقیدهٔ

مارکس را درباب لزوم کنترل اقتصادی هنرها درسیستم صنعتی مردود دانستند. و نیز معتقد بودند به لزوم‌ایجاد تشکیلات غیرمتمرکز صنعت دراصناف (گیلدها) و بلزوم تقلیل قدرت سیاسی متناسب عمل فوق که با عقیدهٔ مارکس اختلاف داشت . ایدئولوژی‌آنان از این حیث مشابه ایدئولوژی اتحادیهٔ هنرمندان (کرافت یونیونیسم[۱])بود .

سوسیالیسم پارلمانتر[۲] این اصطلاح را **ژورژ سورل** که از پیشوایان مکتب سندیکالیسم و مخالف با دموکراسی پارلمانی است درکتاب خود موسوم به «انعکاس طغیان» بکار برده ، سوسیالیسم لیبرال کشورهای دموکراسی را مردود شمرده و آنرا سوسیالیسم پارلمانتر نام‌گذاشته ومعتقد است که «سوسیالیسم»پارلمانی همیشه خودرا بعنوان ارباب کارگران وحافظ نظم جامیزند و چنانچه طغیان پرولتاریا بنحو شایسته هدایت و اداره شود اثر از میان بردن سوسیالیسم پارلمانی را نیز خواهدداشت. **(رجوع شود به سندیکالیسم)**

خلاصهٔ تاریخچهٔ سیر فلسفهٔ سوسیالیسم :

(۱) واضع اولیهٔ آن افلاطون است که مسلك وی اریستو ـ کراتیك وسوسیالیستیك بوده میگوید :

«ثروت افراد متعلق‌بعموم‌است و باید بمصرف‌عمومی‌رسدومشاغل افراد را دولت تعیین‌کند» سوسیالیسم وی درحقیقت سوسیالیسم افراطی است و درمسئلهٔ رد ثروت افراد مشابه است با کمونیسم مارکس ، ودر مورد کنترل مشاغل افراد مشابه فاشیسم آلمان و ایتالی و کمونیسم

(۱) Craft - unionism

(۲) Parlementary Socialism

شوروی میباشد .

(۲) فلاسفهٔ مذهبی اسکالستیک قرون وسطی معتقد بودند که «مالکیت عامه طریقهٔ کامل‌تری است اززندگی تاتملك شخصی، وتملك شخصی طبیعی نبوده نتیجهٔ شرارت انسان است ، و سیستم مزد گرفتن سبب فقر توده‌ها گردیده ناگزیر گشته‌اند بارنج وزحمت‌خود بقدرتی که آنها را بنده ساخته اطاعت و آنرا یاری نمایند، و میتوان اکثر بدبختی‌ها و شرارتهای انسانی را بوسیلهٔ لغو مالکیت و بالاخص لغو مالکیت زمین ازمیان برد» .

(۳) قرن۱۷: (الف) حزب لولرز انگلیس بقیادت **اوورتون و لیل برن** (که آنها را لیبرالهای دموکراتیك نیز میخوانند) معتقد گشتند به اصل مساوات ولزوم هم‌سطح قراردادن مردم عوام ولردها و اشراف و رفع اختلافات اجتماعی و رفع اختلاف مقدمات اجتماعی و سیاسی واموال .

(ب) حزب دیگرز (یا لولرزهای واقعی) که آنها را اولین **کمونیستهای یوتوپیان** (خیالپرست) نیز گویند بقیادت **جرارد وینستانلی** اولین فلسفهٔ اجتماعی پرولتاریا را وضع کرده گفتند : «اصلاحات سیاسی بدون رفع تساویهای اقتصادی عملی است مصنوعی و سطحی» وقویاً معتقد گشتند بلزوم لغو مالکیت اراضی .

(ج) جیمز هارینگتون پیشوای جمهوریخواهان انگلیس نیز معتقد بعقیدهٔ فوق بود .

(۴) قرن ۱۸ :جان استوارت میل فیلسوف انگلیسی خود را

Overton, Lilburne(۱)

سوسیالیست‌دانسته‌اما اورا سوسیالیست‌ایدآلیست (خیالپرست)میشمارند دربرابر مارکس که او را سوسیالیست ماتریالیست (مادی) میشمارند .

(۵) **قرن ۱۹ و ۲۰ : رابرت اوون** انگلیسی مؤسس سوسیالیسم نوین خوانده میشود . **کارل مارکس** واضع فلسفهٔ سوسیالیسم جدید و کمونیسم جدید است و این فلسفه را متشکل کرده . **لنین** پیشوای انقلاب روسیه و پس از وی استالین از سوسیالیسم مارکسی حمایت کرده‌اند . سایر انواع سوسیالیسم قرن ۱۹ و ۲۰ ددهمین مبحث ذکر شده . **هگل** نیز قبل از مارکس بطور کلی معتقد بلزوم کنترل افراد ازطرف دولت بوده ولی وارد دربحث مسائل اقتصادی نشده **ماکیاولی و ژان‌بودن** فلاسفهٔ قرن ۱٦ نیز درباب لزوم کنترل افرادآدمی عقیدهٔ فوق‌را داشته‌اندولی هیچکدام را سوسیالیست نمیدانند .

(رجوع شود به **مارکسیسم** ، **کمونیسم** ، **بالشویسم** ، و **گیلد سوسیالیسم** .)

۱۱۰ - سوفیسم (سوفسطائی)

Sophism

در زبان یونانی **سوفیسما** و **سوفیزا** بمعنی تعلیم و آموزش و **سوفوس** بمعنی خرد وعقل است . اما **سوفیست** عنوان عده‌ای ازفلاسفهٔ ماقبل سقراط است و سوفیسم نام‌مکتب این فلاسفه است که قبل از مکتب سقراط وافلاطون وارسطو بظهوررسیده عنوان سوفیست دریونان قدیم ابتدا بمرد دانشمندوشخص خردمند، ومتفکر وهوشمند بخصوص

به فیلسوف ومرد حکیم اطلاق میشد وعنوانی محترم بود ولی بعدها که فلاسفهٔ سوفیست مورد تحقیر و انتقاد و حملهٔ سقراط و افلاطون قرار گرفتند این عنوان از احترام اولیهٔ خود افتاد و بعدها به کسانی اطلاق میشد که در مباحثه و گفتگو وسیلهٔ زبان بازی و مغالطه برحریف غلبه نمایند لذا درمنطق اصطلاح سفسطه نیز عنوانی خاص پیدا کرد.

اما حملهٔ سقراط و افلاطون به سوفیستها از این باب بود که سوفیستها به ازاء تعلیم علم، از مردم پول میگیرند درحالیکه تعلیم و آموزش امری است مقدس و نباید آلودهٔ بمادیات شده مانندامتعه واجناس درمعرض فروش گذاشته شود بلکه باید بنحو آزاد و بلاعوض وافتخاری بمردم تسلیم گردد و فیلسوف باید در نشر علم خود حالت آماتور را داشته باشد نه علم فروش.

سوفیستها عبارت ازمعلمین وفلاسفه‌ای بودند متفرق کهمتشکل نبوده و تأسیس یك مکتب متشکل ننمودند و هریك جداگانه به ازاء اخذ وجه بتعلیم میپرداختند و مخالفین ایشان چنین استدلال میکردند که بدینطریق علم هم در انحصار پول یعنی در انحصار اشراف پولدار واشراف زادگان قرار میگیرد و مردم دیگر از استفادهٔ ازآن محروم میمانند.

باید دانست که فلاسفهٔ قدیم یونان یعنی فلاسفهٔ ماقبل سوفیستها کلیهٔ هم خود را مصروف تحقیق درطبیعت و عالم و ستارگان آسمان و موجودات سطح کرهٔ زمین غیر از انسان نمودند.

دستهٔ دوم، فلاسفهٔ سوفیست هستند که بعد ازدستهٔ اول ایدمو توجه خودرا ازکائنات وطبیعت به انسانیات وآنچه که مربوط به انسان است

معطوف داشتند چنانچه **پروتاگوراس** (قرن پنجم ق.م) که از فلاسفهٔ اولیهٔ سوفیست است میگوید **«انسان مقیاس همهٔ اشیاء است»** .

دستهٔسوم شامل سقراط وافلاطون وارسطو میشود کهسعی کردند طبیعت و انسان هردو را جمعاً در یکدستگاه کامل فلسفه بگنجانند و روابط آندورا بایکدیگرمعلوم نمایند واز هیچیك غفلت نورزند .

رویهمرفته فلاسفهٔ سوفیست ماقبل سقراط اشخاصی‌بوده‌اند نسبت بزمان خود روشنفکر ودارای افکار مترقی وپیشروو‌طالب‌تحول‌زا انتقاد کنندهٔ بوضع موجود و مخالف با کنوانسیون یا قراردادهای موضوعهٔ بشری، و بعقیدهٔموجودمفسرین‌فلسفه مکتب‌های‌شکاکین و کلبیون بعدها از عقاید سوفیستها سرچشمه گرفته که معتدل‌تر بود و شکاکین و کلبیون آنرا بطرف افراط برده‌اند همچنین فلسفهٔ‌سودجوئی نیز ازاین جمع سرچشمه میگیرد .

از فلاسفهٔمعروف‌سوفیست **پروتاگوراس، انتیفون ، تراسی - ماکوس وگورگیاس** عموماً متعلق به قرن پنجم قبل ازمیلاد میباشند. (رجوع شود به **سپتیك و سینیك**) .

۱۱۱ = سینیك = سینیسم = (کلبیون)

Cyniques. Cynics.
Cynisme. Cynicism

این فرقه را که‌کلبیون مینامند بعضی با شکاکین (سپ‌تیك) فرق نمیگذارند ولی بعضی ازمحققین فلسفهٔ سیاسی ایندو فرقه‌را ازیکدیگر جدا دانسته وجداگانه از آنها سخن گفته‌اند .

توضیح آنکه عقاید و گفتار فلاسفهٔ این دو فرقه که غالب آنها معاصر یاتالی مکتب افلاطون وارسطو میباشد بقدری بیکدیگر نزدیك

و مشابه است که تفکیك آنها از یکدیگر خالی از اشکال نیست و نتیجهٔ هردو فلسفه هم‌درغالب موارد یکی‌است . اگر بخواهیم فرق این‌دوفرقه را دریك جمله ذکر کنیم باید بگوئیم که شکاکین معتدل‌تراز کلبیون و کلبیون افراطی‌تر از شکاکین بوده‌اند زیرا شکاکین نسبت بهمه چیزدر عالم شك کرده ولی کلبیون منکرهمه چیزشده‌اند .

دیگر آنکه غالب عناصر فلسفهٔ ایندو فرقه مأخوذ از عقاید سوفسطائیان اقدم یونان بوده و ریشهٔ معتقداتشان ازآن فرقه است لذا بعضی از مفسرین درتفکیك سوفسطائیان از ایندو فرقه نیز دچار ابهام گردیده بعضی اوقات شکاکین‌را سوفیست یابعکس‌سوفسطائیان‌را شکاك خوانده‌اند.

وجه تسمیهٔ این فرقه به‌کلبیون یا سینیك ان است که مؤسس آن انتیس‌تن[۱] مباحثات خود را در نقطه‌ای واقع در شهر آتن موسوم به **سینوسارژ**[۲] بمعنی سگ سفید انجام میداد . کلمه سینیك منسوب به‌ستارهٔ **سیریوس** یا شعرای یمانی که یکی ازستارگان هیئت فلکی کلب اکبر است نیزمعنی‌میدهد .

و دیگر از فلاسفهٔ معروف سینیك **دیوژن**[۳] معروف می باشد که حکایاتی از وی مشهور است از جمله آنکه در روز روشن باچراغی افروخته در دست در کوچه‌ها گردش میکرد ودر پاسخ سائل گفت «از دیو ودد ملولم وانسانم آرزوست» و «بجستجوی آدمی‌هستم وبدنبال یك بشرامین‌ودرست میگردم» ودیگر آنکه در کورینت هنگامی که‌اسکندر مقدونی در معبری بروی میگذشت . ازاوخواهش کرد که از اسکندر

[۱] Antisthenes (۴۴۴-۳۷۱ ق.م) فیلسوف آتنی‌شاگرد سقراط
[۲] Cynosarge [۳] Diogenes (۴۱۲-۳۲۳ ق.م) شاگرد انتیستن

چیزی بخواهد وی در پاسخ گفت : «می‌خواهم از جلو من دور شوی تا از نور آفتاب محروم نمانم» و دیگر هنگامی که در تبعید بسر میبرد شخصی بدو گفت :

«همشهریانت تورا ازشهر بیرون کردند؟» دیوژن پاسخ‌داد «اشتباه میکنی ! من آنها را در شهر گذاشتم » . گویند دیوژن در خمی شکسته زندگی‌میکرد و از مایملك جهان تنها یك کوزه شکسته داشت و چون روزی دید که شخصی بادست از آب نهرمینوشد کوزه را بشکست تا بقدر یك کوزه هم علاقه بجهان مادی نداشته باشد .

کراتس[1] بزرگترین مبلغ‌این‌فرقه شمرده شده وی تمام اموال و علایق مادی خود را ترك گفته حیات **فقرفلسفی** را برگزیده مانند گدایان‌آواره بمسافرت پرداخته وفلسفهٔ خودرا تعلیم میداد زوجهٔ وی **هیپارشیا** که زنی‌ازخانواده بزرگ وابتداشاگرد کرانس‌بود درحیات دوره گردی، وآوارگی‌نیزاورا ترك نگفت وهمراه وی بود .

تابعین این‌فلسفه بطور کلی سعادت و فضیلت را درترك تمام لذات شمرده سروپای برهنه بالباس‌ژنده درمیان مردم گردش کرده ایشان‌را باطعنه وخشونت ومتلك گوئی پند داده وهمه چیزرا رد میکردند .

بعقیدهٔ کلبیون و شکاکین اجرای فلسفهٔ ایشان چیزی نیست که مزاحم زندگی اکثریت عظیم مردم شود زیرا **«اکثرمردم ازهرطبقه که باشند درهرحال حمقائی بیش‌نیستند و زندگی نیکوتنهاخاص مرد خردمند و حکیم است . فلسفه بخودی خود مرد حکیم را از قید تعهدات نسبت بقوانین و کنوانسیونهای دولت و جامعه آزاد میکند . همه‌جا خانه ووطن‌مرد حکیم است وهیچ‌جا خانه ومیهن**

[۱] Crates شاگرد دیوژن دراواخرقرن چهارم‌میزیسته وزنون مؤسس مکتب رواقیون ازشاگردان وی بوده است .

وی‌نیست . نه محتاج بخانه و وطن و کشور است و نه احتیاجی بشهر (سیته) یا قانون دارد زیرا تقوی و پرهیزگاری شخص خودش بمنزلهٔ قانون وی میباشد . **کلیهٔ مؤسسات بشری علی‌التساوی مصنوعی است** و بالتساوی خارج از اعتنا و توجه مرد حکیم ، زیرا برای کسانی که بمرتبه بی‌نیازی اخلاقی رسیده‌اند این مسائل کلا غیر لازم است . تنها کشور حقیقی و جامعهٔ واقعی آن است که حکمت و خرد تنها شرط و لازمهٔ تابعیت آن باشد و چنین کشوری نه مکان لازم دارد و نه قانون . **تمام مردم خردمند جهان هر کجا که باشند طبعاً تشکیل یك جامعهٔ واحد داده** و آنرا شهر جهان (سیتهٔ دنیا) مینامیم و مرد حکیم شخصی است متعلق بجهان ومرد جهان وتبعهٔ جهان[1] (**کوسموپولیت**) است» . (رجوع شود به **سپ تیك و سوفیست**) .

۱۱۲ - شکاکین

رجوع‌شود به **سپ تیسم و سینیك و سوفیست**)

۱۱۳ - شوونیسم

Chauvinism

این اصطلاح مأخوذ از نام نیکلاشوون[2] مداح فدائی ناپلئون است که از آن ببعد بمفهوم افراط و مبالغهٔ کورکورانه درمیهن پرستی استعمال میشود ومی‌توان آنرا **پاتریوتیسم افراطی** خواند . (رجوع شود به **پاتریوتیسم**) .

Cosmopolite (۱)

Nicolas - chauvin (۲)

۱۱٤ - شیسم ، سیسم ، سیزم

Schism

شیسما [۱] در زبان یونانی بمعنی شکاف است و شیسم بمعنی مسلك اعتزالی‌وانشعابی یا شعوبی‌است . ابتدا درقرون وسطی درمورد انشعاب درکلیسا و مذهب مسیح و تفکیك آن بفرقه‌های مختلف بکار رفته و هم مفهوم کناره گیری عده‌ای از روحانیون را از جامعهٔ کلیسا داشت ، و این کناره گیری را که سبب انفکاك در مذهب وضعف کلیسا میشد غالباً جرم‌و گناه میشمردند واین‌فرقه‌را اعتزالیون یاانشعابیون میخواندند. ولی بعدها بمفهوم وسیع‌تری استعمال شده هر نوع تجزیه و انفکاك در جامعه یا احزاب وجمعیت ها یامذاهب راشیسم خواندند چنانچه‌تجزیهٔ حزب سوسیالیست و کمونیست روسیهٔ‌آغاز انقلاب‌را بدوفرقهٔ بالشویك و منشویك ، شیسم خوانده و منشویکها را اعتزالیون نام نهادند . در مذهب اسلام وسایرمذاهب و فرق سیاسی نیزاصطلاح بهمین مفهوم بکار رفته است .

۱۱۵ - فابیانیسم

Fabianism

نام مسلك سیاسی یك سازمان سوسیالیستی در انگلیس است که از روشنفکران سوسیالیست آن کشور در سال ۱۸۸٤ تأسیس شد و سعی کردند که سوسیالیست را در طبقهٔ متوسط معمول سازند و هم طرفدار

(۱) Schisma

سوسیالیست تدریجی بودند . مؤسسین آن **فرانك پودومور** [۱] و **ادوارد پیز** [۲] بودند و بعداً **برناردشاو** و **سیدنی وب** و عدهٔ دیگر نیز بدان ملحق شده وهمین جمعیت بعداً پایهٔ تشکیل حزب کارگرانگلیس قرار گرفت ، ولی بعد ازتأسیس حزب کارگر، این مجمع بعنوان **مجمع تحقیقی وتبلیغی** تحت عنوان « انجمن فابیان » (سوسینهٔ فابیان) باقی ماند. اینان مقالاتی برضد فلسفهٔ مارکس نشردادند ومبنای عقایدایشان این بود که :

۱ـ اصلاحات اجتماعی ، تکاملی طبیعی بوجود میآورد و وضع اقتصادی کارگررا بخودی خود بهبودی می‌بخشد واحتیاجی به انقلاب و شدت عمل وطغیان ندارد .

۲ـ کشمکش طبقاتی برای ترقی اجتماعی ضرورت ندارد .

(رجوع شود به **سوسیالیست فابیان** تحت عنوان سوسیالیسم)

۱۱۶ ـ فاشیسم

Fascism

این اصطلاح از کلمه **فاشیسمو** [۳] مأخوذ گردیده که بعنوان شعار اتوریته و قدرت در روم قدیم استعمال میشده و نام بسته‌ای بود از چند میله ویك تبر که آنرا پیشاپیش دستجات سپاه حمل میکردند .

موسولینی در زمان معاصر آنرا احیا کرده پیراهن سیاهان وی این علامت را حمل میکردند و اصطلاح فاشیسم نیز در ایتالی زمان

Frank Podomore (۱)
Edward Pease (۲)
Fassismo (۳)

موسولینی وضع شده و شایع گردید. بدینطریق فاشیسم ریشهٔ تاریخی وقدیمی نداشته محصول عصر جدید میباشد و ترکیبی است ازعده‌ای از عقاید که بطوریکه درهمین‌مبحث اشاره خواهد شد هرعنصر آن ازیکی از مکاتب سیاسی سابق گرفته شده ودر واقع معجون ومخلوطی‌است از عقاید مسلك های سیاسی مختلف. دیگر آنکه برخلاف سایرمکتبهای سیاسی که ابتدا مدتها وشاید قرنها روی آن صحبت و بحث شده وفلسفهٔ آن بتدریج پخته و متشکل گردیده بعداً که زمینهٔ افکار حاضر شده ممکن بوده است منشأ اثروعمل در یك جامعه واقع شود. فاشیسم قبلا یك‌فلسفه ومبانئ استدلالی وعقلی‌بوجود نیاورد بلکه جمعی گرد آمده برهبری یکی ازافراد خود اعمالی انجام داده قدرتی بدست آورده‌اند وسپس‌ملاحظه کرده‌اند که احتیاج‌مبرم‌وچاره ناپذیر بوضع‌فلسفه دارند تا اعمال خود را برای افکار عمومی جامعهٔ خود و مردم جهان توجیه نمایند و برحق جلوه دهند و سپس در میان فلسفه های مکاتب گذشته جستجو کرده ببینندآن عمل‌در کدام فلسفه تأیید و توجیه شده، همان توجیه را گرفته وارد فلسفهٔ خود کرده وازمجموع این‌توجیهات فلسفهٔ نوین فاشیسم‌را بوجودآورده‌اند واین‌تنها مسلك و مرام و روش سیاسی است درتمام‌تاریخ‌بشری که دارای‌این‌خاصیت‌است، برخلاف کمونیسم ودموکراسی وسایرمکاتب سیاسی که عمل‌بمرام مدتها بعداز وضع‌فلسفهٔ آن بمرحلهٔ وجود قدم گذاشته است. در حقیقت فلسفهٔ فاشیسم فلسفهٔ خلق‌الساعه است و بستگی داشته است به‌پیش آمدها ووقایع وعملیاتی که باید دربرخورد باحوادث انجام پذیرد.

بهرحال فاشیسم را بطور کلی چنین تعریف کنند که عبارت است

از روشی از حکومت که بحد افراط حالت استبدادی و دسته جمعی (توتالیتر) و انقلابی دارد . این طرز حکومت ابتدا در ایتالی بظهور رسید و بعد تحت عنوان **فالانژیسم وفرانشیسم** درتحت پیشوائی ژنرال فرانکو در اسپانی و تحت عنوان **نازیسم** در آلمان بوجود آمد . در بسیاری از کشورهای اروپائی دیگر نیزتمام یا بعضی از عناصر فاشیسم مورد قبول احزاب سیاسی واقع شد وهمچنین پیشوایان یا گروه پیشوایان بعضی ازکشورهای آمریکای جنوبی نیز آنرا پذیرفتند که از آنجمله بود **پرون** رئیس جمهور آرژانتین .

فاشیسم در هر کجا ظهور کرده از عوامل زیر استفاده کرده یعنی وجود عوامل زیر بهترین زمینه بـرای ظهور و نمو فاشیسم گردید :

انشعاب و تجزیهٔ اجتماعی حاصله از جنگ اول جهانی ، شیوع کسادی بازاراقتصاد ، کشمکش بین سرمایه‌داران وجنبش‌های کارگری، ضعف مذهب و تنزل عقاید مذهبی و اخلاقی بین توده‌ها ، بیم سرمایه داران و طبقهٔ متوسط اعلا از ظهور سوسیالیسم و کمونیسم و بقدرت رسیدن آن . بهمین‌سبب فاشیسم دردرجه اول‌متوسل به‌طبقهٔ متوسط ادنی گردید ودر درجهٔ دوم به‌سوداگران‌وبانکداران وصاحبان کارخانجات و صنایع که از سوسیالیسم و کمونیسم وحشت داشتند . روحانیون و مذهبیون نیزدر آغازازترس کمونیسم که مذهب‌را کاملامردود میدانست به‌ترقی‌وصعود فاشیسم کمك کردند . فاشیسم‌درا کثرموارد موفق گردید دهقانان‌و کشاورزان را که ازجنبش‌های کارگران صنعتی خشمگین بودند بدنبال خود بکشاند وحتی دستجات عظیم کارگرانی را که ازاعتصابات

منجر بشکست و از کشمکشهای بین افراطیون چپ و احزاب لیبرال خسته شده بودند باخود همراه نماید. پیشوایان نظامی‌را، ناسیونالیسم افراطی فاشیسم مجذوب ساخت زیرا فاشیسم افسانه‌ای وضع کرده گفت که:

«ملت آلمان مأموریتی خاص از طرف تقدیروسرنوشت دارد که برتمام جامعهٔ بشری و لااقل برهمسایگان خود حکومت کند، وفرد بمنظورلزوم تجاوز وجنگ بایدکاملا مطیع دولت باشد.» مرتبهٔ پیشوا را بمرتبهٔ الوهیت یا نیمه خدائی رسانید و اورا تنها فردی معرفی کرد که قادراست ملتی‌را اززوال نجات داده به هدف **«مأموریت تاریخی»** خود برساند. فاشیسم حزبی بقیادت افراد هوشمند وفعال بوجودآورد که درفنون تبلیغات جدید مهارتی بسزا داشته، مردم را بنحو استمرار بحالت شوریدگی و آشفتگی وهیجان نگاه میداشتند جوانان حزب را ازکودکی با لباسهای متحدالشکل بصورت گروه‌های نظامی مانند در آورده افکار فاشیستی را در ایشان تلقین کرده غالباً آنها را به مارش و رژه در خیابانها وامیداشتند. و همینقدر که حزب بقدرت میرسید تمام احزاب دیگررا منحل کرده ومؤسسات دموکراتیك و آزادی مطبوعات واجتماعات ومجالس‌ملی واتحادیه‌های کارگری آزادرا ازمیان‌میبردند انتخابات صورت ظاهرداشت وتنها کاندیدهای حزب درتحت فشار نظامی انتخاب میشدند، واحدی جرئت ابرازمخالفت نداشت. فاشیسم بیکی ازدوطریق بقدرت رسیده یا بوسیلهٔ روشهای مبتنی براعمال زور ونیرو، مانند ایتالی واسپانیا ویا بوسیلهٔ تخریب وضعیف کردن مؤسسات دولت دموکراتیك وسپس تحصیل اکثریت پارلمانی درقوهٔ مقننه ویا انتخاب پیشوای حزب بسمت پیشوای کشور، مانندآلمان و آرژانتین‌وهمینقدر

که فاشیسم بقدرت میرسید معمولا روش امپریالیسم و میلیتاریسم و اوتارکی (استقلال اقتصادی و بی نیازی اقتصادی) و توسعهٔ اراضی و سیاست خارجی متجاوزرا در کشورهای دیگر پیش میگرفت. ازهر نوع انتقاد با کمال خشونت و بی‌رحمی بوسیلهٔ سپاه‌های متحدالشکل حزب و پلیس‌های مخفی جلوگیری میشد . روشهای توتالیتر (استبداد دسته جمعی) در کلیهٔ شئون و منطقه های جامعه از قبیل امور اقتصادی و فرهنگی واجتماعی‌ومذهبی‌درتحت دستورحزب فاشیست ودولت‌فاشیست اجرا میشد . ناسیونالیسم افراطی در بعضی موارد منجر بفلسفهٔ تفوق نژادی گردیده وبالاخره بمرام **انتی سمی‌تیسم** (ضد یهود) منجر شد. فاشیسم ایتالیا ابتدا با یهودیان بدوستی رفتار میکرد . اما بعد از سال ۱۹۳۸ درتحت فشار آلمان که در آنجا عقیدهٔ ضد یهود قوت یافت جزء اصلی نازیسم یا فاشیسم آلمان قرار گرفت ، و وضع قوانین ضد یهود نمود .

درانگلیس ، سراوسوالدموسلی[۱] در سال ۱۹۳۱ حزبی بنام « اتحادیهٔ فاشیست های انگلیس » تأسیس نمود که به پیراهن سیاهان انگلیس معروف گردیدند و در ماه مه ۱۹٤۰ از طرف دولت انگلیس شخص وی توقیف شد ودرزمان جنگ در توقیف بود وحزب مزبور از میان رفت .

درکشورهای متحدهٔ آمریکا گروه های فاشیستی به نامهای مختلف از قبیل پیراهن نقره‌ای‌ها و **کلمبیان‌ها** بوجود آمدند که در درجهٔاول شدیداً برضد سیاه‌پوستان ودردرجهٔدوم مخالف یهودیان‌بودند.

واما عناصری که‌مکتب فاشیسم از آنهاترکیب‌یافته و منابع

Sir Oswald Mosley (۱)

فلسفی آنها بشرح زیر است :

(۱) ناسیونالیسم و تفوق نژاد آلمان را از فلسفهٔ **هگل** آلمان گرفته.

(۲) قسمتی از مراسم سوسیالیسم را از **مارکس** و قسمتی از سوسیالیستهای انگلیس اخذ نموده .

(۳) شعار فاشیسم یعنی «رایش سوم» را از **آرتور مولر واندن بروک** اقتباس نمود[1].

(۴) سختی و شدت عمل و بیرحمی دولت را از فلسفهٔ **ماکیاولی** اخذ کرده .

(۵) قسمتی از توجیه و بسط ناسیونالیسم را از **بندتو کروسهٔ** و **گیووانی جنتیله** و **آلفردو روکو**[2] ایتالیائی گرفته است .

(۶) فلسفهٔ غیرعقلی (ایرسیونالیسم فلسفی) فاشیسم از **شوپنهاور** و **نیچه** و **هانری برگسون** مأخوذ است .

(۷) نیروی محرکه و قوهٔ مولدهٔ افسانه را از ایدئولوژی **سندیکالیسم ژرژ سورل** فرانسوی گرفته .

(۸) فاشیسم اسپانی (فالانژیسم) بعضی از عناصر خود را هم از سورل و هم از **ویلفرد و پارتو**[3] اخذ کرده است .

(۹) رد دموکراسی و نفی لیبرالیسم را از **الفردو روکو** اقتباس کرده .

(۱۰) افسانهٔ نژادی و تفوق نژاد نوردیک را از **هوستن استوارت چمبرلن**[4] انگلیسی گرفته که وی نیز آنرا از **گوبینو** فرانسوی اخذ

---

(۱) Arthur Moeller Vanden Bruck

(۲) Benedetto Crocé, Giovanni Gentile, Alfredo Rocco

(۳) Vilfredo Pareto

(٤) Houston stewart Chamberlain

نموده و **هانس گونتر**[1] و **اسوالد اشپنگلر**[2] آنرا پرورش داده‌اند و توجیه فلسفی آن بوسیلهٔ آلفرد روزنبرگ[3] انجام شد.

(۱۱) عقیدهٔ به اهمیت قدرت برهنه و اینکه مذهب و اخلاق و فرهنگ عموماً باید دراختیار دولت وابزار دست دولت باشد مأخوذ از عقاید **ماکیاولی** است.

(۱۲) فرضیهٔوحدت‌قدرت را بادولت از **تریتشکه**[4] آلمانی گرفته که وی آنرا در کتاب سیاست خود پرورش داده است.

(۱۳) جنبهٔ **میستیك** (اسرار آمیز بودن اصول عقاید حزبی و حالت‌معمائی‌وابهام بدولت‌وحکومت دادن) فاشیسم‌را **الفردوروزنبرك** جستجو کرده و درتحریرات **میستر اکهارت**[5] تئولوژیست آلمانی قرن ۱۴ یافته است.

(۱۴) عقیدهٔ بقهرمان پرستی و «آزادی را بوالهوسی و نتیجهٔ خودپرستی شمردن» که‌ازعناصرمهم فاشیسم‌استمأخوذازعقاید **تـوماس کارلیل** اسکاتلندی (قرن ۱۸) میباشد و از زمان وی این عقیده معمول گردید.

واینك **اصول عقایدسیاسی فاشیسم و نازیسم** را که‌از کتب‌هیتلر وموسولینی پیشوایان و مؤسسین این مکتب و سایر نویسندگان فاشیسم اقتباس وجمع آوری شده است. بطورخلاصه برای سهولت مراجعهٔذکر میکنیم:

---

(۱) Hans Gunther
(۲) Oswald Spengler
(۳) Alfred Rosenburg
(٤) Treitschke
(٥) Meister Eckhart

(۱) **دولت**: دولت در فاشیسم نتیجهٔ همان ایدالیزاسیون دولت ملی هگل است.

(۲) **حکومت‌وحزب**: حکومت بر پایهٔ قدرت‌وزورو نیروی برهنه استواراست (**ماکیاولیسم**) طبقهٔ حاکمه (**الیت**)، هم‌حزب وهم‌حکومت را تشکیل میدهد وتفکیك و تمیز این‌دو از یکدیگر غیرممکن است.

(۳) **ضد مارکسیسم وضد دموکراسی**: فاشیسم‌خصم‌هردومسلك مارکسیسم و دموکراسی است و هردو را مردود میشمارد آزادی و دموکراسی را بوالهوسی و خود پرستی (اگوئیسم) و ایدهٔ جستجوی مسرت را از امیال پست میداند.

(۴) **توتالیتاریانیسم و کولکتیویسم**: منافع فرد را فدای مصالح جامعه وفردرا مستهلك درحزب و دولت میداند و کاملا طرفدار مکتب توتالیتاریانیسم و کولکتیویسم است.

(۵) **ناسیونال سوسیالیسم**: این‌نام برای‌هرخواننده یامستمع گمراه کننده است زیرا فاشیسم آلمان نه **ناسیونالیست** بود و نه **سوسیالیست**. ازآنجا که طرفدار تفوق یك نژاد بود نه یك ملت، و حامی‌افسانهٔ نژادی‌بوده وهدف‌آن تسخیرهمهٔ جهان وتشکیل حکومت واحد بود پس ناسیونالیست‌نبود وسوسیالیست هم‌نبود چون‌کارخانجات را ملی نکرده از تصرف صاحبان‌کارخانه خارج نکرد مگر درصورت لزوم وضرورت‌قطعی درهنگام جنگ که درامر کارخانجات‌دخالت نمود وروی‌همرفته باکارخانه‌داران مساعد بود، و باوجود اتحادیه‌های کارگر مخالف.

(۶) **میلیتاریسم**: سربازی‌وخدمت‌نظام درعرف فاشیسم‌مهمترین مشاغل‌محسوب‌شدومورد‌توجه‌مخصوص‌بود ومیلیتاریسم در آن‌رکنی‌مهم

بوده و نقشی عظیم بازی میکرد .

(۷) ایرسیونالیسم‌فلسفی : فاشیسم مخالف وجود عقل و فلسفهٔ عقلی واصالت عقل‌بوده معتقد است بوجود نیروئی کور درماوراءطبیعت انسان که آنرا **اراده** مینامد و عقیده دارد به اینکه این ارادهٔ بدون هدف ومقصود بنحو استمرار الی غیرالنهایه می‌سازد وخراب میکند .

(۸) کنترل فرهنگ وفکر وعمل افراد: فرهنگ وفکر وعمل وکلیهٔ شئون حیاتی افراد باید تحت کنترل شدید دولت قرار گیرد . فرهنگ‌آن دستوری وتلقینی است نه فرهنگ‌آزاد .

(۹) افسانهٔ نژادی : (اولا در آلمان) آنرا **ایدآل ژرمنیك** نبز نامیدند . طبق ابن عقیده ، نژاد بوردیك آرین برتمام نژادهای جهان تفلیق داشته و باید بر کل جهان آدمی تسلط یابد و فرهنگ (کولتور) خود را بنوع بشر تحمیل کند (شبیه مرام **پان‌ژرمن** یا **پاکس‌ژرمنیکا** یاصلح ژرمنی) **(ثانیاً در ایتالیا)** فاشیسم ایتالی‌خواب دورهٔ روم قدیم‌را میدید وهدف‌آن احیای عظمت روم قدیم بود (پاکس رومانکا یا صلح رومی) .

۱۰ ـ جنگ : جنگ در منهب فاشیسم برحق و صحیح است و ملت همیشه بایدآمادهٔ جنگ باشد .

(۱۱) سیاست ومذهب خط فاصلی درفاشیسم بین سیاست‌ومذهب وفرهنگ وصنعت نیست . کلیهٔ عناصر فوق در اختیار دولت بود . همه چیزمتعلق بدولت ودردست دولت‌است وهیچ‌چیز خارج از دولت نیست **(ماکیاولیسم)** .

(۱۲) ایدآلیسم ومیستی‌کیسم: فاشیسم بیش‌ازهرمسلك سیاسی دیگر معتقد به **افسانه** وحالت معمائی و اسرارآمیز بودن اصول عقاید

حزبی است .

(۱۳) سازش طبقاتی: فاشیسم برخلاف مارکسیسم معتقد بامکان ساز بین طبقات است و وجود کشمکش طبقاتی ذاتی را در جامعه رد میکند .

(۱۴) اخلاقیات : جوهر اخلاق را عبارت از قدرت میداند . یعنی هر نیرو پس از آنکه موفقیت بدست آورد و بر سایر نیروها غلبه یافت ، بخودی خود یك نیروی اخلاقی و بر حق شمرده می شود : **(الحق لمن غلب)** وهمان حصول موفقیت دلیل بر حقیت آن است (مشابه **عقیدهٔ ماکیاولی**) .

(۱۵) ژنی پیشوا و نبوغ ملی: فاشیسم معتقد به نبوغ پیشوا و نبوغ ملی است .

(۱٦) سیستم یك حزبی: فاشیسم معتقد بلزوم وجود یك حزب است نه بیشتر . احزاب دیگر باید عموماً از میان بروند .

(۱۷) روابط جنسی زن ومرد ولزوم کنترل ازدواج واصلاح نژاد ، هیتلر مشغول تهیه نقشهٔ مبسوطی برای اصلاح و رفورم روابط جنسی و کنترل ازدواج وروابط زن ومرد واصلاح نژاد بود ، واجرای قسمتی از مرام خود را هم در این رشته آغاز نمود ولی موفق بتکمیل آن نشد وجنگ جهانی مانع ازاجرای کامل آن گردید . هدف وی در اجرای این نقشه ، اصلاح و خالص نمودن نژاد ژرمن بود و میخواست بوسیلهٔ دخالت دولت درجفت گیری وانتخاب ازدواج ومداخله درروابط زن ومرد ، نژادی سالم وقوی (مانند اسپارت قدیم) بوجود آورد ونسل نژاد های ضعیف و بیمار را بوسائل علمی (یعنی خنثی کردن نطفه ها بوسیلهٔ تلقیح) براندازد چنانچه نطفهٔ عدهٔ کثیری از زنان و مردان

مبتلا به بیماریهای آمیزشی یا کسانی را که نژاد و نسب ژرمنیك آنها مشکوك بوده و یا ضعیف بودند بوسیلهٔ پزشکان مخصوص عقیم گردید بطوریکه دو جنس قادر بجمع آمدن با یکدیگر باشند ولی نسلی از ایشان بوجود نیاید و نیز درتهیهٔ نژاد مصنوعی (یعنی برحسب انتخاب انسب وجمع‌آوردن قوی‌ترین وسالم‌ترین مردان وزنان با یکدیگر و گرفتن فرزند از ایشان) اقدام نمود .

(۱۸) سندیکالیسم ودولت کورپوراتیف ؛ موسولینی قسمتی از مرام سندیکالیسم را پذیرفته و اجرا نمود و فرضیهٔ دولت کورپوراتیف را وضع کرد یعنی همکاری کامل کارگران با صاحبان‌کارخانه که هدف ایشان منحصراً ازدیاد محصول ملی ومواد تولیدی باشد .

(رجوع‌شود به‌**توتالیتازیانیسم، نازیسم،امپریالیسم،میلیتاریسم، ناسیونالیسم ، دسپوتیسم ، اتوکراسی واتوریتاریانیسم**)

۱۱۷ - فاکسیونالیسم

Factionalism

فاکسیون بمعنی حزب است واین اصطلاح (فکشن) را جورج واشنگتن درآغازاستقلال آمریکا بجای **پارتی** (حزب) استعمال‌میکرد. فاکسیونالیسم یعنی حزب پرستی وعقیده بلزوم وجود احزاب‌سیاسی و اتکاء دولت و حکومت با احزاب عامه که آنرا سیستم حزبی (**پارتی سیستم**) نیز مینامند . در یونان قدیم نیز در دورهٔ دموکراسی ، آتن به احزاب عامهٔ حوزهٔ نفوذ خود اتکاء داشت ، یعنی فاکسیونالیسم رایج بود . فاکسیونالیسم در دموکراسیهای غربی امروز جزء ذاتی حکومت دموکراسی و پارلمانی شمرده میشود در حالیکه فاشیسم و

کمونیسم کـه سیستم آنها سیستم یك حزبی است نه تعدد احـزاب ، فاکسیونالیسم را مردود میدانند .

فرق **پلورالیسم** یا فاکسیونالیسم آن است که اصطلاح اولی عمومیت داشته وشامل عقیدهٔ بلزوم تعددجمعیت‌ها وانجمن‌ها ازهرقبیل اعم از مذهبی و فرهنگی و علمی و سیاسی واقتصادی میباشد درحالیکه فاکسیونالیسم تنها مربوط بتعداد احزاب سیاسی است در انگلیس و آمریکا که **سیستم‌دوحزبی** معمول‌است یعنی دوحزب بسیار قوی وجود دارد و بقیهٔ احزاب باوجودآزادی عمل ، ضعیف میباشند فاکسیونالیسم هم ضعیف یامتوسط است. ولی درفرانسه که احزاب‌قوی متعددمیباشندو **سیستم چند حزبی** معمول‌است‌رواج فاکسیونالیسم‌درحداعلاقراردارد.

۱۱۸ - فاناتیسم ، فاناتیکیسم

Fanat!sme Fanaticism

فاناتیك بمعنی شخص متعصب و **فاناتیسم** یا فاناتیکیسم بمعنی اعتقاد تعصب‌آمیز و تابع تعصب است از هرنوع که باشد اعم از عقاید مذهبی یاسیاسی یااجتماعی یااخلاقی یا اقتصادی بعقیدهٔ عموم فلاسفه ، تعصب درمسائلی که‌محتاج‌بتعقل واندیشه می‌باشد بهیچوجه مارابکشف حقایق هدایت نمیکند ومانع استدلال ومنطق وسنجش موضوع‌میگردد شخص‌متعصب هیچ چاره‌ای‌ندارد جزآنکه بازورعقیدهٔ خودرابدیگری تحمیل کند ودماغ متعصب نیزحالت جمود و رکود و وقوف داشته‌فکر جدید یاهرنوع اصلاح وتعبیری درفکرسابق‌خودرا نمی‌پذیردبنابراین فاناتیسم درنقطهٔ مقابل فلسفه قرار دارد ، زیرا فلسفه عبارت ازعلم‌تعقل وبکارانداختن‌فکروعقل ومحصول‌مباحثه‌است.فاناتیسم‌عبارةاخرای‌تعبد

والزام واجبار است درقبول یا حفظ یك فکر .

فاناتیسم انحصار بمسائل مذهبی نداشته در سیاست نیز احزاب فاناتیك زیاد شده‌اند واین اصطلاح ازقدیم تاکنون همین مورداستعمال را داشته وحفظ کرده است .

۱۱۹ - فئودالیسم

Feudalism

فئودالیسم عنوان یك‌سازمان بزرگ اجتماعی واقتصادی وسیاسی است که در بسیاری از نقاط اروپا و خاوردور وهم خاورمیانه درقرون وسطی ، قبل از ظهور و تشکیل دولتهای ملی جدید (که در قرون ۱٦ و ۱۷ آغاز شد) بوجودآمد . خصائص عمدۀ این سیستم عبارت بود از اینکه هرقسمت بزرگ از اراضی کشور بنام املاك در تصرف یکی از اشراف بنام فئودال بود که از طرف شاه به‌آنها واگذار شده و اشراف نیزآنها را بمستأجرین اجاره میدادند و اشراف یا نمایندگان آنها در حوزۀاملاك خود نسبت به‌رعایا وکشاورزان ساکنین آن‌منطقه‌اختیارات قضائی وحکومتی‌ومالی وسیاسی داشتند به ازاء این واگذاری، اشراف وظائفی‌را باید دربرابر پادشاه انجام دهند، ازجمله آنکه عده‌ای‌سرباز یا تفنگچی از املاك خود تحت سلاح آورده برای خدمت بشاه حاضر داشته باشند . اشراف در برابر رعایا متعهد بودندکه آنها را در برابر خطرات خارج از حوزۀ املاك نیز حفظ نمایند . فئودالها در حقیقت یك نوع استقلال در امور خود داشتند . و بدیهی است که در ادوار فئودالیسم ، حکومت مرکزی و پادشاه ضعیف بوده و غالباً اسمی بیش

نبودند. درزمان حاضر هر گاه اصطلاح فئودالیسم بکشوری اطلاق شود مفهومی ضعیفتر از سابق داشته و مقصود این است که عده‌ای از اشراف ومالکین، املاکی را مالك میباشند ورعایای ایشان یا از حقوق سیاسی محروم هستند و یا بمقداری قلیل و ضعیف از حقوق سیاسی و کشوری خود میتوانند بهره‌مند شوند .

۱۲۰ - فورمالیسم

Formalism

فورمالیسم بمعنی ظاهر پرستی و توجه بیش از اندازه بظواهر و صور امور بشکل ظاهری آنها، یا اعتقاد افراطی به حفظ ظاهر درامور مذهبی یا سیاسی یا اجتماعی یا کارهای اداری است. چنانچه **فورمالیته** که همین مفهوم را دارد درامورادارات دولتی زیاد استعمال میشود ولی اصطلاح'فورمالیسم بیشتر در مورد عبادات مذهبی وحیات اجتماعی بکار رفته است .

۱۲۱ - فیزیوکراسی

Physiocratcy

عده‌ای‌ازطرفداران **اوتیلیته** (یوتیلیتاریانیسم‌یامسلك‌سودجوئی) در فرانسهٔ قرن ۱۸ که مسائلی را برعقیدهٔ به سودجوئی و فلسفهٔ مفیدیب افزودند به **فیزیوکراتها** معروف شدند و مرام ایشان را **فیزیوکراسی** خواندند . در رأس ایشان **فرانسواکوئسنی**[1] پزشك و عالم اقتصادی فرانسه که این مرام را متشکل نموده چند کتاب دراین

(۱) Francois Quesnay (۱۶۹۴ - ۱۷۷٤)

زمینه برشتهٔ تحریر درآورد .

خلاصهٔ عقاید این فرقه چنین بود که صحیح است که لذت و درد سرچشمهٔ کلیهٔ اعمال آدمی‌است ورعایت منافع شخصی ، قانون هرجامعهٔ نیك محسوب میشود ، اما دخالت در آن ، وظیفهٔ قوهٔ مقننه نبوده‌ومقننه باید از دخالت دروضع قوانین‌اقتصادی خودداری‌نماید، زیرا هرفرد، خود بهترین قاضی منافع خویش میباشد . ایجاد محدودیتها نسبت بمجاهده و ابتکار فرد باید بحد اقل تقلیل داده شود . قوانین طبیعی اقتصادی بخودی خود وجوددارند وبنحو طبیعی آنچه را که شایسته‌است بجا میآورند .»

قانون طبیعت را چنین معنی کردند که عبارت است از « عدم دخالت دولت و مقننه در امور اقتصادی و واگذاشتن آن بطبیعت » در حالیکه سالفین‌آنرا چنین تعریف میکردند که عبارت است از « ایجاد موازینی برای عدالت‌واستدلال صحیح .»

این‌قسمت ازمرام فیزیو کراسی‌درحقیقت مرادف‌باهمان‌اصطلاح **لسه‌فر** امروز است .

دیگر آنکه معتقد بودند که «چون تمول وثروت ازطبیعت یعنی بوسیلهٔ کشاورزی و هم از معادن حاصل میشود ، لذا باید مالیات بر کشاورزی موقوف شود ومالیات ازخاك گرفته شود .»

طرز توزیع ثروت را نیز کوئسنی شرح داده وعقیدهٔ وی مقدمهٔ مرام‌کاپیتالیسم است. **آدم اسمیت** انگلیسی مرام‌فیزیو کراتهارا مورد انتقاد قرار داده است . (رجوع شود به **لسه‌فر**)

۱۲۲ - فیلانتروپیست

Philantropist

فیلانتروپ بمعنی افراد انسان دوست و خوشبین به نوع بشر و **فیلانتروپیست** بمفهوم بشردوستی استعمال‌شده‌معادل است با **هیومنیسم** و **هیومنی تاریان** (رجوع شود به **هیومینسم**).

۱۲۳ - قرارداد اجتماعی (فرضیهٔ...)

(کنتراصیوسیال)

Social Contract

اززمان قدیم این مسئله در میان فلاسفه موردبحث بود که مجوز وجود و بقای‌حکومت ودولت‌چیست؟ آیاوجود دولت حقی است‌آسمانی و الهی یاطبیعی ، و یا آنکه نتیجهٔ قرارداد یا کنتراتی است بین مردم یا زمامداریازمامداران، یا با قانون، طبق این‌فرضیه، دولت‌نتیجهٔ رضایت آزاد افراد به‌تفویض‌حکومت‌خودبزمامدارودولت ودرحکم قراردادی است مشروط بین‌آندو که زمامدار و دولت حکومت کند بشرط آنکه رعایت حقوق مردم را بنماید وخیرجامعه را درنظرداشته باشد وقدرت زمامدار ودولت محدود است . طبق این فرضیه، چون قرارداد مشروط است ، بالطبع قابل فسخ و نسخ است و زمامداری، امری‌مسلم وابدی و بلاشرط نخواهدبود. یعنی هروقت زمامدار یادولت‌ازانجام‌وظائف‌خود ورعایت شرائط‌قرارداد کوتاهی کنند میتوان زمامدار یا دولت‌را ساقط نمود وحق زمامداری را بدیگری مفوض کرد. البته در کیفیت شرائط

این قرارداد وحدود آن فلاسفهٔ سابق عقاید مختلف ابراز داشته‌اند .

فهرست مختصری از سیر عقاید مربوط بفرضیهٔ قرار داد اجتماعی در باختر زمین از ازمنهٔ قدیم تا قرن ۱۹

(۱) واضعین اولیهٔ این فلسفه سوفسطائیان یونان قدیم (قرن ۵ و ٤ ق م) مانند **پروتاگوراس وگورگیاس** بوده که گفتند « دولت نتیجهٔ حصول توافق بین مردم است **باقوانین** و آن قوانین را مردم بمیل خود وضع نموده و طبق آن ، دولت را بوجود آورده‌اند . **سقراط** نیز معتقد به قرارداد اجتماعی ضمنی است که اتباع کشور با رضایت خود وضع کرده‌اند .

(۲) قرون ۴ و ۳ ق م: اپیکوریانها بطریق ضمنی این عقیده را پذیرفته واز سایر نکات و عقاید فلسفی آنها استنباط میشود .

(۳) قرون اول ق م : سیسرون فیلسوف رومی نیز بطریق ضمنی آنجا که ازحقوق وقانون سخن بمیان آورده است میگوید :

«حقوق وقانون برای سلامتی و حفظ اتباع جامعه وضع شده و هر کس که مقررات غیرعادلانه برای ملل وضع نماید **اقوال و پیمانهای** خود را شکسته است.» و نیز در بحث خود درباب حقوق الهی (که سیسرون آنراحقوق طبیعی مینامد) اطاعت تبعه را نسبت بحقوق دولت **مشروط** میشمارد نه **مطلق** .

(۴) قرن ۵ ب م : سن اگوستن گوید : « تبعیت از حکم دولت تازمانی صحیح است که دخالت وتحمیل درامرمذهب نکرده وگرنه باید ازحکم دولت سرپیچی کرد .»

(۵) قرن۱۷ب م:(الف) توماس هابس انگلیسی گوید : «صحیح است که دولت طبق قرارداد اجتماعی بین مردم ودولت بوجود آمده ولی

این قرارداد یکطرفی‌است وغیرقابل فسخ ازطرف مردم، و همینقدر که مردم یکمرتبه حق حکومت را بدولت وا گذاشتند دیگر حق فسخ آنرا ندارند.»

(ب) هالیفاکس انگلیسی گوید: «ملت‌خالق‌حکومت وحکومت برپایهٔ رضایت مردم بناشده .»

(ج) جان لاك انگلیسی گوید : قرارداد اجتماعی و سیاسی دو طرفی ومتقابل است نه یکطرفی ومشروط .»

(۶) قرن۱۸ ب م : (الف) مونتسکیو فرانسوی نیز معتقد به قرارداد اجتماعی دوطرفی ومتقابل است .

(ب) روسوفرانسوی این‌موضوع را بهتروبیشتر از سالفین خود تشریح و تحلیل کرده و کتابی مبسوط تحت همین عنوان «قرارداد اجتماعی» برشتهٔ تحریر آورده که شهرت جهانی دارد .

(ج) ادموند برك انگلیسی می گوید«قرارداد اجتماعی ممکن است از لحاظ تاریخی فرضی صحیح باشد ولی قابل شکستن و فسخ نیست .

(د) دیویدهیوم انگلیسی فرضیهٔ قرار داد اجتماعی را بواسطهٔ وضع تئوری «لزوم وفاداری سیاسی تبعه بمنظور حفظ نظم» ضعیف کرده است .

(۷) قرن ۱۹ : جرمی‌بنتهام فرضیهٔ قرار داد اجتماعی را رد کرده است .

۱۲۴ - کاپیتالیسم
Capitalism

کاپیتالیسم یعنی سیستم سرمایه داری ، وآن عبارت از یك سیستم

اقتصادی است که در آن ، وسائل‌عمدهٔ تولید بواسطهٔ سرمایه‌های شخصی فراهم شده و بمالکیت شخصی صاحبان سرمایه باقی میماند . اموراداره و گردانیدن دستگاه تولیدی نیز در اختیار مالکین کارخانجات است که کارگران‌را بعنوان روزمزد اجیر کرده بکارمیگمارند وکارخانجات مختلف تولید کنندهٔ متاع واحد نیز در تولید اجناس و فروش آن بمنظور جلب منافع بایکدیگر رقابت میورزند وگاهی نیزممکن‌است بنفع خویش‌وبضررمصرف کنندگان بایکدیگرمتحد شده قیمت‌اجناس را بالا ببرند .

این‌اصطلاح اززمان ظهور فرضیهٔ کمونیسم جدید زیاد شایع‌شده ونویسندگان وفلاسفهٔ کمونیسم این‌سیستم‌را موزد حملهٔ شدید قرارداده اساس عقاید خودرا برلزوم تخریب واز میان بردن سیستم‌سرمایه‌داری قرار دادند . (رجوع شود به **کمونیسم** ، **لنینیسم** و **استالینیسم**).

۱۲۵ - کاتاکلیسم

Cataclyism

کاتاکلیسم بمعنی‌طوفان جهانی و زیر وزبر شدن اوضاع زمین و هرحادثه یاواقعه‌ای که اوضاع‌زمین یادستگاه جهان بشری‌را واژگون سازد . اصل اصطلاح برای نزول بلاهای بزرگ و طغیانهای شدید و عظیم و وسیعی استعمال شده که اوضاع عادی طبیعت را در سطح کرهٔ زمین دیگرگون سازد ولی‌بعداً در حوادث سیاسی نیزبهمین مفهوم‌بکار رفته است .

۱۲۶ - کار و کارگر (فرضیهٔ ...)

(رجوع شود به « فرضیهٔ ارزش و کار »)

۱۲۷ - کاسموپولیتانیسم

Cosmopolitanism

نام فلسفه یاطریقی از زندگی است که ایدالها وافکار و عقاید و مؤسسات ملل و اقوام دیگررا هم علاوه بر ایدالها و مؤسسات ملی خود محترم شمرده وسعی دارد آنها را باحسن تفاهم درك کند وبا آن مدارا نماید وآنرا تحمل کند. باتمسك شدید بعقاید و رسوم محلی یا ملی و میهن‌پرستی تنگ‌نظروسخت گیر وافراطی یا شووی‌نیسم مخالف‌است. معتقد بتعمیم ارزشها و معتقدات سیاسی و فرهنگی به حوزه‌های وسیعتر ازحوزهٔ ملی بلکه بهمه جهان است. کاسموپولیتانیست معمولاً همه‌جهان را میهن خود پنداشته مردم جهان‌را با یکدیگر برادر میدانند و حامی اصل‌وحدت‌جهان‌استوازاین‌حیث‌تقریباً مرادف‌میشود باانترناسیونالیسم (رجوع شود به انترناسیونالیسم)

۱۲۸ - کالوینیسم

Calvinism

نام فلسفه و مکتب سیاسی و مذهبی منسوب به ژان کالوین [۱]

(۱) Jean Calvin (۱۵۰۹ - ۱۵٦۵)

تئولوژیست ورفورمر فرانسوی درقرن ۱٦ که در ۱٥٤۱ وی را برای اصلاحات مذهبی بژنودعوت نمودند ودرآنجا نیز اصلاحاتی انجام‌داد وانضباطی بسیار شدید درکلیسای ژنو برقرار کرد . عقاید کالوین بعداً به هلند واسکاتلند وآمریکا و نقاط دیگرنیز سرایت کرده ولی درنقاط دیگر ، شکل دیگر بخودگرفت که غالباً با نظر اصلی کالوین تفاوت داشت و همین تغییر شکل کالوینیسم بیشتر اهمیت سیاسی یافته و باعث شهرت آن گردید . شکل اولیه و اصلی کالوینیسم ، مقاومت در برابر زمامداران سیاسی‌را مردود دانسته‌وفاقد عنصر آزادیخواهی(لیبرالیسم) ومشروطه طلبی واصول حکومت نمایندگی بود و هرجا که کالوینیسم محیطی آزاد برای نمو داشت تشکیل یك حکومت **تئوکراسی** داد که نوعی **الیگارشی** (یا حکومت عدهٔ معدود متنفذ) بود که در نتیجهٔ اتحاد کشیشان با طبقهٔ متوسط اعلا یا محترمین بوجود آمده و تودهٔ مردم در آن حکومت شرکتی نداشتند و بطور کلی حکومتی بود غیر آزادیخواه وزورگو وارتجاعی. حکومت خودکالوین درژنو وحکومت **پیوریتانها** درایالت **ماساشوستس** آمریکا که ازمتفرعات‌کالوینیسم‌بود نیزهمین خاصیت را داشت . اما کلیساهای کالوینیست درهلند واسکاتلند وسایرنقاط آمریکا بالعکس‌وسیلهٔ عمدهٔ نشرفرضیهٔ حق‌مقاومت وتجویز آن دراروپای غربی وآمریکا گردیدند .

کالوین نیزمانند **لوتر** معتقد به اطاعت کورکورانهٔ افراد مردم از دولت بود ولی این قسمت از تأکیدات وی در کالوینیسم تعقیب‌نشد. دیگرآنکه‌کالوین معتقد به‌انتخاب بوده و درعین حال بتقدیرهم عقیده داشت یعنی‌هم معتقد به فلسفهٔ اختیاراست وهم به‌جبر درحالی که ایندو بایکدیگر تضاد داشتند .

کالوینیسم دراسکاتلند اصول حکومت نمایندگی را بطریق خاص بموقع اجرا گذاشت که از لحاظ سیاسی خالی از اهمیت نبود اما کالوینیسم بطور کلی تکیه بسلطنت نداشت و تمایلی باین امر نشان نداد. کالوین معتقد بود که قدرت سیاسی باید مؤید قدرت روحانی باشد ولی برای اتوریتهٔ روحانی نسبت به اتوریتهٔ جسمانی تفوق قائل بود.

پایهٔ افکار سیاسی و اجتماعی کالوین رویهمرفته جنبهٔ اشرافی (اریستوکراسیك) داشت.

درفرانسه غالباً دو اصطلاح کالوینیست و**ژزوویت** دو نام برای یك مسلك جلوه میکرد وهر دو را یك چیز میدانستند زیرا هر دو مسلك طرفدار استقلال اتوریتهٔ روحانی و بکار بردن قدرت دنیوی برای مؤثر ساختن قضاوت کلیسا درباب ارتودوکس وانضباط اخلاقی بودند[1].

۱۲۹ ـ کانگرگاسیونالیسم

Congregationalism

این فرقهٔ مذهبی که در انگلیس درقرون ۱۵ و ۱۶ ظهور کرد و آنها را فرقهٔ مستقلین (اندپاندانت)[2] نیز میخوانند شعبه‌ای بودند از **پیوریتانها** که بتدریج نمو کرده و اهمیت ایشان در سیاست بمراتب بیش ازسایرفرق مذهبی بود.

اینفرقه برخلاف کالوینیسم معتقد بودند که «اصلاح کلیسا بدون توسل بدستگاه سلطنت ودستگاه مذهبی یادستگاه دیگر میسر میباشد.

---

(۱) رجوع شود بتاریخ فلسفهٔ سیاسی بقلم مؤلف جلد۲ صفحات (۴۹۱ـ۴۹۷)

Independents (۲)

هردستهٔ کوچك یا بزرگ ازمسیحیون میتوانند تشکیل یك **کنگرگاسیون** یا گروه را دهند که آن خود یك کلیسای واقعی است و میتواند کشیش خودرا تعیین کرده نوعی‌عبادت یاهرشکل اصلاحی‌را که صلاح میداند برای خود انتخاب کند بدون دخالت یا تصویب مقامات کشوری یا قدرتهای مذهبی . بعلاوه برای‌انجام عبادات مذهبی ، وجود یك‌سلسلهٔ مراتب کشیشی و اسقفی بعنوان رابطه ، ضرورت نداشته و عبادت ، یعنی ارتباط با مسیح و خداوند رابطه نمیخواهد » بنابراین طبق‌عقیدهٔ ایشان کلیسا عبارت میشد ازمجمع داوطلبی و آزاد متشکل از معتقدین همفکر وهم عقیده که کمك مقامات کشوری را لازم ندانسته ومردود می‌شمارد ، مفهوم کلیسا در نظر ایشان عبارت بود از همان گروه یـا کانگرگاسیون ، و گروه را همان کلیسا ، وکلیسا را عین گروه دانستند گروه صورت یك فدراسیون را دارد که حالت‌آن مانندشورا وبمنظور مشاورهٔ در امور است . بدینطریق فرقهٔ مزبور قدمی از عقاید حوزهٔ کلیسای ملی‌فراتر گذاشته مدعی لزوم درجهٔ بیشتری از اغماض مذهبی گردیدند .

و نیز این فرقه تقریباً معتقد به تفکیك‌قدرت سیاسی از قدرت روحانی بودند .

۱۴۰ - کرافت یونیونیسم

Craft - Unionism

کرافت یونیون عنوان نوعی اتحادیهٔ‌کارگری است که مرکب باشد ازکارگرانی که در یك حرفهٔ خاص کارمیکنند و عضویت آن در

انحصار اهل‌همان حرفه‌است ازقبیل‌اتحادیهٔ نجاران یا بناهایا آهنگران و از این قبیل ، برخلاف اتحادیهٔ صنعتی کارگران که عبارت است از اتحادیه‌ای که اعضاء آنرا کارگران درون یك کارخانه تشکیل میدهند کرافت یونیونیسم درآمریکا پایهٔ یکی‌از اتحادیه های بزرگ آمریکا را تشکیل میدهد که به فدراسیون کارگران آمریکا معروف است . درایران نیز همین طریقه سابقاً کم‌وبیش‌معمول بوده وا کنون‌هم‌معمول است که هریك از صاحبان حرفهٔ معین تشکیل اتحادیه میدهند و آنرا صنف اصطلاح میکنند مانند اتحادیه صنف بزاز یا آهنگر یا کتابفروش وامثال آن .

۱۳۱ - کشمکش طبقاتی (فرضیهٔ ...)

(۱) رجوع شود به **اکونومی کلاسیك** که بفرضیهٔ هم آهنگی طبیعی و کشمکش طبقاتی درآنجا اشاره شده .

(۲) این اصطلاح در فلسفه های کمونیسم و مارکسیسم حائز اهمیت‌مخصوص‌میباشدزیرافرضیه‌های‌مزبورقویاًمعتقد بوجود کشمکش طبقاتی بوده و در سیر تاریخ وتحول جامعه ها وتمدنها طبق‌آن فلسفه ، کشمکش طبقاتی نقشی مهم در عهده دارد . بعضی فلسفه های دیگر هم منکروجود کشمکش طبقاتی گشته‌اند .

(رجوع شود به**کمونیسم : مارکسیسم، لنینیسم ، استالینیسم**)

۱۳۲ - کمونیسم

Communism

کمونیسم که‌آنرا بعربی‌وفارسی «**مذهب‌اشتراکی**» نامند اگر

چه فلسفهٔ آن بطوریکه در تاریخچه سیر عقاید مربوط به آن در همین بحث اشاره خواهد شد ریشهٔ بسیار قدیمی دارد ولی این اصطلاح در ثلث آخر قرن ۱۹ بیشتر شایع شده و بخصوص از سال ۱۸٤۰ میلادی ببعد زیاد رواج یافته ریشه این عقیده حتی درافسانه‌های خیلی قدیمی مربوط به «عصر طلائی» ایدالی که طبق آن، همه چیز مشترك و در اختیار عموم قرار داشته است، نیز دیده میشود و آنرا **کمونیسم ایدالی** نامند که مفهوم آن خیلی وسیع بوده محدود به اموراقتصادی و اموال و منابع تولید نیست و حتی شامل اشتراك عمومی در زنان و مسائل جنسی هم میشود.

اما کمونیسم جدید بمفهوم وسیع امروز عبارت است از اعتقاد بلزوم کنترل جامعه (که دولت نمایندهٔ آن است) نسبت به کل حیات اقتصادی اجتماع و بالاخص مالکیت کل مشترك عامه نسبت بوسائل تولیدی مانندکارخانجات صنعتی، ماشین‌ها، راه‌آهن، اراضی، بانکها و غیره. گروه های مسیحی صدر مسیحیت کمونیسم را عملا معمول داشتند. اما اصطلاح کمونیسم بمفهوم اخص که امروز درالسنه وافواه درهمه‌نقاط جهان بکارمیرود عبارت‌است‌از **کمونیسم‌مارکسیسم** (رجوع شود به **مارکسیسم**) که جنبهٔ میلیتاریسم آن مقدم برعقیدهٔ سوسیالیستی قرار گرفته و بیش از هر چیز جنبهٔ میلیتاریست و حالت نظامی دارد یعنی مفهوم آن پیشرفت مرام را بازور وقوهٔ نظامی دربرداشته و معتقد به حفظ رژیم کمونیسم بقوهٔ نظامی و حفظ حالت نظامی است. مظهر کمونیست معاصر، کمونیسم روسیه شوروی است که آئین کارل‌مارکس را بصورت یك سلاح مؤثر سیاسی در آورده. پیشوایان معروف این فلسفه در زمان معاصر عبارتند از مارکس، انگلس، و. لنین. و

بزرگترین قهرمـان آن در مرحله اجرا و عمل ، استالین شمرده میشود .

امروز در متجاوز از پنجاه کشور از کشورهای جهان احزابی بنام احزاب کمونیست بدرجات مختلف قوت وضعفوجود دارند که از همان افکار مارکس پیروی میکنند و هدف ایشان بدستآوردن قدرت سیاسی و ایجاد سیستم سوسیالیستی طبق نمونه روسیه شوروی است ، در بعضی از کشورها نیز وجود احزاب و تشکیلات کمونیستی طبق‌قوانین موضوعه مقننه تحریم‌وممنوع گردیده . احزاب کمونیستی این کشورها معمولا باتشکیلاتی‌ارتباط دارند که جنبهٔ بین‌المللی‌دارد وبنام **کمینترن** (مخفف از **کمونیسم انترناسیونال** یعنی کمونیسم بین‌المللی) نامیده شده از مسکو اداره میشود ، وچون چند مرتبه تعطیل شده و بار دیگر تأسیس گردیده معمولا ادوار مختلف آنرا انترناسیونال اول و دوم و سوم اصطلاح کنند . سومین انترناسیونال در سال ۱۹۱۹ بوجودآمد و هدف آن ایجاد یك جنبش کمونیستی در تمام کشورهای جهان بود . دربرابر کمونیسم انترناسیونال ،**کمونیسم اوولوسیونیست**(کمونیسم تکاملی) وجود دارد که احزاب سوسیال دموکرات اروپائی و حزب کارگر انگلیس بدان تعلق دارند . دفتر مرکزی کمینترن درمسکو قرار داشت ودرسال۱۹۴۳ بسبب‌اینکه معتقد شدند که وجودآن مانعی درطریق جنگ با آلمان است که کشورهای کمونیست و کشورهای دموکراسی‌غربی‌مشترکاً درآن وارد بودند ،آنرا منحل کردند واین عمل بیشتر بخاطرجلب رضایت و مساعدت انگلیس وآمریکا بود تا از طرف‌روسیه‌اطمینان حاصل کنند که‌تبلیغات کمونیستی‌را درآن کشورها وسایر کشورهای غیر کمونیست موقوف خواهد کرد . اما قدرمسلم آن

است که احزاب کمونیست کشورهای غیر کمونیست جهان از مسکو الهام میگیرند و آنرا «خط مشی حزبی» نام میگذارند . بعد از لنین ، و در هنگام تسلط استالین ، کمونیست ها کشور های غیر کمونیست بعنوان مقاصد تاکتیکی تبعیت از روش وعقاید استالین نموده شعار مهم کمونیسم مارکسی یعنی **«انقلاب جهانی»** را از برنامهٔ خود حذف کرده ، روش‌خودرا آن قرار دادند که بااحزاب دیگر در تشکیل‌دولت شرکت نمایند ، وبتدریج پستهای وزارت وسایر پستهای حساس‌ومهم را اشغال نموده ازاینطریق حکومت را در هر کشور در دست گیرند نه ازطریق‌انقلاب وطغیان وهمچنین‌به‌نفوذ فرهنگی‌وتبلیغ جوانان ورخنه در افکار شاگردان آموزشگاه ها و دانشگاهها اهمیت بسیار دادند. کمونیستها معتقدند که بالاخره درهمه‌جابقدرت خواهند رسید وطبق نمونه و روش روسیهٔ شوروی ایجاد دیکتاتوری نموده سیستم سوسیالیسم مارکسی‌را برقرارخواهند کرد .

پس‌ازدرگذشت استالین‌درماه مارس ۱۹۵۳ که بترتیب**مالنکوف** و**بولگانین** و **خروشچف** جانشین وی گشتند تحولاتی عظیم دردستگاه حکومت شوروی و حزب کمونیست و هم ایدئولوژیهای شدید و سخت دورهٔ استالین بوجودآمد و رژیم کمونیسم راه ملایمت و سازش را پیش گرفت و اصل «همزیستی مسالمت‌آمیز» (با رژیم های دموکراسی و کاپیتالیسم باختری) را که استالین در سالهای آخرعمرخود تنها در این صحبت میکرد خروشچف بموقع عمل گذاشت . این‌شیوه باعث خشم و عدم رضایت اولیاء کمونیسم‌جوان وتازه پا گرفتهٔ چین کمونیسم گردید وشکافی در اردوگاه کمونیسم بوجود آورده درسالهای ۱۹۶۳ و ۱۹٦٤

مبارزهٔ قلمی ایدئولوژیك شوروی و چین کمونیسم و حملات آنها به یکدیگر و رد یکدیگر باوج خود رسید. چین همچنان طرفدار سیستم و روش استالین بود وشوروی رژیم استالین را مردود و منحرف و مضر شناخت واین کشمکش همچنان ادامه دارد اماسایر کشورهای کمونیستی اکثر آنها (کشورهای بالکان) طرفدار شوروی هستند. در اصلاحات ایدئولوژیکی تازه شوری اصل «دیکتاتوری برولتاریا» را مناسب زمان امروز ندانسته اینرا ازتاکتیك وبرنامه حزب کمونیسم حذف کرده اند همچنین سایر مراحل میل به کمونیسم را که مارکس و انگلس و لنین بدان معتقد بوده اندلازم نمیشمارند ومعتقدند که بتدریج تمام کشورهای کاپیتالیسم ابتدا به سوسیالیست وبعد به کمونیست مبدل خواهند شد.

اینك ذیلاخلاصهٔ تاریخچهٔسیر عقاید سوسیالیستی و کمونیستی را درمغرب زمین از ازمنهٔ قدیم تاقرن ۱۹ برای سهولت مراجعه ذکر می کنیم:

فهرست مختصری از سیر عقاید سوسیالیستی و کمونیستی در باختر زمین ازازمنهٔ قدیم تاقرن ۱۹

(۱) درتاریخ مسطور مغرب زمین، اولین نطفه این فکر را درعقاید فلاسفهٔ **سوفیست** (سوفسطائیان قرن پنجم قبل ازمیلاد) مانند **انتیفون**، **تراسی ماکوس**، **وگورگیاس** مشاهده میکنیم. مثلا تراسی ماکوس در تعریف **عدالت** بطریق طعنه گوید که عبارت است از منافع اقویا زیرا در هر کشور، طبقهٔ حاکمه قوانینی وضع می کنند که بمنافع

خودشان باشد » .

(۲) فرضیهٔ کمونیسم **افلاطون** (قرن٤ قبل‌ازمیلاد) واصرار وی درالغای اصل مالکیت وازدواج درمیان مأمورین و مستخدمین دولت و لشکریان که در کتاب جمهوری وی آمده است .

(۳) درعقاید **اپیکور** وتابعین او (قرن ٤ و۳ ق.م.) نیز نطفهٔ این فکر دیده میشود .

(۴) فلسفهٔ **شکاکین** بنحو صریح و روشن حاوی فلسفهٔ قدیمی و خامی است ازفلسفهٔ پرولتاریا یا چیزی مشابه آن (حکومت طبقهٔ فقرا) وتعلیمات ایشان بیشتر خطاب بفقرا وبرای ایشان بوده ،کلیهٔ قوانین‌و-مقررات موضوعه و رسوم و قراردادها و مسائل **کنوانسیونل** را تخطئه وتحقیر میکردند .

(۵) فلسفهٔ کلبیون که پیشوایان ایشان **انتیس تن** و **دیوژن** در کتب تعلیمات خود که از میان رفته ، طبق تحقق و عقیدهٔ محققین فلسفهٔ سیاسی نقشهٔ یك نوع کمونیسم ایده‌الیزه را طرح کرده‌اند که درآن اموال و ازدواج وحکومت هرسه الغا شده و ناپدید می گردد .

(٦) درفلسفهٔ **رواقیون** یونانی وهم‌رواقیون رومی. درقرون بعد از میلاد فکرعدم موافقت یا لااقل عدم رضایت ازتملك اموال درعقیده واصرارایشان بمساوات وبرابری وبرادری تمام‌مردم‌جهان بایکدیگر وهم درفلسفهٔ مادی ایشان جلوه گری میکند .

(۷)ـ فلاسفهٔ رومی(قرون ٤ و٥ بعد ازمیلاد) که **سن اگوستن** شاید بهترین معرف فلسفهٔ ایشان باشد این فکررا بصورت تحقیر دولت و رد وتحقیر قوانین بشری و در توصیف عدالت آسمانی‌وتخطئه‌عدالت

انسانی نمایش میدهند فردرا محکوم به‌اطاعت مطلق ازدولت ندانسته، عدالت قانون بشری را مادون عدالت آسمانی و الهی قرار میدهند.

(۸) فلاسفهٔ آغاز مسیحیت وفلاسفهٔ مذهبی مسیحی قرون وسطی موسوم به اسکالستیك به تبعیت از همان اصل موضوعهٔ مذهب مسیح که اموال را بدرجهٔ اشد تحقیر نموده وآنرا ریشهٔ فساد عالم ومایهٔ شرارت جامعهٔ بشری دانسته، گفتند که «مالکیت عامه طریقهٔ کامل‌تری است برای‌زندگی ازتملك شخصی، وتملك شخصی طبیعی‌نبوده **نتیجهٔ‌شرارت انسان است**. دیگرآنکه‌سیستم‌مزدگرفتن وکار کردن سبب‌فقرتوده‌ها شده زیرا بوسیلهٔ رنج وزحمت خود بقدرتی که‌آنها را بنده ساخته است کمك‌می کنند ومیتوان حداکثر بدبختی‌ها وشرارت انسانی‌را ازطریق لغو مالکیت وبخصوص لغومالکیت زمین ازمیان برد.»

(۹) این فکر ازمسیحیت به اسلام نیز وارد گشته چنانچه اسلام نیز **اموال و اولاد** را مایهٔ فتنه وفساد دانسته‌است (اناموالکم واولاد-کم‌فتنه).

(۱۰) و نیز همین فکر بود که در آغاز قرن شانزدهم میلادی منتهی بظهور **انابپتیسم یاکمونیسم مسیحی** درآلمان و سویس وهلند و مراوی گردید وبعد بنقاط دیگر سرایت کرده وحتی بآمریکا رفت. فلسفهٔ این فرقه که شامل عقاید سوسیالیستی و کمونیستی بود اطاعت از دولت را عملی اهرمنی وشیطانی ومردود دانسته، طرفدارالغاء دواصل مالکیت وازدواج وهم حامی لغو قوانین موجود گردید.

(۱۱) در قرن ۱٦ و۱۷ مبارزهٔ پروتستانها با قدرت مطلقه عاری ازاین فکرنبوده باسیر وجریان مزبور بی‌ارتباط نبود.

ماکیاولی و ژان‌بودن نیز معتقد بتعدیل در تقسیم ثروت بوده ولی هیچکدام را در اصطلاح امروز سوسیالیست نمیخوانند زیرا توجه سوسیالیسم نوین بیشتر معطوف به کنترل اقتصاد است از طرف دولت .

(۱۲) درانگلستان که درقرون جدیده زودتر ازسایر نقاط اروپا کانون انقلاب فکری واقع شده ، این فکر درقرون۱۷ بچند صورت و بنحوی شدید و آشکار بنام نهضت های دموکراتیك و سوسیالیسم و کمونیسم افراطی خودنمائی کرد : (**الف**) حزب **لولرز** به قیادت **اوورتون** و **لیل برن** که آنها را **دموکراتیك لیبرال** گویند معتقد شدند به **اصل مساوات وهم‌سطح قراردادن مردم عوام با اشراف** (لاردها) ورفع اختلافات اجتماعی ومقامات سیاسی و اختلاف اموال .

(ب)حزب‌دیگرز یالولرزهای صنفی که‌آنهارااولین کمونیست‌های یوتوپیان قرون‌جدیده گوینده‌بقیادت **جرارد وینستانلی** که‌اولین فلسفهٔ اجتماعی پرولتاریائی را در قرون جدیده وضع کرده گفتند **اصلاحات سیاسی بدون‌رفع عدم‌تساویهای اقتصادی،عمل‌مصنوعی وسطحی است** وقویاً معتقد بودند بلزوم لغو مالکیت اراضی .

جیمز هارینگتون پیشوای جمهوریخواهان انگلیس نیز عقیدهٔ فوق را داشت .

(۱۳) جان استوارت‌میل فیلسوف انگلیسی خود را سوسیالیست دانسته و صریحاً طرفدار سوسیالیسم اعلام نموده ولی در تاریخ فلسفهٔ سیاسی اورا **سوسیالیست ایدآلیست** می‌خوانند در برابر مارکس که اورا **سوسیالیست ماتریالیست** می‌شمارند .

(۱۴) البته نطفهٔ این‌فکر درفلسفه‌های ضد استبدادی وضدقدرت

مطلقه در فرانسهٔ قبل از انقلاب و درعقاید فلاسفهٔ قرن ۱۸ اروپا مانند **ولتر**و**روسو** و **مونتسکیو** نیز دیده میشود .

(۱۵) درقرن ۱۸ بحث در اقتصادیات و تحلیل مسائل اقتصادی وارد میدان فلسفهٔ سیاسی میشود که در بیان عقاید آدم اسمیت و سایر فلاسفهٔ اقتصادی بدان اشاره شده .

(۱۶) در قرون ۱۹! و۲۰ **کارل‌مارکس**، **فردریك‌انگلس**، **لیپ نخت** ،**کائوتسکی**، **لنین**، **استالین** و**تروتسکی** این‌فلسفه‌را بشکل‌نوین متشکل نموده مکتب کمونیسم جدید را بوجودآوردند (رجوع شود به **مارکسیسم** ، **لنینیسم** ، **استالینیسم** ، **تروتسکی‌ایسم** و**سوسیالیسم**)

۱۴۴ ـ کمیته‌ایسم دموکراتیك

Democratie Comiteism

این اصطلاح را ظاهراً لنین وضع نموده و مکرر در تحریرات خود بکار میبرد . تروتسکی و سایر نویسندگان کمونیست نیز آنرا استعمال کرد مقصود ازآن کمیسیون‌بازیهای‌معمول دررژیم دموکراسی است که باعث کندی جریان امور و تعویق درانجام‌کارهای لازم میشود و همین روش کمیسیون بازی را لنین یکی از نقاط ضعف دموکراسی دانسته وبدان حمله کرده است .

۱۴۴ ـ کمینترن (کمونیست انترناسیونال)

عنوان بین‌المللی سوم (مجمع کمونیست بین‌المللی سوم) است

که لنین در سپتامبر ۱۹۱۵ در کنگرهٔ حزب سوسیالیست بین‌المللی اساس آنرا گذاشت و بدان درقسمت کمونیسم درهمین کتاب اشاره شده (رجوع شود به کمونیسم).

۱۳۵ - کنترووِرسیسم

Controversisme , Controvesialism

عنوان گروهی از روشنفکران آغاز قرون وسطی است که کار ایشان مناظره و بحث و مشاجرهٔ لفظی و منطقی درباب رابطهٔ دولت با کلیسا بود، ولی هدف انقلابی نداشتند وبعداً این فکررامتوجه اتورتیه وقدرت دولت یاقدرت موضوعه‌قرارداده واصل «عادت» راعنوانی‌قرار دادند برای طرفداری و دفاع ازآزادیهای قدیم برضد قدرت موضوعه که حالت استبدادی داشت و تابع ارادهٔ فرد واحد بود و میگفتند: «عادت ارث پدران است و آزادی نیز ازقدیم وجود داشته‌وجزء عادات بوده وچنانچه شاه یا زمامدار بخواهد خودمختاری را پیشه سازد، سلب آزادی قدیم وغصب ارث آباء واجداد افراد جامعه را نموده است» این فرضیه را به «حقوق طبیعی» نیز مربوط ساختند.

۱۳۶ - کنستی‌توسیونالیسم

Constitutionalism

بمعنی‌مشروطیت‌عنوان آئین‌وعقیده‌ایست که‌طبق آن‌قدرت‌حکومت برمردم باید مشروط ومحدود باشد به‌اصولی‌معین ومشخص‌وتعریف‌شده وقابل اجرا درمورد سازمان سیاسی کشور، وطرزجریان قانونی‌ورسمی

امور کشور از هرحیث طبق قانونی بنام **قانون‌اساسی** تعیین شده باشد بطوریکه حقوق اصلیه و اساسی افراد و گروهها محفوظ مانده و بدان تجاوزی بعمل نیاید. حکومت مشروطه ممکن است سلطنتی باشد یا جمهوری، ودرهرحال مشروط است بشرایطی که درقانون اساسی ذکر میشود ودرصورت عدم انجام شرایط حق حکومت از زمامدار یا هیئت زمامداران ساقط میگردد و مردم می‌توانند بطریق انتخاب و با رأی اکثریت حکومت را به اشخاص دیگر بسپارند.

اصطلاح کنستیتوسیونالیسم‌معمولادربرابر**ابسولوتسیم**(حکومت مطلقه) استعمال میشود، حکومت آتن قدیم در قرن دموکراسی آتن ازنوع مشروطیت بوده درقرون وسطی نیزنوعی مشروطیت‌نسلی‌معمول بوده وبعضی مجالس انتخابی وجودداشته که مشروطیت قرون وسطائی معروف است ومشروطیت جدید تا درجه‌ای ازآن ریشه گرفته (رجوع شود به **ابسولوتیسم**).

۱۴۷ - کنسرواتیسم

Sonservatism

کنسرواتیسم بمعنی مسلك **محافظه کاری** است که شامل کلیه موارد میشود اعم **از** مذهبی و سیاسی و اجتماعی، و **کنسرواتیرف** بمعنی شخص یا حزب محافظه‌کار و متمایل بعقیده وروش محافظه‌کاری است.

کنسرواتیف یا محافظه‌کار کسی را گویند که بالاخص از لحاظ نظریات سیاسی مایل به «**حفظ**» ونگاهداری هرچیز اساسی‌وباارزش است که در زمان گذشته درمیان ملت وی معمول بوده وتنها ابداعات و

اصلاحاتی را قبول میکند که بنحو مطلق مورد ضرورت تشخیص داده شود، و هیچ یك از افکار و سنن و عادات اساسی قدیم را مورد انتقاد قرار نمیدهد. اشخاص محافظه‌کار معمولا معتقد به اتوریته و قدرت هستند (نه بمفهوم اتوریتاریانیسم افراطی) درحفظ معتقدات و ارزشهای خانوادگی و اخلاقی، و رعایت سنن، حفظ نقش اشرافی را درجامعه لازم شمرده وسعی دارند از نفوذ تودههای عظیم در رهبری امور دولت جلوگیری نمایند. محافظه‌کاران غالباً (اما نه لزوماً) طرفدار کلیسا و سلطنت بوده‌اند.

محافظه کاران معمولا صاحب مزاج اعتدالی بوده و گاهی نیز بصورت ناسیونالیست های افراطی جلوه کرده‌اند. غالباً جوانان را **رادیکال** و عامه را محافظه‌کار می‌خوانند و بنابراین **رادیکالیسم** در برابر کنسرواتیسم‌قرارمیگیرد ساکنین دهات وقراء وشهرهای کوچك معمولا محافظه کارتر از مردم شهری هستند. **ادموند برك** فیلسوف انگلیسی را پدر مکتب کنسرواتیسم جدید انگلیس میخوانند، وی انقلاب فرانسه و روح تحول افراطی را شدیداً مورد حمله قرار داد. آمریکائیان درمیان پیشوایان انقلاب‌آمریکا غالباً **الکساندر همیلتون** را که بیشتر جنبه محافظه کاری داشته با **توماس جفرسون** که بیشتر **رادیکالی** بوده است مورد مقایسه قرار میدهند. حزب محافظه کار انگلیس موسوم به «توری»[1] مثال‌خوبی از کنسرواتیسم قرن‌بیستم‌است، در آمریکا معمولا حزب جمهوریخواه را محافظه کارتر از حزب دموکراتیك وجنوبیان را محافظه‌کارترازمردم شمال‌آمریکا میدانند.

همواره نباید محافظه‌کار را با **ارتجاعی ((رآکسیونر))** اشتباه

(۱) Tories

کرد وهمچنین فاشیسم را نباید محافظه‌کار شمرد زیرا فاشیسم احترام واقعی نسبت به سنن و عادات و ارزشهای قدیمه ندارد ، بلکه بعکس نوعی جنبش انقلابی تلقی میشود(رجوع شود به **فاشیسم واتوریتاریانیسم**).

۱۴۸ ـ کنسیلیه ، کنسی لیاریسم

Conciliaire , Cnnciliarism

کنسی لیاریسم یا فرضیهٔ مصالحه، نام فرضیه‌ایست که **گیوم‌دوکام** (ویلیام افدوکام) فیلسوف انگلیسی قرن ۱٤ وضع نموده و طبق این فرضیه ، قدرت مطلقهٔ پاپ را درمسائل مذهبی مردود و از باب شرك و کفر دانسته ومعتقد است که :

(اولا) در باب مسائل غامض مذهب و نکات مورد شك به متن کتاب مقدس رجوع کرد . این دعوی در واقع ناقض دعوی پاپ بود که فرامین خودرا منبع حقایق مذهبی والهامات الهی معرفی‌میکرد .

(ثانیاً) پیشنهاد تشکیل شورای عام از دانشمندان مسیحی و اجرای سیستم نمایندگی و حکومت مشروطه را درحوزهٔ کلیسا نمود . فلسفهٔ وی موجب شد که رابطهٔ بین قدرت مطلقهٔ سیاسی را با رعایای دولت وحقوق رعایارا برای مقاومت دربرابر دولت‌بمیدان‌بحث آورده بتدریج محور بحثهای سیاسی قرار دهد ، و بدینطریق مقاومت مردم را دربرابر قدرت مطلقهٔ سلطنت ، حق وجدانی رعایا وناشی از حقایق مسیحیت شمردند .

۱۳۹ - کنکوردانسیا

Concordantia

این اصطلاح از فرضیهٔ کنسیلیه یا مصالحه ناشی گردید ومفهوم آن چنین بود که « چون قدرت غائی در کل جسد کلیسا (یعنی جامعهٔ مسیحیون) نهفته ، لذا اعضاء آن اعم از پاپ یاشورا یا کالج کاردینالها را نمیتوان جداگانه مرجع غائی دانست و نیز نمیتوان هیچ یك را نمایندهٔ دیگری شمرد، بلکه باید این سه بایکدیگر همکاری نمایند وهم آهنگی وتعاون نسبت بیکدیگر داشته باشند . نیکلادوکیوسا [۱] کاردینال آلمانی که از جملهٔ کنسیلیریست ها بود این مطلب را به حوزهٔ سیاست و حکومت نیز بسط داده چنین گفت که حکومت عبارت است از یك جمعیت تعاونی وهم آهنگ (که آنرا کنکوردانسیا مینامد) به نمایندهٔ قدرت یك زمامدار که باقدرت حاکمهٔ مستقله دررأس آن قرار گرفته باشد» . (رجوع شود به کنسیلیاریسم) .

۱٤۰ - کنوانسیون ، کنوانسیونالیسم

Conventionalism

کنوانسیون دراصطلاح علوم سیاسی چند معنی زیر استعمال شده

(۱) موافقت نامه‌ای که بین دو یا چند دولت در امور مربوط ببازرگانی یا مقررات اداری تماسهای بین‌المللی و سایر مسائلی که در درجهٔ دوم اهمیت است منعقد میگردد. موافقت نامه‌های مربوط بمسائل مهم ودرجهٔ اول را معمولا پیمان یا عهدنامه اصطلاح میکنند

(۱) Nicolade Casa

(۲) نام مجلس فوق‌العاده‌ایست که قدرت مستقلهٔ حاکمه بدان داده میشود برای ایجاد تغییرات مهم درقانون اساسی مانند کنوانسیون پارلمانهای سال ۱۶۶۰ کەشارل‌دوم‌را احضاروباردیگر بەسلطنت‌رسانید و کنوانسیون سال ۱۶۸۹ که **ویلیام** و **ماری** را بتخت سلطنت نشانید یا کنوانسیون ملی فرانسه درسالهای ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۵ .

(۲) نام مجلسی است که‌بفواصل غیرمنظم‌زمان برای تجدیدنظر درقانون اساسی وپیشنهادآن به انتخاب کنندگان تشکیل میشود .

(٤) نام جلسه‌ای است از رأی دهندگان یك حزب در یك شهر یا بخش و.نمایندگان شهرستانهای یك ایالت که کاندیدهای حزبی را برای انتخابات تعیین کرده ، برنامه وهدفهای حزب ومقررات‌سازمان حزبی را وضع مینمایند .

توضیح آنکه برجلسات و مجامع بین‌المللی اطلاق کنوانسیون نمیشود وآنرا کنفرانس اصطلاح میکنند .

کنوانسیونالیسم یعنی افراط درپیروی ازآئین‌های قراردادی‌و کنوانسیونها .

۱٤۱ - کوایتیسم

Quietism

بمعنی مسلك بردباری و تحمل و سکوت و بعضی اوقات بمفهوم تسلیم وترك نفس ودرویشی نیز استعمال میشود .

۱۴۲ - دولت کورپوراتیف

Corporative State

این اصطلاح در حکومت فاشیسم در ایتالی معمول گردید و موسولینی مدعی بود که میخواهد دولت کورپوراتیف تشکیل دهد ولی طرح وی کاملا صورت واقعیت نیافت . طرح وی عبارت از آن بود که کورپراسیونهائی که واجد شخصیت حقوقی باشند بطریق افقی از اتحاد سندیکاهای کارفرمایان و کارگران از هرشعبهٔ مخصوصی ازصنعت تشکیل دهد .

درسال ۱۹۳٤ بیست‌ودو کورپوراسیون باتعدادنمایندگی مساوی از کارگران و کارفرمایان کارخانجات صنعتی تشکیل شد . عده‌ای هم نماینده از خارج بعنوان نمایندگان مصرف کنندگان اجناس برآن افزودند . مفروض چنین بود که این کورپوراسیونها وضع مقرراتی برای انضباط لازم درتولید و نظم و ترتیب ادارهٔ صنایع بنمایند . اگر چه توضیح این مطالب ممکن نشد که دقیقاً معلوم شود مقصود از این بیان چیست اما فاشیسم ایتالی ادعا میکرد که نمایندگی صاحبان کلیهٔ مشاغل درمقننهٔملی بدینطریق درانتخابات فاشیسم منظورشده وحکومت، حکومت کورپوراتیف است یعنی صاحبان کلیهٔ مشاغل درامر حکومت شرکت دارند .

۱۴۳ - کولکتیویسم

Collectivism

عبارت ازآن سیستم اجتماعی یا عقیده‌ایست که سعی‌داردجامعه‌را

بوسیلهٔ مساعی جمعی یا همکاری اداره نماید. اصطلاح کولکتیویسم در برابر **اندیویدوالیسم** (اصایت فرد) بکار میرود و همچنین شامل سیستمهای اقتصادی واجتماعی دسته جمعی مانند سوسیالیسم و کمونیسم و سندیکالیسم و حتی فاشیسم نیز میشود. کولکتیویسم به انجام امور اجتماعی بصورت جمعی و اشتراك و ترکیب مساعی افراد با یکدیگر در تحت رژیم **اتوریتاریان** و استبدادی کم و بیش اهمیت میدهد. در منطقهٔ اموراقتصادی با **لسه‌فر** و **کاپیتالیسم** و سوداگری آزاد مخالف است.

این اصطلاح غالباً مرادف با **توتالیتاریانیسم** استعمال میشود ولی اصطلاح ثانی مفهومی وسیع‌تر دارد و اصطلاح کولکتیویسم بیشتر درمسائل اقتصادی بکار میرود (رجوع شود به **توتالیتاریانیسم**)

۱٤٤ - گوبی‌نیسم

Gobinism

عقیدهٔ منسوب به **ژوزف‌گوبینو**[1] که در کتاب خود موسوم به «عدم تساوی نژادانسان» فرضیهٔ موسوم به **گوبی نیسم** را وضع کرده گوید که «آریانهای موخرمائی ودارای جمجمهٔ بلند یاتیوتین‌ها تفوق برسایر نژادهای انسان دارند.»

این فرضیه درقسمت‌فرضیهٔ «افسانهٔ نژادی وتفوق‌نژاد نوردیك» فلسفهٔ آلمان نازی مؤثرافتاد (رجوع شود به **فاشیسم**).

(۱) Joseph Arthur Gobineou (۱۸۱٦ ـ ۱۸۸۲) دیپلمات فرانسوی، خاورشناس وسوسیولوژیست.

۱٤٥ - گیلد سوسیالیسم

Guild Socialism

(رجوع‌شود به سوسیالیسم ، قسمت «سوسیالیسم صنفی».)

۱٤٦ - لسه‌فر

Laissez Faire

لسه‌فر اصطلاح فرانسه و معنی لغوی آن این است . « بگذار هرشخص آنچه که میل دارد انجام دهد» این اصطلاع عنوان دیگری است برای فرضیهٔ **«اکونومی کلاسیك»** و معرف اصول فلسفهٔ مزبور بوده ، مفهوم آن این است که امور اقتصادی. چنانچه دولت‌یاغیرقدرت الزامی دیگر درآن مداخله نکند، بخودی خود حلال مشکلات خود میباشد وبه بهترین نحو اداره میشود، و براساس این فرضیه قرار دارد که وجود یك نظم هم‌آهنگ که درآن فعالیت فرد مواجه با موانعی مانند مقررات دولتی نشود ، چرخ امور اقتصادی را بنفع عموم بکار می‌اندازد، واصل منافع شخص که تابع روش عقلی باشد درمدت مدید عین منافع عامه است. این فرضیه در آغاز قرن ۱۷ وضع گردیده و گروهی از اقتصاد شناسان فرانسوی‌موسوم به **فیزیوکراتها** بهدایت **تورگو**[۱] آنرا پرورش دادند، و **آدم اسمیت** پدر اکونومی کلاسیك انگلیس در کتاب خود موسوم به « ثروت ملل» آنرا تأیید نمود (رجوع شود به **اکونومی کلاسیك** ، **فیزیوکراسی** **لیبرالیسم** ، و **توتیلیتاریانیسم**)

Turgo (۱)

۱۴۷ - لگالیسم

Legolism

لگالیسم یعنی عقیدهٔ به اصالت قانون واصول قضائی و حقوقی، وهمه‌چیز را از دریچهٔ قضائیات ومسائل حقوقی نگریستن. این عقیده در افکار سابق یونانی وجود نداشت و اگر وجود داشته نقش آن در اوضاع اجتماعی وسیاسی زمان بسیار ضعیف بوده وقابل ملاحظه نبود. این طرز فکر وتصور نسبت بدولت ومردم وروابط بین افرادبایکدیگر وبین دولتها که باید براساس موازین قضائی باشد، از زمان دولت روم قدیم معمول شده و جزء ذاتی فلسفهٔ سیاسی گردید و تا بامروز هم در روابط وسیاست داخلی وخارجی بین‌المللی همیشه همین حالت حقوقی وشرایط حقوقی (لگال) مطمح نظر است نه حالت و شرایط اخلاقی و سوسیولوژیکی که در یونان قدیم معمول بود. در واقع این طرز فکر لگالیسم، یعنی کلیهٔ روابط بشری‌را درترازوی قضائیات وقانون وحقوق سنجیدن ارث تمدن رومی است که بجهان امروز رسیده.

مفهوم لگالیسم درقسمت دولت وروابط آن بامردم آن است که: **دولت مخلوق قانون است** و در باب دولت وجامعه و کشور نمیتوان و نباید با اصطلاحات جامعه شناسی (سوسیولوژیکی) واخلاقی (اتیکس) بحث‌نمود بلکه باید ازلحاظ صلاحیت حقوقی واصالت قانونی وقضائی (که آنرا لگان اصطلاح میکنند) بحث کرده ومعلوم نمود که دولت ازجهت مزبور صالح است یا نیست».

۱۴۸ - لنینیسم

Lenininism

لنینیسم شکلی خالص از **مارکسیسم** است که منسوب به **لنین** پیشوای انقلاب بالشویکی روسیه میباشد وچون در روسیه بموقع اجرا درآمد بیشتر از سایر اشکال مارکسیسم رواج یافت. لنین اصلاحات و تغییراتی در بعضی از اصول مارکسیسم داده و موادی بر آن افزوده و عناصری ازآن حذف کرده است تامناسب اوضاع ومحیط روسیه گردد که وقوع اولین انقلاب کمونیستی در آن کشور بفکر مارکس هم نمیرسید، زیرا نظائرآن کشور را هنوز پخته وآماده برای قبول این مرام نمیدانست و بعکس انتظار داشت که انقلاب کمونیستی درجهان ابتدا از انگلستان شروع شود.

عقاید لنین در دورهٔ قبل از انقلاب روسیه با دورهٔ بعد از انقلاب که وارد عمل گشته وقیادت انقلاب را خودبدست گرفته متفاوت است. دردورهٔ قبل‌ازانقلاب به تبعیت ازعقیدهٔ مارکس وسیر تاریخی‌دیالکتیك معتقد بود که کشور روسیه هنوز استعداد انقلاب کارگری را ندارد و بدان مرحلهٔ تقلای پرولتاریا نرسیده، بلکه باید ابتدا انقلاب بورژوا درآن صورت گیرد (مانند انقلاب فرانسه) ورژیم قدرت مطلقه واستبداد تزاری باید ابتدا مبدل به دموکراسی ومشروطیت وحکومت طبقهٔمتوسط گردد، وپس‌ازآن که صنعت وکارخانه رو به ترقی گذاشت وتعداد کارگران افزون گشت ودرطبقهٔ کارگر و دهقان آگاهی وجدان و بیداری بوجود آمد و زمینهٔ انقلاب پرولتاریا فراهم گشت، انقلاب مزبور صورت گیرد. پس ازآغاز انقلاب، درورود بروسیه وبعد ازآن که قدری براوضاع مسلط شد و رژیم کرنسکی را برانداخت باز هم

همین نظر را داشت ، ولی رفقای جوان وی بدو خیره خیره نگریسته اورا ارتجاعی و کهنه خواندند و نزدیك بود اورا کنار گذارند و خود انقلاب پرولتاریا را بدست گیرند . لنین که بسیار موقع شناس بود و وضعیت خود را درخطر دید ، بفوریت تغییر عقیده داد ، انقلاب ناگهانی پرولتاریا را بدون طی مرحلهٔ انقلاب بورژوا و برخلاف دیالکتیك مارکس قبول کرد و قیادت آنرا شخصاً در عهده گرفت ، و چون این تغییر عقیده برخلاف تحریرات سابق وی بود ، ناچار برای توجیه تغییر عقیده و روش جدید خود کتاب **«دولت وانقلاب»** را در تفسیر عقاید مارکس و انگلس نگاشت که البته از طرف منتقدین انتقادات بسیار نسبت بمندرجات آن شده واینك خلاصهٔ اصول عقاید لنین وجرح و تعدیل یا اصلاحاتی را که در فلسفهٔ مارکس بعمل آورده است ذکر می کنیم البته در این فهرست بذکر اصول عقاید وی بعد از انقلاب می‌پردازیم واز ذکر عقاید وی قبل از انقلاب که برپایهٔ توضیح فوق قرار گرفته بود صرف‌نظر می کنیم .

فهرست اصول لنینیسم یا عقاید سیاسی لنین بعد ازانقلاب:

(۱) لنین بقیهٔ اشکال مارکسیسم را منحرف میداند . لنینیسم معتقد است به اصلاح فلسفهٔ مارکس در هنگام لزوم، ولی در عین حال متعصب است در لزوم عدم انحراف از اصول و مسائل مربوط به آئین کلی وعمومی لنین مارکسیسم‌را یك آئین درمذهب‌میشمارد. مارکسیسم لنین یك آئین قاطع و عمومی (دوگماتیك☆[۱] وارتودوکس☆[۲]) است . هدف لنینیسم ایجاد فرقه‌ای برای ادارهٔ تشکیلات مبارزهٔ انقلابیون

(۱) Dogmatic (۲) Orthodox

پروفسیونل (انقلاب‌چیان) است : لنین در فرضیهٔ زیر را به مارکسیسم افزوده است :

(اول) فرضیهٔ جنگ امپریالیستی که سبب ظهور آنرا لزوم طبیعی از پرده برون افتادن اختلافات غائی دانسته و آنرا به‌یك منازعهٔ کاپیتالیست برای تقسیم یغماها معنی میکند که درآن کارگران هیچ ملتی منافع حیاتی‌ندارند .

(دوم) فرضیهٔ کمونیسم درمرحلهٔ امپریالیسم که طبق این فرضیه هنگامیکه کاپیتالیسم در سیر تکامل خود بمرحله امپریالیستی میرسد ، همراه آن ، نهضت ثانوی کشمکش طبقاتی بوجود میآید و کمونیسم آشکار میگردد . و جهانی شدن بازار بواسطه ترقی صنعت و ظهور انحصارات ورقابت بین انحصارچیان ملل که منجر به رقابت بین دولتها و کشمکش بین‌المللی بمنظور استثمار میشود ، موجب تقویت وتکامل کمونیسم جهانی میگردد .

(۲) انقلاب: لنین دارای فکر انقلابی است . وی زنده کنندهٔ قسمت انقلابی مارکسیسم است و بدین قسمت از فلسفهٔ مارکس بیشتر اهمیت میدهد و برای نهضت‌انقلابی دورکن قائل است : **(اول)وحدت ایدآل** بوسیله‌مارکسیسم **(دوم) وحدت‌ماتریال** بوسیله‌سازمان انضباطی شدید حزبی . لنین با طبقهٔ کاپیتالیست و بورژوا و ابن‌الوقت شدیداً مخالف ومعتقد است بایدآنها را برانداخت .

(۳) سوسیالیسم : بعقیدهٔ‌لنین،سوسیالیسم‌بایدازخارج‌حوزهٔ‌پرولتاریا بوسیله بورژوا برای کارگر متعلق به اتحادیه‌ها (تریدیونیونیست[۱])

(۱) Trade Unionist

آورده شود .

(۴) حزب و تاکتیك حزبی : لنین واضع تاکتیك حزبی کمونیسم است بشرح زیر: (۱) عدهٔ افراد حزب باید معدود و منحصر به یك دایرهٔ تنگ و محدود باشد (۲) باید انضباط شدید بجهت حفظ اسرار حزبی در حزب برقرار باشد (۳) حزب از نخبهٔ روشن فکران والیت اخلاقی وممیز ازجسدکارگر تشکیل میشود ، و سازمانی است که عده‌ای از اعضاء حزب درتقلای پرولتاریا برای نیل بقدرت‌بوجود میآورند. (٤) بعقیدهٔ لنین درحزب، فکر وعمل هردو باید کنترل شود، معهذا با انتقاد ملایم موافق است (٥) حزب ، دیکتاتوری پرولتاریا را بوجود میآوردآنرا اداره میکند و این دورهٔ دیکتاتوری پرولتاریا حد فاصل بین دورهٔ انقلاب و دورهٔ ایدال یعنی دورهٔ جامعه بی‌طبقات است. (٦) طرفدار سیستم یك حزبی است و معتقد است که غیر از حزب کمونیسم نباید حزب دیگری وجود داشته باشد مگردرزندان .

(۵) دیالکتیك: دیالکتیك‌مارکس‌را تنها برای مطالعات‌تاریخی واجتماعی مفید میداند .

(٦) دترمینیسم اقتصادی : بعقیدهٔوی‌سیاست‌وهر نوع‌ایدئولوژی را سیستم اقتصادی باید تعیین کند ودرمورد آن تصمیم بگیرد .

(۷) توزیع اجناس : اجناس معرفی درمراحل اولیهٔانقلاب‌باید متساویاً تقسیم‌شود ولی درمراحل بعد، هر کس بقدر قوهٔخودکارمیکند وبهر کس حوائج‌ضروری‌زندگی وی داده میشود .

(۸) کولکتیویسم : لنین کولکتیویست‌است، یعنی منافع‌فردرا فدای جامعه‌میداند وباانديويدوالیست یعنی آزادی فردی‌مخالف است.

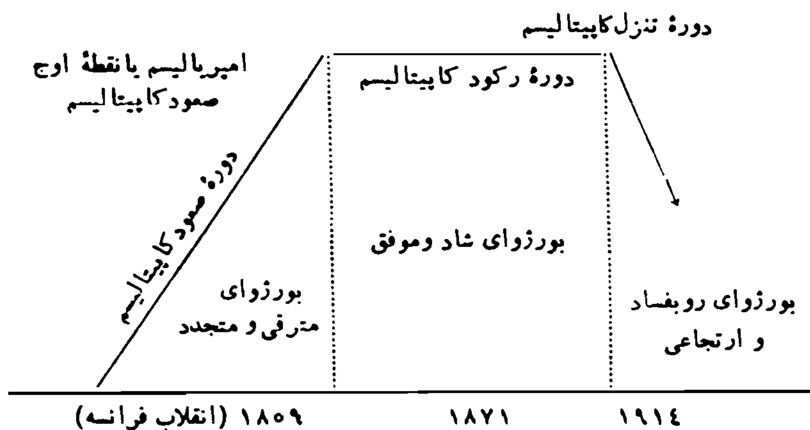
ولی تا درجهٔ ملایمی با انتقاد و آزادی مطبوعات موافقت دارد.

(۹) توتالیتاریانیسم : توتالیتاریانیست است و طرفدار حق دخالت حکومت درامور اقتصادی وتمرکز آن دردست حکومت، وادارهٔ اموال بدست دولت میباشد.

(۱۰)مذهب ـ مذهب‌را تریاك مردم‌ووسیلهٔ تخدیراعصاب‌ایشان می‌شمارد.

(۱۱) تعریف دولت : گوید دولت محصول غیرقابل آشتی‌بودن طبقات و مظهر خصومت طبقاتی است. وجود دولت بخودی خود ثابت میکند دشمنی‌های‌طبقاتی غیرقابل رفع، وسازش بین‌ایشان امکان‌ندارد. دولت آلت استثمار طبقات ستمکشان است و قدرتی است که از جامعه برخاسته ولی خود را مافوق جامعه قرار داده و بیش از پیش از آن جدائی گرفته. از صفات ممیزهٔ دولت یکی دسته بندی وتقسیم رعایای دولت است براساس تقسیمات ارضی، ودیگرتأسیس نیروی مسلح‌است. وجود نیروی مسلح، خود دلیل شکاف بین طبقات اجتماعی مردم است و نیز جلوگیری دولت از مسلح شدن تمام مردم، خود دلیل بروجود طبقات متخاصم ووجود حالت دشمنی وآشتی ناپذیری بین طبقات‌مردم میباشد.

(۱۲) صعود و نزول کاپیتالیسم : معتقد است که از سال ۱۸۵۹ (انقلاب فرانسه) تا سال ۱۸۷۱ کاپیتالیسم قوس صعود را پیموده وطبقهٔ بورژوا نیز دراین دوره، مترقی ومتجدد واصلاح طلب بوده از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ کاپیتالیسم درهمان اوج ترقی خود درحال وقفه‌ورکود بوده و از ۱۹۱۴ به بعد قوس نزول را می‌پیماید وطبقهٔ بورژوا دراین دوره رو به فساد وانحطاط گذاشته طبیعت ارتجاعی دارد.



منحنی نمایش دورهٔ صعود ونزول کاپیتالیسم طبق عقیدهٔ لنین

۱٤۹ - لیبرالیسم

Liberalism

مکتب لیبرالیسم بمفهوم وسیع‌تر خود عبارت است از اعتقاد باینکه انسان آزاد بدنیا آمده وصاحب اختیار واراده است و باید مجاز باشد خود را بهراندازه که ممکن است بنحو آزاد پرورش دهد لذا میتوان آنرا مکتب **یا فلسفهٔ آزادی طلبی** نام گذاشت .

لیبرالیسم بدو شعبهٔ اصلی تقسیم میشود : یکی لیبرالیسم سیاسی ودیگر لیبرالیسم اقتصادی. این فلسفه ومسلك از اواخر قرن ۱۸ و۱۹ در انگلیس بظهور رسیده و نمو کرد و پیشوایان و مؤسسین آن عبارت بودند از **جرمی بنتهام ، جیمز میل ، جان استوارت میل ، توماس هیل گرین** و اگرچه این فلسفه اصلا انگلیسی است ولی بعداً مقداری ازفلسفهٔ فرانسوی آلمانی در آن واردشده شکل‌اولهٔ خود ، اتادرجه‌ای تغییر داد .

معتقدات اساسی **لیبرالیسم** سیاسی عبارت بود از آزادی فکر ،

آزادی نطق ، آزادی عمل فرد تا آنجا که منافی آزادی دیگران نباشد، وطرفداری از اصالت فرد . آزادی درفعالیت اقتصادی از طرف فرد به **لیبرالیسم اقتصادی** موسوم شد ومقصود از آن استقلال افراد بود در سوداگری ومعاملات شخصی که عاری از کنترل سیاسی باشد، وهم آزادی درحقوق و اموال . این فلسفهٔ جدید فلسفهٔ اجتماعی طبقهٔ بورژوا بود که جای حقوق طبیعت سابق را گرفته بود (قبلا نیز **هیوم** حقوق طبیعت را رد کرده ومنسوخ کرده بود) عنوان لیبرالیسم اقتصادی حربه‌ای شد در برابر موقعیت سیاسی و ممتاز مالکین ، وبدست طبقهٔ سرمایه دار بازرگانی افتاده بود زیرا در آنزمان در انگلیس کشمکش شدید بین سرمایه‌داران تجارتی وصنعتی (که طبقهٔ نوظهوری بوده ودر نتیجهٔ ترقیات صنعتی و تجارتی ظهور کرده بودند) با مالکین اراضی و املاك وجود داشت از اواخر قرن۱۹ ببعد انگلیس بتدریج تفوق صنعتی خود را از دست داد ودر نتیجه منافع کاپیتالیستهای صنعتی و تجارتی رو به تقلیل گذاشت ، وهمچنین معاملات بصورت سازمانهای بزرگ در آمد بطوریکه افراد نتوانستند درمعاملهٔ آزاد با اینسازمانها رقابت وایستادگی کنند. لذا بمرور زمان کشمکش بین کاپیتالیست و مزد بگیر یا کارگر و در نتیجه افکار لیبرال وطرفداران آن بدو گروه تقسیم شدند :

(۱) گروه محافظه کار وطرفدار حفظ وضع موجود (**استاتس کولو**[۱]) .

(۲) گروه متمایل به سوسیالیسم که نظر آنها تملك کارخانجات است از طرف دولت بنام جامعه که آنرا ملی کردن کارخانجات نیز اصطلاح میکنند .

Status quo (۱)

مراحل سیر فلسفهٔ لیبرالیسم درانگلیس : سیرفلسفهٔلیبرالیسم را در انگلیس می‌توان به چهار دوره یا چهار مرحله بشرح زیر تقسیم نمود :

(اول) مرحلهٔ بنتهامیسم : که منسوب است به بنتهام فیلسوف انگلیسی (از ۱۷۷۶ تا ۱۸۳۲ یعنی از زمان نشر اولین اثر بنتهام تا هنگام مرگ وی) ــ در این مرحله لیبرالیسم عبارت بود از یك نوع رادیکالیسمی که منظم گردیده یعنی بصورت سیستماتیك بیرون آمده بنتهام آنرا تابع یك سیستم و دستگاه قرار داد و متضمن تفسیر مسائل مربوط به اقتصاد و قضائیات و سیاسیات است تفسیر سیاسی آن همان طرفداری از آزادی فکر و نطق و عمل و حمایت از فرضیهٔ فردیت می‌باشد طرفداریك سلسله اصلاحات قوی‌است تئوری حقوق طبیعت را ردنکرده وبدان متوسل میشود ومکمل فلسفهٔ انتقادی قرن ۱۸ است .

مبین اولیهٔ این‌فلسفه بنتهام است که اولین یوتیلیتاریان‌انگلیس درقرون‌جدیده محسوب میشود وفلسفهٔ وی یوتیلیتاریانیسم‌مبتنی‌برسنت اخلاقی انگلیس‌است که قسمتی از آنرا از **هلوتیوس** فرانسوی اخذ کرده و از افکار **رادیکالیسمی** قبل از انقلاب فرانسه نیز درآن وارد شده . اما در قسمت اقتصادیات ، ریشهٔ فلسفهٔ وی از عقاید **آدم‌اسمیت** مأخوذ گردیده و فلسفهٔ اسمیت نیز در مرتبهٔ خود تحت تأثیر فلسفهٔ فیزیوکراتهای فرانسه قرارگرفته بود .

(دوم) مرحلهٔ جان استوارت میل و اسپنسر : (از۸۳۲تا۱۸۸۰) که عبارت است ازهمان عقاید مرحلهٔ بنتهامیسم به‌انضمام اصلاحاتی که جان**استوارت میل** درآن بعمل آورده و قدری سوسیالیسم درآن وارد کرد که با فلسفهٔ بنتهامیسم سازگار است ، ولی خدمتی که انجام داد

این بود که باب انتقاد را نسبت به فلسفهٔ بنتهام که طرفدارانش متعصب درحفظ آن بودند بازنمود .

جان استوارت میل که آخرین یوتیلیتاریان آن دوره محسوب میشود درعقایدی که از **اگوست کمت** و بطور غیرمستقیم ازفلسفهٔ آلمانی بوسیلهٔ نفوذ عقاید کولریج[1] وکارلیل[2] اخذ کرده بود ترکیب نمود . اسپنسر نیزدراین راه مجاهدتی نمود .

(سوم) مرحلهٔ توماس هیل گرین : (از۱۸۸۰ به‌بعد) کهعبارت است از دورهٔ مجاهدت در تجدید سازمان افکار لیبرال بوسیلهٔ **توماس** هیل گرین و سایر ایدالیستها . تفسیر **گرین** یا تجدید تعریف **وی** از لیبرالیسم برپایهٔ یك ایدالیسم اخلاقی قرار گرفته بود که‌آنرا به‌**کانت** وهگل نسبت میداد ، ولی‌آنرا به‌حقوق الهی‌انگلیس‌وهمچنین به‌عقاید ارسطو نیز ارتباط داده و بدینطریق نیروی محرکهٔ ایدالیسم اخلاقی را وارد لیبرالیسم نمود . گرین دخالت دولت را در امر اقتصاد درصورت لزوم جایزمیداند .

(چهارم) مرحلهٔ تجزیهٔ لیبرالیسم : چندی پس از توماس هیل گرین لیبرالیسم بدو صورت مختلف افراطی و تفریطی در آمده و بدوقسمت متخالف متوجه گردید وآنرا میتوان‌مرحلهٔ تجزیه‌لیبرالیسم نامید .

(۱) لیبرالیسم کنسرواتیسم (آزادیخواهی محافظه‌کار)

(۲) لیبرالیسم سوسیالیسم. بدیهی‌است که‌دراین تجزیه،معتقدات‌اساسی

---

(۱) Samuel Taylor Coleridge (۱۷۷۲ - ۱۸۳٤) شاعر و نویسندهٔ انتقادی انگلیس.

(۲) Thomas Carlyle (۱۷۹۵ - ۱۸۸۱) مقاله نویس ومورخ اسکاتلندی .

لیبرالیسم سیاسی نیز بخطر افتاد یعنی آزادی فکر و تحقیق و بیان و مباحثه و انتقاد واعتراض ، در خطر تزلزل و سقوط قرار گرفت لذا جمعی در صدد بر آمدند که حد وسطی بین این دو طریقهٔ افراط و تفریط بیابند که هم اصول اساسی لیبرالیسم سیاسی محفوظ باشد و هم اقتصادیات تا درجه‌ای در تحت کنترل دولت قرار گیرد تا انحصار ها و شرکتها و مؤسسات بزرگ نتوانند بطور غیر مستقیم حقوق فردیت را که پایهٔ لیبرالیسم سیاسی بود متزلزل سازند ، و بعبارت دیگر سوسیالیسم معتدل و محافظه کار را وارد در لیبرالیسم نمایند لذا میتوان این نوع فلسفهٔ لیبرالیسم را که پس از ظهور دو فرقه بوجود آمد نیز متمم دورهٔ سوم لیبرالیسم دانست و بدینطریق ممکن است تنها قائل به سه دوره گردید .

۱۵۰ - ماتریالیسم

Matérialism

مکتب ماتریالیسم یا مادیت و اصالت ماده از مکاتب بسیار قدیم است و تاریخ آن بزمان یونان قدیم میرسد و عبارت است از اعتقاد به‌اینکه تنها ماده وجود دارد. وروح و هرچیز دیگر که عنوان ماوراء الطبیعه وحالت متافیزیکی داشته باشد مانند خدایان وروح وفرشتگان وجود ندارند و تنها پندار و خیال آدمی آنها را واجد وجود می‌پندارد منتهی استدلال و منطق ماتریالیست با آتئیست (منکر وجود خداوند) یکی است با این فرق که ماتریالیست جنبهٔ مثبت این فلسفه را تعقیب نموده و می گوید «ماده وجود دارد» و ضرورتی ندارد که فکر کنیم که چیزی غیر از ماده وجود دارد ولی آتئیست به جنبهٔ منفی

این فلسفهٔ توجه کرد ، میگوید «خدا وجود ندارد» البته نتیجهٔ هردو یکی میشود .

زللر[1] یکی از نویسندگان معاصر واز محققین در فلسفهٔ یونانی مینویسد که نه‌عشر ازفلاسفهٔ‌یونانی‌قدیم‌ماتریالیست‌بوده‌اند و**فیثاغورث** و **افلاطون** از جمله کسانی بودند که بعکس معتقد بوجود روح بودند ارسطو نیز به‌وجود روح‌معتقد نبوده بلکه به«**اشکال**» معتقداست و آنرا از ماده جدا نمیداند. امازنون و **اپیکور** عقیده بروح‌را استهزا کرده وفکری مهمل و بیهوده پنداشته‌اند پیروزی مذهب مسیح‌دراروپا ، عقیدهٔ ماتریالیسم کلاسیك را تا مدتها منسوخ نمود تا باردیگر دراواخردورهٔ **رنسانس** این فکر تجدید حیات نمود و در فرانسه قرن ۱۸ که آزادی ابراز عقیده معمول گردید قوت گرفت . در قرن ۱۹ بواسطه ترقیات سریع علمی و تفسیر عوارض طبیعت ، بالطبع ماتریالیسم زمینهٔ بهتری برای‌پرورش‌یافت‌تا آنجا که‌امروزاکثریت بیولوژیست‌ها وروانشناسان ماتریالیست هستند .

ماتریالیسم علمی هابس Scientific Matérialism

نکته‌ای که به فلسفهٔ سیاسی **توماس هابس** فیلسوف انگلیسی قرن ۱۷ اهمیت بخشیده همانا ابتکار وی در ابداع روش موسوم بروش علمی (متود سیانتیفیك) است که ماتریالیسم علمی هابس از آن ناشی گردیده وی اولین فیلسوف بزرگ قرون جدیده محسوب میشود که سعی کرد فلسفهٔ سیاسی را باسیستم جدید فکر و روش تــازهٔ تفکر ربط و وفق داده آنرا برپایهٔ اصول علمی استوار سازد و نه تنها کلیهٔ حقایق طبیعت بلکه تمام سلوك و رفتار آدمی اعم از فردی یا اجتماعی را با رعایت

(۱) Zeller

نکات فوق درفلسفهٔخود بگنجاند . علمسیاسترا جزئیلاینجزا ازفرضیهٔ کلیجهان طبیعیدانست و بواسطه وضوحوعدم ابهامی که درفلسفه وسبك تحریروی وجود داشت حتیدرمخالفینشمؤثرافتاد تا آنجا که ناگزیر شدند تبعیت از روشعلمیوی بنمایند پایهٔ فلسفهٔ وی دراین اصلمندرج است که «جهان فیزیکیعبارت ازیك سیستم مکانیکیساده است که تمام آنچه را که درآن واقع میشود میتوان بوسیله تغییرمکان اجساد نسبت بیکدیگر باهمان قطعیت و روش هندسی توضیح داده وتبیین کرد» .

سیستم فلسفیخودرا به سه قسمت تقسیم کرد :

(**اول**) آنچه که مربوط به **اجساد** است که امروز آنرا هندسه و مکانیك وفیزیك میناميم .

(**دوم**) آنچه که مربوط به **روانشناسی** (پسیکولوژی) ووظائف الاعضاء (فیزیولوژی) افرادآدمی است .

(**سوم**) آنچه که مربوط به مبهمتریناجساد میباشد وآن جسدی است مصنوعی موسوم به جامعه یا **دولت** .

وی حرکت وقوانین حرکت ، یاعلت و معلول مکانیکی را تنها مدارگردش عالم وموجب بروزحوادث گیتیشمرده و میگویدکلیهٔ این آثارناشی ومشتق ازهندسه ومکانیك است .

ماتریالیسم دیالکتیك Dialectic Matérialism این اصطلاح را ابتدا مارکسوضعنموده دربرابر**دیالکتیك ایدالیسمهگل**(رجوع شود به **دیالکتیك**) که مبنایآن اعتقاد بهجبر**تاریخ یالزوم تاریخی**و تکامل وموضوع سه عامل **تزـآنتیتزـوسنتز** است بااینفرق که بجای عنصرایدالیسم هگل که معتقد بوجود عقل اعلا وماوراءالطبیعه درتاریخ بود و آنرا حاکم بر کل حوادث جهان بشری می پنداشت ، مارکس

نیروی اقتصادی را پایه واساس حوادث تاریخ بشر شمرده نیروی محرك بعقیدهٔ وی همان نیروی تولیدی و اقتصادي است ، برخلاف هگل که **نیروی روحی** را محرك عالم بشری میدانست . مارکس در واقع ماتریالیسم واقتصادیات را درهمان قالب منطق ودیالکتیك هگل وبختمو روش وی را برای اثبات عقاید خود بکاربرده فرضیهٔ کمونیسم جدید را بوجود آورده است (رجوع شود به **دیالکتیك ایدالیسم**).

۱۵۱ ـ مارکسیسم

Marxism

مکتب مارکسیسم عنوان فلسفهٔ موضوعه کارل مارکس فیلسوف آلمانی (۱۸۱۸ ـ ۱۸۸۳) واضع فرضیهٔ کمونیسم جدید می‌باشد که در واقع تبیین سوسیالیسم است طبق نظر و تفسیر مارکس و چون بعدها کمونیسم شقوقی مختلف بنام لنینیسم و استالینیسم و غیره پیدا کرد مارکسیسم عنوان کمونیسم مارکسی‌را بخود گرفت .

اصول مارکسیسم را میتوان در سطور زیر خلاصه کرد:

(۱) مارکسیسم دیالکتیك، (رجوع شود به **ماتریالیسم**) .

(۲) کمونیسم: فلسفهٔ هگل درسیر تکامل و نموخود بدو رشته منشعب میگردد یك رشتهٔ آن خط مشی **ناسیونالیسم ایدالیسم** را میگیرد که منتهی به مرام فاشیسم میگردد ورشتهٔ دوم آن خط مشی دیالکتیك ماتریالیسم را میگیرد که منتهی به مرام کمونیسم میشود واصول مرام کمونیسم در قسمت کمونیسم ذکر شده (رجوع شود به **کمونیسم**) . پس **فلسفهٔ هگل** را میتوان ازجهتی مادر دوفلسفهٔ کمونیسم و فاشیسم دانست .

(۳) فرضیهٔ اجتماعی . .سیستم تولید اقتصادی بعقیدهٔ مارکس دستگاهی است که کلیهٔ ساختمان عقاید (ایدئولوژی) ومؤسسات جامعه

بر آن بنا شده است .

(۴) کشمکش طبقاتی : کشمکش طبقاتی در نظر مارکس تجلی دیالکتیك مادی یا اقتصادی است در تاریخ. مارکس گوید، «بدون جنگ طبقاتی امید شورش جهانی و تحول و بهبودی اوضاع غیرممکن است ، وهر نوع انقلاب وشورش که متضمن جنگ طبقاتی نباشد توخالی خواهد بود»

(۵) فرضیهٔ تکامل تمدن : مارکس گوید : «درسیر تکامل تمدن مراحلی پی در پی بوجود میآید که در هر کدام یك سیستم خاص تولید و مبادلهٔ اجناس معمول است و روابط انسانی براساس این سیستم قرار گرفته است.»

(٦) سوسیالیسم جدید : مارکس درسوسیالیسم قدیم جان استوارت میل و توماس هیل گرین تجدید نظر و آنرا اصلاح نموده . سوسیالیسم موضوعهٔ خود را سوسیالیسم جدید مینامد . طبق این فرضیه گوید کاپیتالیسم خالق طبقهٔ کارگر است (در نظر وی کاپیتالیسم بمنزلهٔ **تز** - کارگر **انتی‌تز** و سوسیالیسم در حکم **سنتز** است) - گوید : « ضبط و تصاحب اجناس تولیدی مازاد ازطرف سرمایه‌دار و اختیار تعیین قیمت مازاد اجناس (یعنی مازاد قیمت فروش اجناس براجرت کارگر) دردست سرمایه‌دار است ودر واقع سرمایه‌دار سارق این مبلغ مازاد است . این خاصیت ، کاپیتالیسم را به انجام دوامر وادار میکند :

(اول) تولید بمقدار زیاد .

(دوم)انحصار : این جریان منجر بتمرکز ثروت وتجمع مال در دست عدهٔ کمتری شده وجامعه را بنحوی دقیق تر بدو طبقهٔ مشخص سرمایه دار و پرولتاریا (طبقهٔ کارگر) تقسیم میکند . اکثریت جمعیت مردم مبدل به مزد بگیرها میشوند وروز بروز بر فقر ایشان افزوده میگردد. عدهٔ سرمایه‌دار محدودتر وجمع مال دراین عده بیشتر وبالطبع شکاف ،

بین دوطبقهٔ سرمایه‌دار و کارگر افزون میگردد تامنتهی به‌انقلاب کارگر (انقلاب پرولتاریا) میگردد .

(۶) انقلاب پرولتاریا : انقلاب کارگر بعقیدهٔ مارکس یعنی بیداری و فشار توده های متشکل نه برای تحصیل قدرت سیاسی بلکه برای بالابردن سطح‌زندگی‌افراد توده‌هاوبهبودی احوال‌ایشان. هدف اول انقلاب باید ازبین بردن دوطبقهٔ‌کاپیتالیسم و بورژوا باشد .

(۷) جامعهٔ بی‌طبقات یا **ایدال مارکس**: بعقیدهٔ مارکس پس‌از انقلاب پرولتاریا دوره‌ای بوجود میآید بنام **دیکتاتوری پرولتاریا** که دورهٔ فاصل بین‌کاپیتالیسم ودورهٔ ایدال‌است . دورهٔ ایدال دوره‌ایست که **جامعهٔ بی طبقات** بوجود میآید و دیکتاتوری پرولتاریا بخودی خود ازمیان میرود .

(۷) سوسیالیسم علمی یا فرضیهٔ ارزش مازاد : مارکس واضع **فرضیهٔ ارزش مازاد** است که به‌**سوسیالیسم علمی** موسوم شده وجزئی از**ماتریالیسم اقتصادی** است . میگوید : در تمام اجناسی که ببازار میآید یك مادهٔ مشترك و مجرد[1] وهم‌جنس[2] وجود دارد و آن عبارت است از **کارکارگر** . بهای این متاع براساس طول مدت‌کاراست وقیمت هرجنس منوط است به‌شامل کردن بهای این متاع درآن جنس پس **(اولا)** اجناس باید بمقداری تهیه شود که بتواند مورد مبادله قرار گیرد . **(ثانیا)** قیمت‌آن براساس‌مقدارکاری تعیین شود که برای‌تولید لازم است . ارزش مازاد یا قیمت مازاد عبارت‌است ازتفاضل‌قیمت‌فروش

Abstract (۱)

Homogene (۲)

جنس بر قیمت کار یا اجرت کارگر.

(۹) تفسیر اقتصادی تاریخ: بعقیدهٔ مارکس، تاریخ، کشمکش بین طبقات است نه ملل، وحوادث تاریخی در تحت فشار نیروهای اقتصادی بوقوع پیوسته، رشتههای منافع اقتصادی که طبقات را بهم میپیوندد محکمتر از رشتههائی است که افراد یك ملترا بهم میپیوندد. کشمکش اقتصادی تحت فشار نیروهای ایدال (برخلاف عقیدهٔ هگل) تاریخ منتهی ببیداری پرولتاریا میشود که نتیجهٔ نمو کاپیتالیسم است. مکانیسم تاریخ، تقلای انقلابی بین طبقات است (برخلاف عقیدهٔ هگل که آنرا تقلای بین ملل میداند).

(۱۰) دموکراسی و لیبرالیسم: مارکس، دموکراسی و لیبرالیسم و یوتیلیتاریانیسم را عقاید طبقهٔ متوسط (بورژوا) و ایدئولوژی منسوخ بورژوازی میدانند. آزادیهای عرفی مانند آزادی سیاسی و آزادی عقیده ومسکن و شغل و انتخاب و امثال آنرا ناقص شمرده و آزادی حقیقی نمیشمارد بدان سبب که مسائل اقتصادی را دربر ندارد، و آنرا آزادی موهوم و خیالی، ودرعمل آنرا غلامی میشمارد، و بهمین سبب نیز مخالف انقلاب سیاسی است زیرا انقلاب سیاسی مسائل اقتصادی را دربر ندارد.

(۱۱) ـ کاپیتالیست وبورژوا: مارکس برانداختن سرمایهدار و طبقهٔ متوسط را لازم میداند زیرا سرمایهدار را طفیلی و مفتخوار و بورژوا را آلت اجرای مقاصد سرمایهدار میداند.

(۱۳) ـ تعریف دولت: دولترا آلت کشمکش طبقاتی میشمارد.

(۱۳) ـ بحران وکسادی متناوب: معتقد بظهور بحران و کسادی متناوب در معاملات وبازار در جامعههای کاپیتالیست است که

خود انقلاب کارگر را نزدیك می کند .

(۱۴) - توزیع ثروت : میگوید: «توزیع ثروت باید طبق شرایط جامعه تعیین شود» ودرقسمت دستوری صریح وروشن نمیدهد .

(۱۵) کولکتیویسم : مارکس مخالف مسلك فردیت (اندیویدوالیسم) است وتحت عنوان حکومت طبقهٔ کارگر درواقع طرفدار فلسفهٔ کولکتیف میباشد .

مارکسیسم دوگماتیك Dogmatic Marxism این اصطلاح را استالین درتحریرات خود بکاربردهمارکسیسم را بدو قسم تقسیم میکند .

(اول) مارکسیسم دوگماتیك (جزمی) که منظور از آن همان مارکسیسم اولیه وموضوعهٔ مارکس است واعتقاد به اینکه باید جزئیات آنچه را مارکس گفته رعایت کرد بدون توجه به مقتضیات زمان ، و نمیتوان درآن تغییری داد .

دوم **مارکسیسم کره آتور Creiator Marxism** یا مارکسیسم خلاقه که بواسطهٔ انجام اصلاحات لازم درمارکسیسم طبق مقتضیات زمان وتحولاتی که دراوضاع پیش میآید ، همیشه نیروی خلاقهٔ خودراحفظ کرده بجلو میرود و کهنه نمیشود . استالین صریحاً میگوید که «من طرفدار دومی هستم .»

۱۵۲ - ماکیاولیسم

Machiavellism

مکتب **ماکیاولیسم** که آنرا «**فلسفهٔ استبداد جدید**» نیز میخوانند عبارت ازمجموعه واصول روش ودستوری است که ماکیاولی فیلسوف و سیاستمدار ایتالیائی قرن ۱۵ (۱۴۶۹ - ۱۵۲۷) برای

زمامداری و حکومت برمردم میدهد و اولین مرتبه در تاریخ باختر زمین افکاری را برای روش حکومت استبدادی بروی کاغذ میآورد که سابقه نداشته ولااقل تا آن تاریخ این نوع باصراحت تحریر نشده‌بود، لذا آنرا **استبداد جدید** نام گذاشتند عقاید ماکیاولی را میتوان در سطور زیر خلاصه نمود :

خلاصه واصول عقاید ماکیاولی یا مکتب ماکیاولیسم .

(۱) **هدف فلسفه ماکیاولی:** تأسیس دولتهای متحده وقوی ومتمرکز ایتالی است که تابع کلیسا نباشد و دراروپا صاحب تفوق سیاسی گردد .

(۲) **مرام کلی ماکیاولیسم :** بدبینی (پسی‌میسم) وطرفداری از ظلم واستبداد وحکومت مطلقهٔ نامحدود .

(۳) **طبیعت انسان:** گوید «انسان موجود سیاسی است وذاتاً فاسد وفطرتاً شرور وخودخواه خلق شده لذا علاج دفع شرور انسانی وشرط برقراری نظم درجامعه همانا تشکیل حکومت مطلقه ومقتدر است !»

(۴) **زمامدار وفن زمامداری :** «چون مردم طبعاً بدوخودخواه خلق شده‌اند، لذا محرك زمامدار واعمال وی باید :

(اولا) طبیعت خودپرستی (اگولیسم) باشد و .

(ثانیاً) روش خودرا براساس بدبینی قراردهد، واعمال وافعالش شدید و سخت و ظالمانه باشد و حدی نداشته باشد و چون طبیعت آدمی متجاوز ومنفعت جوست، وطمع وی‌را حدی و سرحدی نیست ، ومدام میخواهد برموجودی مال ومقام وموقعیت وقدرت‌خود بیفزاید، وچون قدرت وتملك اموال بواسطهٔ کمیابی طبیعی محدود است، لذا کشمکش ورقابت بین افراد. جامعه را به هرج ومرج (انارشیسم) تهدیدمیکند، مگر آنکه قدرتی‌مافوق ایشان‌جلوشان را بگیرد، ومطامع آنهارازنجیر

کند . **زمامدار نه‌تنها معمار کشور و دولت است بلکه معمار اخلاق ومذهب واقتصاد وهمه چیز است** ، اگر زمامدار بخواهدبماندوموفق باشد نباید ازبد کردن بهراسد و مبادا از شرارت احتراز جوید . زیرا **بدون انجام شرارت وبدی، حفظ دولت محال‌است . بعضی تقواها موجب خرابی وبربادی‌است وبعضی شرارتها باعث بقا وسلامتی. تنها دولت متکی بزور موفق است و بس . هیچ ترازو و مقیاسی برای قضاوت عمل زمامدار در دست نیست بجز موفقیت سیاسی و ازدیاد قدرت .»**

(۵) اخلاق ومذهب : و سایر پندارهای اجتماعی عموماً آلت دست زمامدار است برای نیل به قدرت و آنرا نباید در سیاست و ادارهٔ امور حکومت و زمامداری دخالت دهد یا رعایت نماید .

(۶) حقوق وقانون : ناشی از ارادهٔ زمامدار است زمامدارخود بمنزلهٔ قانون است . وقانون موضوعهٔ وی واجب‌الاطاعه . ولی خودش ازرعایت قانون و اخلاق مستثنی است وقانون برحسب ارادهٔ زمامدار قابل نسخ وتغییراست. **زمامدار مافوق‌قانون است** وهرچه که بخواهد میتواند بکند . اخلاق مخلوق قانون موضوعهٔ زمامدار است .

(۷) حکومت : «برپایهٔ ضعف افراد بنا شده وافراد برای حفظ خویشتن از خطر افراد دیگر محتاج بکمك دولت‌اند .

(۸) روش حکومت : «زمامدار برای‌نیل بقدرت وازدیاد قدرت برای حفظ آن مجاز است بهرعملی از **زور و حیله و تزویر و غدر و جنایت وتقلب و نقض قول و پیمان شکنی و نقض مقررات اخلاقی** متوسل‌شود. وهیچ نوع عملی برای‌نیل‌بقدرت وحفظ آن برای‌زمامدار ممنوع نیست. بشرط آنکه بامهارت وزیرکی ودرصورت لزوم‌محرمانه وسری انجام گردد تانتیجهٔ منظوررا بدهد اگر **عمل ظلم و جنایت ،** زمامدار را متهم میکند ، درعوض . **نتیجهٔ عمل** که همان موفقیت

است وی را تبرئه مینماید .»

(۹)سپاه و نظام اجباری: « دولت باید سپاه کامل و مجهز داشته باشد که از سربازان ملی تشکیل شده باشد نه افراد روزمزد (بطوریکه درقرون وسطی معمول بوده) خدمت نظام باید از هفده سالگی تا چهل سالگی انجام شود» .

اصل **نظام اجباری** ماکیاولی بعدها پایهٔ نظام وظیفه یا نظام ملی یا اجباری وطریقهٔ سربازگیری معمول در قرون جدیده و معاصر گردید .

۱۵۳ ـ مالبرانشیسم

Malebranshism

نام فلسفهٔ منسوب به **نیکلادو مالبرانش**[1] عالم علم الـروح فرانسوی در قرن ۱۷ است که گوید . « دماغ نمیتواند علم بهیچ شیی خارجی نسبت بخود پیدا کند مگر از طریق رابطهٔ دماغ با خداوند » این فلسفه را درکتاب خود موسوم « به جستجوی حقیقت » در ٤ جلد شرح میدهد .

۱۵٤ ـ مانرشی

Monarchy

یعنی رژیم حکومت سلطنتی که افلاطون و ارسطو در تقسیمات خود از حکومت، آنرا یکی از اشکال خوب ومفید حکومت شمرده‌اند و عبارت از ادارهٔ امور دولت بدست یك فرد زمامدار بالارث که او را پادشاه یا سلطان میخوانند وبردوقسم‌است: **سلطنت مطلقه (مانرشی**

(۱) Nicolas de Malebranche (۱۶۳۸ ـ ۱۷۱۵)

ابسولو) که در آن ، قدرت نامحدود تنها در دست شخص پادشاه قرار دارد . ودیگر **سلطنت مشروطه (مانرشی کنستیتوسیونل)** که در آن ، قدرت پادشاه محدود بوده ومجلس بنام پارلمان یا مقننه ، پادشاه‌را در انجام وظائف کشوری کمك میکند ، ویاوضع قوانین نموده پس‌ازصحهٔ پادشاه آنرا برای اجرا بدست هیئت دولت یا قوهٔ مجریه میدهد . در صورت اخیر قانون اساسی شاه را مبری از مسئولیت معرفی کرده و بدینطریق شاه نماینده و مظهر وجود استقلال کشور محسوب میشود ووزرای دولت‌ورئیس‌ایشان درمسائل کشوری باید درنزدمقننه‌جوابگو باشند (رجوع شود به **ابسولوتیسم** و **کنستیتوسیونالیسم**) .

۱۵۵ ـ مدیوالیسم

Médiévalism

یعنی واجد بودن حالت وطبیعت قرون وسطائی و اعتقاد بدان ، که شامل روش وطرزفکر وعمل جامعه‌های قرون وسطائی‌در کلیهٔ‌شئون حیاتی علم از سیاسی واجتماعی ومذهبی واخلاقی نیز میگردد .

۱۵۶ ـ مرکانتالیسم

Mercantalism

نام‌یك‌فرضیه وخط‌مشی‌اقتصادی است که براین‌اصل‌قرار گرفته که « یك ملت تنها بدینوسیله میتواند از لحاظ اقتصادی قوی شود که صادراتش بروارداتش فزون‌باشد وبدینطریق اصطلاح موازنه‌ای شایسته درتجارتش ایجاد گردد . مرکانتالیسم طرفدار حمایت دولت از جانب

وحفظ کارخانجات وصنایع داخلی وایجاد تسهیلات برای صدور ووضع وتحمیل تعرفه‌های گمرکی ومالیات برواردات و اجناس خارجی‌است. قسمتی از این فرضیه براساس اصل لزوم حفظ صنایع داخلی از خطر رقابت خارجی، وقسمتی از آن مربوط به این عقیده است که طلا وپول با ثروت یکی است یعنی طلا اصل و عین ثروت است و فزونی صادرات برواردات منتج به وارد کردن عین طلا و پول خالص بکشور میشود و بدین طریق ثروت کشور افزون میگردد .

مرکانتالیسم بخصوص در قرون ۱۶ و ۱۷ بصورت عکس‌العمل برضد سیستم‌های اقتصادی قرون وسطائی که در آن، پول، نقش ضعیف‌و ثانوی را در عهده داشته ، و تجارت بین‌المللی براساس معاوضهٔ اجناس ودادوستد قرارداشت اهمیتی‌بسزا یافته رایج گردید. بعدهامرکانتالیسم جای خودرا به اصل «تجارت آزاد» داد اما بار دیگر مرکانتالیسم‌در اواخر قرن۱۹ ودرنیمهٔ اول قرن بیست عودت نمود، ورجعت‌آن‌نتیجهٔ مجاهده برای‌حفظ‌صنایع داخلی‌هر کشور بود ازخطررقابت‌محصولات بهتر و ارزانتر خارجی که در بازارها عرضه میشد. و این رجعت مرکانتالیسم ، به نئومرکانتالیسم یا مرکانتالیسم نوین معروف‌شدومنتج بوضع مالیاتها و تعرفه های گمرکی نسبت به واردات بنام حفظ امتعهٔ داخلی درتمام کشورهای جهان گردید .

۱۵۷ ـ مساوات

رجوع شود به «اگالیتاریانیسم واگالیتر» .

۱۵۸ - مکانیکیسم

Mechanicism

این اصطلاح غالباً مرادف با **ماتریالیسم** استعمال شده و بیشتر از طرف نویسندگان مذهبی بکار رفته‌است زیرا دردماغ شنونده‌یاخواننده بیشتر از ماتریالیسم ایجاد مفهوم «خشونت وسختی‌وبی‌روحی وسردی» را که از خواص ماشین و کارهای مکانیکی است مینماید که از حالت قابلیت مرونت و انعطاف و نرمی طبیعت دور است. یکی از بانوان فرانسوی در ۳۰۰ سال پیش بالحن استهزا وشوخی در رد فلسفهٔ دکارت گفته است : «آقای دکارت میگوید شما برای بوجودآوردن یك توله سگ تنهاکافی است که یك‌ماشین‌را که به‌سگ‌نر موسوم‌استدرمجاورت ماشینی دیگر که مادهسگ نام‌دارد قراردهید سپس از آن، ماشین ثالثی بوجود میآید بنام توله‌سگ» مردم آنزمان چون ازعلوم‌طبیعی‌اطلاعات کافی نداشتند فرضیهٔ مکانیکی حیات طبیعت در نظر ایشان بصورت یك ماشین فولادی سخت و سرد جلوه میکرد . و همین سیاق ، در استعمال کلمهٔ ماشین و مکانیك در سایر موارد تاکنون باقی مانده چنانچه در کشورهای غربی درسیاست اصطلاح «ماشین حزب» را درمورد حزب ، و«ماشین جنگی» را درمورد سپاه وارتش ، و « ماشین شیمیائی » را در مورد موجودات زنده نیز بکار میبرند .

دیگر آنکه اصطلاح مکانیکیسم در مواردی استعمال میشود که مقصود آن‌است کهدرموضوع‌موردنظریك‌اصل‌اسرارآمیز مانندآنچه که درحیات‌ارگانیسم یازندگی‌موجودات‌حیه‌موجوداست وجودندارد بلکه مانند یك ماشین فلزی، اجزاء واعمال و روابط اجزاءآن آشکار است.

۱۵۹ - منشویسم

Menshevism

منشویك نام حزبی است که در آغاز انقلاب بالشویکی روسیه از حزب سوسیالیست انشعاب یافته و مرام آن عبارت بود از تبعیت از سوسیالیسم معتدل و تکاملی و جزئی. حزب مزبور درآن موقع بدو فرقهٔ بالشویك و منشویك تفکیك شد و پس از پیروزی بالشویك‌ها و بدست آوردن قدرت، بخصوص در خلال جنگهای داخلی، منشویکها را ازمیان بردند وازآن زمان تا کنون دیگر چنین حزب ومرامی در روسیه وجود پیدا نکرده و تنها درصفحهٔ تواریخ باقی مانده است.

کالوتسکی[۱] از جملهٔ حامیان منشویك‌ها بود، تروتسکی نیز قبل از انقلاب چندی به حزب منشویك پیوست. در این باب درقسمت **بالشویسم** نیز توضیح داده شده. (رجوع شود به **بالشویسم**).

۱۶۰ - موبوکراسی

Mobocracy

موبوکراسی بمعنی حکومت رجاله ومردم عوام و بازاری وقیادت جهان که غالباً در خلال بحرانها و تحولات و انقلابات و شورشها بنحو موقت ودرمدتی محدود وقلیل چنین اتفاقی می‌افتد که ادارهٔ امورجامعه

(۱) Kautsky (۱۸۵٤ - ۱۹۳۸) از اهل اطریش و نویسندهٔ سوسیالیست بزبان آلمانی ازقهرمانان مارکسیسم وچندی معاون فردریك انگلس درلندن بود.

بدست رجاله واوباش یامردم بازاری می‌افتد وهمچنین برازدحام مردم غیرمتشکل و بی‌نظم و غوغا طلب و نیز برسپردن کارها بدست مردمان حقیر و بی‌اطلاع و نالایق نیز اطلاق شده است .

افلاطون از موبوکراسی مذمت کرده و همچنین هرودوت در کتاب تاریخ خود درحکایتی که ازمشاورهٔ هفت نفر ایرانی برای تشخیص اینکه چه نوع حکومت برای ایران بهتر است نامی از آن برده ضمن انتقاد از دموکراسی می‌نویسد : « دموکراسی اگرچه تمام مردم را درپیشگاه قانون مساوی میداند ولی عیبش این است که بسهولت ممکن است به **موبوکراسی** یا حکومت رجاله و عوام و قیادت جهال تنزل یابد یعنی حکومتی که در آن مردمان حقیر و بی‌اطلاع و نالایق مصدر کار باشند و مسلماً حکومت افراد برجسته و باهوش وصاحب غریزه و استعداد برحکومت نادانان ترجیح دارد ...»

۱۶۱ = مونیسم

Monism

مونیسم درفلسفه نام آئینی است مربوط به کل عالم خلقت(**کسموس**[۱]) و گیتی شناسی (**کسمولوژی**[۲]) که سعی دارد کلیهٔ عوارض جهان خلقت را دریك اصل تبیین نموده وتابع یك اصل قراردهد که آنرا منشأو اصل اول باجوهر غائی نیز گفته‌اند ولذا شاید بتوان آنرا به**فلسفهٔ وحدت وجود** » معنی کرد . بعضی ازفلاسفهٔ اقدم یونان نیز چنین مجاهده را

Cosmos (۱)
Comology (۲)

انجام داده‌اند تا کل وجود عالم را در یك جوهر یا مادهٔ اصلی تبیین نمایند. درازمنهٔ جدیده ومعاصر نیز این مجاهده بعمل آمده گاهی جوهر اصلی وجود همهٔ عالم را حرکت ، ووقتی اتم وزمانی الکترون وزمان دیگر ارتعاشات امواج وامثال آن دانستند. مونیسم فلسفی دربرابر **دوالیسم فلسفی**[۱] (اعتقاد بوجود دواصل درعالم مانند فرضیهٔ اعتقاد بماده ونوه) **وپلورالیسم فلسفی** (اعتقاد به بیش از دو اصل یا دوجوهر مانندفرضیهٔ اعتقاد بوجود ماده وانرژی واتر) قرار دارد . ودیگر ازمفاهیم مونیسم اعتقاد به این است که مبدأ همهٔ عالم وجود یکی است با یك چیزاست ونیز فرضیه‌ای را گویند که حقایق متعدد و مختلف را رجوع به اصل واحد میدهد .

۱۶۴ - میستی کیسم

Mysticism

میستیك بمعنی هرچیز اسرارآمیز و معمائی که عقل بشری و علوم انسانی از حل آن عاجز باشد یا حواس ظاهری انسان ومشاهدات انسان آنرا درك نکند و به ماوراءالطبیعه (متافیزیك) مانند مسائل روحی یا مذهبی وامثال آن تعلق داشته باشد و **میستی کیسم** یعنی عقیدهٔ باسرارآمیز و مرموز بودن موضوعی که بمسائل متافیزیکی ارتباط داشته باشد : و در فلسفه بمفهوم این آئین استعمال شده که « حقیقت بدون کمك حس‌ها ودخالت فکر یاعقل قابل حصول است» ودرتئولوژی یا مذهب شناسی این مفهوم را دارد که « انسان میتواند بوسیله فرو رفتن در عالم خلسه و نفوذ در نفس خویشتن وعشق، خدا را بشناسد و

Dualisme (۱)

بوجود پروردگار پی‌برد وبدون یك آگاهی وجدان ناگهانی‌یاالهامی نائل آید» .

درمنطقهٔ سیاست، ازجمله مکتب‌های سیاسی که شدیداً به میستی‌کیسم متوسل شده و آنرا یکی از ارکان مهم فلسفهٔ خود وتوجیه روش خود قرار داده فاشیسم است .

میستی کیسم درعموم مذاهب جهان و هم درعلم‌الروح وارد است واز مبانی علوم تئولوژی محسوب میشود (رجوع شود به **فاشیسم**) .

۱۶۳ - میلیتاریسم

Militarism

میلیتاریسم عبارت است از اعتقاد باینکه جنگ و همیشه آماده بودن برای جنگ مهم ترین وظائف ذاتی یك ملت و عالی‌ترین اشکال خدمات عامه است» میلیتاریستها خدمات نظامی را درمرتبهٔ اعلا دانسته وجرئت وجسارت شخصی، وفاداری به مافوق‌ها، مقاومت‌بدنی‌وانضباط شدید را بالاترین خصائص میشمارند . میلیتاریسم مایل‌است که‌بعضی‌از عقاید وعادات نظامی‌را وارد منطقهٔ کشوری نماید وبرای لشکری‌نسبت بکشوری تفوق وترجیح قائل است ، ومیلیتاریسم افراطی مأموریتهای کشوری را تحقیرمیکند. درمیلیتاریسم به استعمال شعارها وسمبل‌ها از قبیل‌پرچم، مدال‌ونشان، احکام وفرامین، تشکیل انجمن‌های‌انحصاری نظامی، وتشریفات نظامی (سرمونی‌ها) و رژه اهمیت داده می‌شود . در کشورهای میلیتاریست . گروه‌های افسران نظامی معمولا تشکیل یك طبقهٔ انحصاری و دربسته و خاص را می‌دهند که نافذ درحیات سیاسی و اجتماعی وروحی‌ملت میباشد. معمولا جنگهامیلیتاریسم‌راتقویت‌مینمایند

بهترین نمونه ومثال رژیم میلیتاریسم جدید درتاریخ، **آیش** آلمان است که درسال۱۸۷۱ ازاتحاد سلطنت‌پروس باسایر کشورهای آلمان بوجود آمد . همین میلیتاریسم آلمان نیز زمینه را برای ظهور **نازیسم** هیتلر فراهم کرد . ژاپون قبل ازجنگ دوم‌جهانی نیز تابع رژیم میلیتاریسم بود و در اثر ذی‌نفوذ ارتش ، آن کشور را بکشور گشائی و فتوحات ترغیب کردند . درآمریکا ، کولونیست‌ها و مهاجرین انگلیس اولیه روح ضد میلیتاریسم را وارد آن سرزمین کردند که تاکنون هنوز باقی است و اکثریت عظیم آمریکائی و انگلیسهای امروز نیز مخالف میلیتاریسم‌می‌باشند (رجوع شود به **توتالیتاریانیسم**، **فاشیسم** و **نازیسم**)

۱٦٤ - ناسیونالیسم

Nationalism

ناسیونالیسم جدید یا مکتب ملیت‌ازمحصولات قرون‌جدیده‌است که‌با پایان دورهٔ فئودالیسم ودرهم شکستن امپراطوریهای قرون‌وسطی وآغاز رفورماسیون و تشکیل سلطنت های مستقلهٔ مطلقه و متمرکز در اروپا در نیمهٔ دوم قرن ۱٦ تخم آن کاشته شده در قرن ۱۷ نمو کرد و درقرن ۱۹ باوج خود و بحداعلای ثمر رسید . ولی ازآغاز قرن بیستم وبخصوص بعد ازجنگ‌اول‌جهانی وبالاخص از جنگ دوم جهانی ببعد پایه‌های آن سست و متزلزل گردیده . در اروپا و کشورهای باختری درحال تنزل و سقوط استمراری است ولو آنکه در کشورهای آسیائی بسبب آنکه تازه از زنجیر رقیت وقید استعمار بالنسبه خلاصی یافته‌اند بنحو موقت تشعشعی دارد ولی اوضاع سیاسی جهان و مقتضیات عصر خواهی‌نخواهی آنرا محکوم به تنزل کرده است .

ناسیونالیسم دربرابر **انترناسیونالیسم** قرار گرفته (رجوع شود به **انترناسیونالیسم**) وعبارت است ازاعتقاد به‌اعتلای یك ملت، وتفوق آن نسبت بتمام‌ملل‌دیگر، ولزوم وفاداری مطلق تبعه نسبت‌بملت‌خود، واعتقاد باینکه معتقدات وارزشهای آن ملت بالاتر ووالاتر از معتقدات و ارزشهای ملل دیگر است . ناسیونالیسم ترکیبی است از احساسات و معتقدات متنوع درباب وحدت یك ملت که البته تمام آن درهیچ ملتی با یکدیگر جمع نیامده و لذا در طرز فکر ناسیونالیستیك جدید نیز تمام‌آن باهم وارد نیست وازآن قبیل است تعلق‌به یك منطقه و ناحیه از اراضی معین‌ازسطح کرهٔ زمین که‌آباءواجداد درآن زندگی‌میکرده‌اند مباهات کردن به سوابق خدمات و ترقیات فرهنگی وتاریخی یك ملت درطی تاریخ، دارای‌زبان واحد ملی بودن، وحدت‌مذهب، وحدت‌نژاد، دیگر تقلا برای‌حذف میراث‌ملی‌هم دردرون مرزهای ملی‌وهم درخارج آن که این فکراخیرمنجرمیشود :

(اولا) به تمایل به حکومت برخویشتن وتحصیل چنین استقلال (درصورتیکه بدست نیامده باشد) .

(ثانیاً) تمایل به بسط وتوسعهٔ اراضی و کشورگشائی‌بدین‌عنوان که گروه‌های‌همزبان‌وهم‌نژاد ملی‌را که درخارج کشورزندگی میکنند باید جزء کشور نمود تا از مزایای تابعیت ملت استفاده کنند و بدان ملیت مباهات نمایند .

(ثالثاً) مجاهدهٔ درمستهلك ساختن وحل اقلیت‌های ملل تابعه در درون اکثریت ملی . نشر ایدهٔ «حاکمیت مطلقهٔ» (**سوورنته**) ملل‌نیز موجب تقویت فکر ناسیونالیسم گردید وعنوان « وفاداری **نسبت بشاه**

یا اشراف» جای خودرا درانقلاب قرون ۱۷ و ۱۸ به عنوان «وفاداری بملت» داد. غالباً انقلابات فرانسهو آمریکارا اولین‌تجلیات ناسیونالیسم جدید میشمارند. درقرن ۱۸ ناسیونالیسم بحداعلای ترقی خود رسید. لذاآنرا « **قرن‌ناسیونالیسم** » نیز میخوانندودرقرن‌مزبورعدهٔ کثیری از ملل جدید بوجودآمدند. بلافاصله پس ازجنگ اول‌جهانی بواسطهٔ نشر عقیدهٔ **ویلسون** رئیس جمهور اسبق‌آمریکا که فکر «استقلال ملی» را رواج داد و در مواد چهارده‌گانهٔ پیشنهادی خود برای صلح عالم گنجانید، بقیهٔ‌امپراطوریهای‌اروپامانندروسیهٔ‌تزاری، اطریش‌هونگری، و ترکیه (عثمانی) نیز تجزیه بقطعات گردیده چندین کشور ملی و مستقل جدید بر کشورهای ملی افزوده گشت. درقرن‌بیستم‌ناسیونالیسم ازاروپا بآسیا سرایت کرده منتهی به‌استقلال هند، پاکستان، اندونزی، هندوچین، کشورهای عربی وبعضی کشورهای دیگر گردید.

دراروپا بعدازجنگ‌اول جهانی، ناسیونالیسم هدف‌حمله وتجاوز را اختیار کرد باعث توسعهٔ اراضی و کشورگشائی ومروج عدم اغماض و مدارا نسبت باقلیتها گردیده افسانه‌ها و آئین‌های نژادی را احیا نمود که در واقع هدف تخریبی بود، در حالیکه **ناسیونالیسم** لیبرال قرن ماقبل (که‌هنوزهم دردموکراسی‌های باختری وجوددارد)عبارت ازیك نیروی بانی بود زیرا کوشش میکرد که اقلیتها را باا کثریت، وملل مختلفهٔ مقیم یك منطقه را با یکدیگر جوش دهد وهمه را شریك دریك زندگی فرهنگی و سیاسی نماید. اما ناسیونالیسم متأخر اروپا منتهی به تجاوز وایجاد رژیم‌های دیکتاتوری وتوتالیترموسوم به‌نازیسم وفاشیسم گردید، وبه سازمانهای بین‌المللی لطمه وارد ساخت.

ناسیونالیسم را بدورشته تفکیك میکنند :

(۱) ناسیونالیسم اقتصادی که عبارةاخرای همان **اوتارکی** یا استقلال اقتصادی و بی‌نیازی اقتصادی یك ملت است که‌حوائج‌خودرا درون کشورخودفراهم نموده‌وازوارد کردن‌امتعهٔ‌خارجی بی‌نیاز گردد.

(۲) ناسیونالیسم سیاسی که منظور همان آزادی و استقلال هر کشور است دردرون مرزخود که هررژیم حکومت وهرنوع قوانین ومقرراتی راکه میل دارد برای خود انتخاب نماید .

ناسیونالیسم اقتصادی از بعد از جنگ دوم جهانی یکباره دچار شکست قطعی شده و در عمل ثابت شد که هیچ ملتی ولو بهر بزرگی و وسعت باشد (مانندآمریکا وروسیه) نمیتواند در امور اقتصادی بی‌نیاز ازملل‌دیگر گردد وازاحتیاج بموادخام گذشته (که هیچ ملتی‌تمام‌مواد خام مورد احتیاج خودرا ندارد) لااقل برای فروش امتعهٔ خود بازار میخواهد و گرنه مجبور است کمترتولید کند و دراینصورت‌کارگرانش بیکار و گرسنه مانده شورش میکنند و نظام اجتماع را از هم میگسلند. بسیاری ازمواد خام ومواد غذائی وصنعتی درجهان امروزتابع مقررات وپیمانهای بین‌المللی است مانند توزیع نفت و گندم.

ناسیونالیسم سیاسی نیز بامقایسهٔ‌باقرن۱۹ بسیارضعیف شده‌ووجود انجمن ملل متفق وشعب وسازمانهای وسیع آن و هم‌وجود اتحادیه‌های منطقه‌ای مانند اتحادیهٔ ملل آمریکای جنوبی ، اتحادیهٔ عرب اتحادیهٔ جنوب‌خاوری‌آسیا ، اتحادیهٔ‌اتلانتیك‌شمالی و اخیراً اتحادیهٔ کشورهای خاورمیانه وسیر و تمایل ملل کوچك باینکه بمتابعت از ملل و نمونهٔ کشورهای متحدهٔ آمریکا واتحاد جماهیرشوروی ، برای حفظ خود و

دفاع از خود در برابر قدرتهای بزرگتر تشکیل واحدهائی بزرگتر از دولتهای ملی دهند ، خود بزرگترین دلیل آشکار برضعف وسیر نزولی ناسیونالیسم قرن۱۹ است . وبااین راهی که ملل جهان پیش گرفته‌اند و بطرف انترناسیونالیسم پیش میروند اعم از آنکه جنگی دیگر بروز کند یا نکند خواهی نخواهی بطرف هدف ایدالی قدیم یعنی تشکیل **حکومت واحد جهانی** میروند .

خلاصهٔ تاریخچهٔ سیر مکتب ناسیونالیسم

بطوریکه اشاره کردیم ناسیونالیسم جدید از محصولات قرون جدیده است و در ادوار سابق ناسیونالیسم بمفهوم امروز وجود نداشته مردم سابق چنین طرز فکری نداشته‌اند و اگر در نقاطی ناسیونالیسم وجود داشته یا فیلسوفی از فلاسفهٔ قدیم ذکری از آن کرده باشد با ناسیونالیسم جدید فرق دارد . باوجود این میتوانیم ریشهٔ تقریبی‌همین فکررا هم دریونان قدیم پیدا کنیم ودرزیرخلاصه‌ای ازتاریخچهٔسیراین عقیده از قدیم تاکنون ذکر میشود . ضمناً به شکافی که ازلحاظ زمان بین شماره‌های (۱) و(۲) زیردیده‌میشود توجه گردد وبطوریکه ملاحظه میشود دو هزار سال تمام این نوع طرز فکر منسوخ بوده و احیا نگردیده است .

(۱) دریونان قدیم : سقراط، افلاطون وارسطو به ملیت یونانی (نه بمفهوم امروز ونه باقوت وشدت وحرارت و شوق ناسیونالیسم قرن ۱۹) معتقد بوده و چون درآنزمان حکومت دولتهای شهرمرسوم بود ، آنها بیشترانحصار پیدامیکند ومحدود میشود به‌شهرآتن، وبصورت‌لزوم همکاری‌مردم‌آتن‌بایکدیگر دردفاع ازحملات‌خارجیان تجلی‌میکند و بهیچوجه این‌ناسیونالیسم ضعیف وجزئی هدف حمله‌وتجاوزنداشته است.

(۲) قرن ۱۶ : ژان بونن فرانسوی ، معاصر **هانری ناوار** این فکر را احیا یا ابداع کرده حامی ناسیونالیسم وقدرت انحصاری شاه و حکومت مرکزی قوی است .

(۳) قرن ۱۹: جورج فردریك هگل فیلسوف آلمانی دولت ملی را ایدالیزه کرده اکیداً طرفدارملیت وتفوق ملت و نژادآلمان برسایر ملل ونژادهاست .

(۴) قرن ۲۰ : هیتلر وموسولینی ناسیونالیسم را بحد افراط ستوده واز آن حمایت کرده‌اند ، در حالیکه هدف اصلی ایشان نوعی انترناسیونالیسم اجباری وتحمیلی بود ونظر به تسخیر تمام جهان وتشکیل حکومت واحد جهان تابع رژیم فاشیسم داشتند .

روسیهٔ شوروی پس ازجنگ دوم جهانی بسرعت بطرف یك نوع ناسیونالیسم خاص سیر نموده . بدین سبب ناسیونالیسم خاص نامیده شد زیرامارکسیسم و کمونیسم، جداً باناسیونالیسم مخالف است وناسیونالیسم بـا مرام کمونیسم مباینت اساسی دارد فلسفهٔ کمونیسم جهانی و انترناسیونالیسم است لذا سیر اخیر شوروی را بطرف ناسیونالیسم ، باید ناسیونالیسم خاص شمرد (رجوع شود به **انترناسیونالیسم، نازیسم، فاشیسم و میلیتاریسم**) .

۱۶۵ - نامینالیسم

Nominalism

اعتقاد به اینکه آنچه در عالم وجود دارد نامهاست ، و تصورات مجرد ومجردات، دارای وجود واقعی نبوده وواقعیت ندارند. این اصطلاح درقرون وسطی وضع شده ولی اصل فلسفه ریشهٔ قدیمی دارد و هدف این فلسفه حل مشکل فلسفی کل عالم است. یعنی اینکه تبیین نماید که گیتی وعالم

هستی چیست؟ اصل فلسفهٔ نامینالیسم را میتوان در این دو جمله خلاصه نمود :

(۱) آنکه جهان از گروه‌هائی از منفردات بوجود آمده که از بسیاری جهات مشابه و مشترك‌اند تا آنجا که میتوان همهٔ آنهارا با یك نام نامید . (وجه تسمیهٔ نامینالیسم).

(۲) این منفردات هریك وجود مستقل دارند .

مثلا بر میزهای همهٔ عالم اطلاق نام میز میشود و میز گرد البته رابطه‌ای با میزهای دیگر دارد ولی دارای وجود جدا گانه و مستقل است. توضیح دیگر راجع به نامینالیسم آن است که آنچه بجهان تعلق دارد تنها کلمه است و تنها فرد و منفردات وجود واقعی دارند و نامها بدانها تعلق میگیرد.

مکتب نامینالیسم بیشتر با فلسفهٔ ماتریالیسم و آمپریسم وفق میدهد. مشهورترین نامینالیست قرون وسطی **گیوم دو کام** است .

۱۶۶ - نئوپلاتونیسم

Neo - Platonism

نئوپلاتونیسم یا افلاطونی جدید نام فلسفهٔ منسوب به مکتب اسکندریه است که درقرون اول و دوم میلادی در آغاز مسیحیت ابتدا درمکتب مزبور وضع شده به‌روم رفت ودر آنجا پرورده شد و آخرین فلسفهٔ شرك درجهان غربی شمرده میشود وترکیبی است از عقاید یهود ومسیحی ویونانی که با **میستی‌سیسم** (اسرار آمیز بودن مسائل) آمیخته شده و اگر چه بنام افلاطون میباشد ولی واجد خواص مسلك و فلسفهٔ افلاطون نبوده خود وجود مستقل پیدا کرد . ظهور این فلسفه نشانی از سقوط و زوال فلسفه‌های یونان و روم بود .

درآغاز ظهور مسیحیت **فیلو** سعی نمود که فرضیهٔ **«فکر ودماغ»** و

علت اولی» موضوعهٔ افلاطون را با افکار منهبی یهود وفق دهد .

بعد عدهٔ کثیری نیز برای این مقصود از وی تبعیت نمودند تا تحریرات افلاطون را با منهب وفق دهند . اما مؤسس واقعی فلسفهٔ نئوپلاتونیسم ، **پلوتینوس**[1] قرن سوم میلادی محسوب میگردد که‌این فلسفه را شکل‌داد. نئوپلاتونیسم، ماتریالیسم را که در آن زمان رواج داشت مردود شمرد .

پلوتینوس به وجود روح معتقد گردیده گفت:«جسم‌را میتوان با روح‌سنجید نه‌روح‌را با جسم. علت‌اولی که‌مبنای کل‌وجودجهان‌مرئی‌است مافوق و ماوراء کل فکروجود قراردارد. وازاین وحدت‌است که‌دماغ الهی وعقل‌خالص‌ناشی‌میگردد. واز آن ، بنوبت خود روح جهانی‌ظاهر میشود . روح ازطرف مافوق خود به‌افکار وازطرف مادون خود به‌ماده ارتباط یافته است»

۱۶۷ - نئومارکسیسم
Neo - Marxism

آئین نئومارکسیسم بامارکسیسم نوین نام دیگر آئین**ژرژسورل** فرانسوی واضع‌مرام سندیکالیسم‌است که بنحوافراط برضد صلح‌است و متکی‌است به‌اصل‌تحریك پسیکولوژیکی‌انقلاب بدین‌دلیل که طغیان و شدت‌عمل(ویولانس)وجنگ علائم‌بیولوژیکی نیکی‌هستنددر تقلای‌وجود سالم وجامعهٔ صحتمند برای حیات، ولذا افسانهٔ**ویولانس** را باید ستود وبدان اقبال نمود ، ولو آنکه حقیقت طغیان وواقعیت ویولانس موقتاً حضور نداشته باشد یعنی‌عملی‌نباشد ، همینقدر صحبت از آن وشیوع بحث آنهم مؤثر درتغییروتحول است» (رجوع شود به **سندیکالیسم**).

(۱) Plotinus

۱۶۸ - نئوهگلیانیسم

Neo - Hegelianism

فلسفهٔ‌هگل آلمانی درقسمت ایدآلیسم آن بخصوص ایدالیزه کردن دولت چون به کشور انگلیس آمد بعضی‌ازفلاسفه از قبیل **توماس هیل گرین و برناردبوسانکوله** درربع آخر قرن۱۹ که اصول آنرا پذیرفته وطرفدارفلسفهٔ هگل گردیدنددر آن تغییراتی دادند که به‌نئوهگلیا نیسم معروف گردید (هگلیا نیسم نوین) (رجوع شود به **هگلیانیسم**) .

۱۶۹ - نیهیلیسم

Nihilism

نیهیل در لغت بمعنی « هیچ » است و فلسفهٔ نیهیلیسم در اصل عبارت بوده است از اعتقاد باینکه هیچ چیز در عالم وجود ندارد یا نمیتوان چیزی‌را درعالم شناخت و بوجود آن پی برد این‌فلسفه دریونان قدیم در زمان ماقبل سقراط نیز ریشه داشته شامل انکار هستی و روح ورداموال وتملك‌وقانون وحقوق‌وهمه چیزمیگردد. امادرقرون‌جدیده در روسیهٔ تزاری نام یك‌آئین اجتماعی گردید که کل اتوریته و انواع قدرت و اختیار دولت یا غیر دولت را مردود دانسته و بعداً مبدل بیك عقیدهٔ‌انقلابی‌شد که هدف آن برانداختن کلیه مؤسسات اجتماعی کشور بود اعم‌ازدولت وغیر آن . نیهیلیست بمفهوم وسیع‌ترخود شامل‌هر نوع اقدام یا تبلیغاتی میشود که توأم با طغیان وشورش و شدت عمل باشد . این اصطلاح حتی درعلم پزشکی هم‌وارد شده ومفهوم آن درعلم‌پزشکی عدم اعتقاد بتأثیرات مفیدهٔ تمام ادویه است برای معالجات بیماریها

درروسیهٔ بعد ازسال۱۸۷۸ این‌اصطلاح درمورد آنارشیستها وتروریستها هم بکار میرفت و گاهی هم مفهوم از خودگذشتگی و توجه بعالم فنا را نیز دارد .

مؤسس فـرقهٔ نیهیلیسم روسیه **باکونین** (۱۸۱٤ ـ ۱۸۷٦) بوده است .

۱۷۰ ـ ویتالیسم

Vitalism

اصطلاح ویتالیسم در **علم‌الحیات** (بیولوژی) مفهوم آئینی را میرساند که گوید مبدأ و منشأ حیات در اصلی یا نیروئی حیاتی مندرج است که نه مادری‌است ونه عضوی (ارگانیك) است . در**فلسفه** ، مکتب ویتالیسم عنوان جنبشی است که **هانری برگسون** فیلسوف فرانسوی مبتکر آن بوده و اصول آزادی و استقلال نفس واختیار (دربرابرجبر) وقدرت آگاهی وجدان بشری را مبنای این مکتب قرار میدهد . وی استنباط و الهام را مافوق قریحه پنداشته و معتقد است که عالم هستی بمنزلهٔ موجودی است که خودبخود درحال تکامل میباشد بدون‌دخالت تقدیرقبلی ، وازقبل نقشه و طرحی برای نمو آن و غایت و هدف آن تعیین نشده در **روانشناسی** مفهوم ویتالیسم آن است که نمو عضوی موجودات زنده تابع نیروئی یا عاملی است که تنها درموجودات زنده مؤثر بود و در جهان موجودات زنده یا جهان ارگانیك ، این نیرو با نیروهای فیزیکی وشیمیائی اختلاف دارد .

مکتب ویتالیسم در برابر مکتب **مکانیسم** یا **مکانیکیسم** قرار دارد (رجوع شود به مکانیکیسم) .

۱۷۱ ـ ویگیسم

Vhiggism

ویگ عنوان شایع حزب آزادیخواه (لیبرال) انگلیس است که تا اواسط قرن ۱۹ بدین‌نام خوانده میشدند وهم در آمریکا گروه میهن پرستان را درزمان انقلاب بدین نام‌خواندند وهمچنین در کشورمزبور بحزب ضد **جکسن** (یکی از رؤسای جمهوری آمریکا درسال ۱۸۳۷) از سال ۱۸۳۲ تا ۱۸۵٦ اطلاق میشد.

ویگ بمعنی شیرترش است ووجه تسمیهٔ این حزب بدین‌نام آن است که در ربع آخر قرن ۱۷ دوحزب در زمان شارل دوم ابتدا از دو فرقهٔ مخالفین شاه وطرفداران دربار بوجود آمدند. دسته مخالف دربار موافقین دربار را بنحو تمسخر وبقصد تحقیر بنام **ویگ** خواندند حزب مخالف هم بنا بمعاوضهٔ بمثل آن حزب دیگررا **توری**[1] نام نهادند، که بمعنی «بمن‌بده» میباشد و این دو نام از آن ببعد بدوحزب مهم پارلمانی انگلیس باقی‌ماند. ولی در ازمنهٔ مختلف در مسلك و مرام و خط مشی این دوحزب تغییراتی بنابمقتضیات زمان صورت گرفت.

ویگیسم بمعنی معتقدین بمرام عقاید حزب ویگ میباشد.

۱۷۲ ـ هگلیانیسم

Hegelianism

نام فلسفهٔ هگل فیلسوف معروف آلمانی اوایل قرن ۱۹ وعنوان مکتب فلسفی وی میباشد و این فلسفه تأثیرات عمیق در افکار فلسفی و

(۱) Tories

سیاسی اروپا نمود ودر چند فلسفه ومکتب مهم‌فلسفی بعد ازوی ازجمله کمونیسم وفاشیسم مؤثر افتاد (رجوع شود به **کمونیسم و فاشیسم**) واصول فلسفهٔ هگل را که هم مبسوط و مفصل وهم بالنسبه غامض‌است تنها درقسمت مربوط به سیاست یا آنچه که باسیاست تماس‌دارد درسطور زیرفهرست مانند خلاصه می کنیم :

(۱) فرضیهٔ عقل جهانی یا عقل مطلق و ظهور و تجلی آن در تاریخ بشری : هگل معتقد شد بوجود یك **عقل اعلا** یا **عقل جهانی مطلق** درعالم وجود که ازهوش ودرایت هرفرد بالاتر بوده خود را در تاریخ بشری آشکار کرده بصورت **تاریخ‌بشر** متجلی مینماید . این عقل جهانی کل ، خود نیروی محرکهٔ عالم و گردانندهٔ نظام گیتی است که دریك جامعهٔ متشکل‌از افرادآزاد آدمی بحد کمال میرسد (مفهوم آزادی در اصطلاح هگل غیر از آزادی فردی مصطلح در لیبرالیسم و دموکراسی غربی است)

(۲) دیالکتیك ایدالیسم : شرح‌این‌فرضیه درقسمت**دیالکتیك** ذکرشده (رجوع شود به **دیالکتیك**).

(۳) منطق ترکیبی : هگل واضع منطق ترکیبی (سن‌تز) است که شرح آن درتوضیح ایدالیسم دیالکتیك (درقسمت دیالکتیك) آمده ومقصود وی ازمنطق ترکیبی ترکیب منطق سابق‌است بامتافیزیك .

(۴) فرد وجامعه ، اموال ، قانون ، آزادی : گوید «درجامعه عین همان سیر وپیشروی که در جهان هستی موجود است وجود دارد **اموال** نتیجهٔ تجلی طبیعی‌نمو انسان است ، و**قانون** ناشی از آن **عقل جهانی** در جامعهٔ متشکل از افراد بحد کمال میرسد که در آن جامعه هر **فرد** عقل فردی خودرا تابع آن عقل اعلای جهانی‌قرار دهد فردی

که تابع هوس خویش گردد آزاد نیست . هنگامی که فرد با جامعه توأم ویکی شد **آزادی** پیدا میکند .

سیر تاریخ‌ظهور **دولت‌کامل** را محقق میکند ، دولتی که در آن، فرد، خودراطوری مستهلك‌درجامعه نماید که ارادهٔ جامعه، ارادهٔ‌وی‌باشد.

هگل بامسلك اصالت فرد (اندیویدوالیسم) جداً مخالف است و ضعف امپراطوری‌آلمان را نتیجهٔ رواج فردیت دانسته .

(۵) خانواده : گوید : «درابطهٔ فرد باگروه عبارت‌است ازرابطهٔ **ماهیت ذات** (سوژه) با **موضوع ذات** (اوبژه[۱]) و این رابطه موجد خانواده است که جمع‌طبیعی اخلاقی میباشد .»

(٦) ترکیب اخلاقیات : گوید: «ازرابطهٔ فرد باقانون ، ایجاد ترکیب ضدین (سن‌تز) اخلاقیات میشود که دراین ترکیب ، هم اصل اتکاء فرد بجامعه ، و هم اصل‌آزادی فرد توأماً زمینهٔ شایسته‌ای برای نمو خود پیدا می‌کنند» (یعنی جامعه در آن واحد مزرعه‌ایست برای نموهردو عنصر متضاد فوق که عبارت باشد : اولا از مستهلك شدن فرد درجامعه ـ ثانیاً شخصیت وآزادی فرد) .

(۷) تعریف دولت : بعقیدهٔ هگل «دولت محصول فعل وانفعال فرد وجامعه دریکدیگراست» مانند اختلاط دوجسم‌شیمیائی بایکدیگر که جسم ثالثی‌بوجود میآورد که واجد خاصیت هردو جسم‌اول‌میباشد. (باید به‌فرق بین‌اختلاط باترکیب در اصطلاح علم شیمی توجه داشت)

گه [illegible] رابطهٔ فرد باجامعه است».

[illegible] است ، و

کلیتی است مافوق افراد . دولت اصولا خرد واحدی است و لذا نمو اعلای آن درصورتی میسر است که عبارت باشد از یك جسد سیاسی در تحت حکومت فرد واحد نه یك دموکراسی (یعنی حکومت جامعه) . دولت متضمن یك تصورمطلق (ایدهٔ مطلق) است » .

هگل معتقد بقدرت مطلقهٔ نظامی است و عقیده دارد که رئیس دولت باید یکنفرقائد نظامی‌باشد . **هگل کولکتیویست** است (رجوع شود به **کولکتیویسم**) .

(۸) تعریف تاریخ : گوید: «تاریخ مظهر تجلی عقل جهانی‌است و تنها عبارت از کشمکش های جنگی نبوده بلکه کشمکش عقاید و جنگ‌افکار (ایده‌ها) نیزمیباشد» کل تاریخ را به سه دوره تقسیم‌میکند: **دورهٔ شرقی ، دورهٔ کلاسیك ، ودورهٔ ژرمنیك** . و تنها سومی‌را پایدار وجاودان‌دانسته میگوید : «تاریخ کشمکش بین‌ملل است درتحت فشار نیروهای ایدآل (کمال مطلوب) . و منتهی میشود به **بیداری‌آلمان و قیادت‌آلمان دراروپا وجهان**» .

(۹) مذهب : میگوید : «مذهب ابتدا ازپرستش طبیعت‌برخاسته وبعد مبدل به پرستش‌مظاهرغیرمادی شده ، وبعد ، ازمرحله‌ای گذشته که درآن پرستش فرد تفوق داشته» مسیحیت را عالیترین‌نمونهٔ مذهب میداند ، زیرا بعقیدهٔ وی «درمسیحیت ، مسیح درآن واحد هم‌خداست وهم‌انسان،یعنی‌دروجودوی، **وحدت طبیعت با انسان** وهمچنین‌وحدت **روح باماده** تحقق پذیرفته» و هم معتقد است که **فلسفه بر مذهب تفوق دارد** زیرا آخرین نیروئی است که تمام سیستم و دستگاه نظام عالم را بهم می‌پیوندند ، زیرا در فلسفه ، قدرت انسان جای گرفته که درك سیر امور جهان را میکند و غایت منطق انسان است » تفسیری که

هگل ازمذهب نموده اورا جزء «فرقهٔ» لامذهب‌ها قرارمیدهد، بعلاوه جامعه وملت را مافوق مذهب میگذارد .

(۱۰) ناسیونالیسم وروح ملی :هگل برای «دولت ملی» ومکان آن درتاریخ ارزش خاص قائل شده . درفلسفهٔ وی ملت واحد مشخص میباشد . روح ملت یا «روح ملی» را **«نبوغ ملی»** نیزاصطلاح کرده و آنرا خالق‌صنعت وقانون واخلاق ومذهب می‌شمارد . بدینطریق‌دولت و ملت را **ایدالیزه** کرده ، مؤسسات را مظهر روح‌ملی واعضاء واجزاء حیات ملی میداند .

(۱۱) جنگ:جنگ‌را برحق‌دانسته‌وترقیات‌بشری‌را نتیجهٔ‌جنگ میداند ومیگوید:«درزمان جنگ،رعایت‌فایده وسودافراد (حالت وتی-لینه وفلسفهٔ سودجوئی) تحت‌الشماع مصالح جنگی‌قرار میگیرد.»

(۱۲)انقلاب : هگل غیرانقلابی وطرفدار حفظ مؤسسات‌موجود آلمان‌است ومیگوید: «تغییرات بایدباارادهٔ عامه صورت‌پذیرد نه‌بدست افراد» ضمناً اشاره میکند باینکه مؤسسات موجود بااخلاق واحتیاجات وهدف انسان مطابقت نداشته وقابل بقا نمیباشد و باید جای خودرا به **«الهام‌ملی»** دهد (این‌بیان وی خالی‌ازابهام نیست) .

(۱۳) ارادهٔ عامه : هگل فرضیهٔ ارادهٔ عامهٔ روسو را پذیرفته و آنرا اصل حیاتی ترکیب تضادها وذاتی جامعه ها دانسته نه افراد ، و ارادهٔ عامه را مأخذ تکامل عالم هستی می‌پندارد .

(۱۴) سرنوشت مسلم : بعقیدهٔ وی کلیهٔ وقایع و حوادث عالم محرك درونی دارد ولذا واجد سرنوشتی مسلم میباشد ، واین سرنوشت مسلم درحالت امور ذاتی است .

(۱۵) **حق وقدرت** : گوید: « حق وقدرت یکی‌است. یك قانون اساسی‌ایدآلی در طبیعت موجود است که بزرگترین قدرت را به حق میدهد و **قدرت است که حق را بوجود میآورد** : بدینطریق درلزوم تاریخی ، یك الزام و اجبار فیزیکی و اخلاقی فوری دیده می‌شود » **(جبر تاریخ)** .

(۱۶) **اقتصاد** : حاجات اقتصادی امری است اجتماعی نه تنها بیولوژیکی (یعنی نه تنها لازمهٔ حیات فرد انسان بلکه لازمهٔ اجتماع انسان میباشد که اصل است) .

(۱۷) **عادت ، قانون : حقوق ، وظایف** : بعقیدهٔوی«کلیهٔ این عوامل‌در آن‌واحدهم‌ازامورانسانی(فردی) هستند وهم ازاموراجتماعی»

(۱۸) **نمایندگی و مقننه** : معتقد به اصل نمایندگی بر اساس تقسیمات‌ارضی‌یاتعداد افرادنیست بلکه معتقد به‌اصل‌نمایندگی‌براساس پیشه و حرفه است که آنرا **فونکسیونل** مینامد . این قسمت از عقیدهٔ وی بعدها مورد استفادهٔ دوفرقهٔ **سندیکالیست‌ها** و **سوسیالیسم اضافی** (گیلدسوسیالیسم)واقع‌شد(رجوع‌شودبه **سندیکالیسم، گیلدسوسیالیسم، کمونیسم ، فاشیسم ، نئوهگلیانیسم**) .

۱۷۳ ـ هم آهنگی طبیعی (فرضیهٔ ...)

Natural Harmony

رجوع شود به **«اکونومی کلاسیك»**

۱۷۴ ـ هیومنیسم

Humauism

(۱) نام نوعی از فرهنگ و کولتور است که ناشی از تعلیمات

کلاسیك و قدیم باشد که آنرا **انسانیات** یا انسان‌شناسی توان گفت و عبارت است از مطالعه و تحقیق در آنچه که مربوط به انسان باشد بنابراین شامل تشریح و فیزیولوژی و علم پزشکی و روانشناسی و اخلاق و جامعه شناسی و انتروپولوژی نیز میگردد .

(۲) نام فلسفهٔ موضوعهٔ **شیللر**[1] است که نوعی از فلسفهٔ سوبژکتیویسم میباشد (رجوع شود به **سوبژکتیویسم**) .

۱۷۵ - هیومنیتاریانیسم

Humanitarianism

عقیدهٔ به نوع پرستی و انسان دوستی و اعتقاد به اینکه طبیعت انسان بخودی خود قابل نیل به حد کمال است . در **تئولوژی** (فلسفهٔ مذهبی) و تاریخ مسیحیت اصطلاح هیومنیتاریان در مورد کسانی استعمال شده که معتقدند مسیح تنها فرد بشر بوده (برخلاف عقیدهٔ تثلیث یا کسانی که مسیح را خداوند یا شریك خداوند پنداشته‌اند) و دیگر ازمفاهیم هیومنیتاریان اعتقاد باین است که وظیفهٔ انسان محدود است به نیکی و حسن عمل نسبت بدیگران و علاقهٔ به خیر عامه و سعادت عموم ، و هم بمفهوم **پوزی تیویسم** استعمال شده است (رجوع شود به **پوزی تیویسم**) .

۱۷۶ - هیومیسم

Humism

نام فلسفهٔ موضوعهٔ **دیوید هیوم** فیلسوف انگلیسی قرن ۱۸ است که

---

(۱) F.C S.Schiller

مبنای فلسفهٔ وی بر این اصل قرار داشت که علم انسان تنها منحصر به نتایج تجربه است ، و منکر امکان حصول تحقیق غائی مسائل و اثبات حقیقت آن گردیده . فلسفهٔ وی در زمرهٔ فلسفهٔ شکاکین شناخته شد و اصول فلسفهٔوی‌را درقسمت مربوط بهسیاست و آنچه که باسیاست تماس دارد میتوان درسطور ذیل خلاصه نمود :

(۱) اندیویدوالیسم و لیبرالیسم : طرفداراصالت فرد و آزادی فرداست ودرعین‌حال ازجامعه نیزطرفداری میکند .

(۲) کنسرواتیسم محافظه کار است و به اعتدال و میانه روی معتقد است .

(۳) سپتیکیسم : شکاك‌است . علم‌را منحصر به تجربه میداند ومنکر امکان اثبات حقیقت مسائل است .

(۴) ماتریالیسم دآتئیسم : طرفدار مادیت است و منکر وجود خداوند ، ومعتقد است که اثبات وجود خدا غیرممکن میباشد .

(۵) ناسیونالیسم : طرفدار ملیت و روح ملی و فرضیهٔ بیداری وجدان یك نژاد یایك ملت ولزوم‌احترام به احساسات ملی وفرهنگ ملی وسنت ملی است (مشابه بافرضیهٔ هگل) .

(۶) یوتیلیتاریانیسم : انگیزه‌ها وهدفهای واقعیات را از لحاظ سودجوئی ومفید بودن آن نسبت به محرکات ایدآلی و خیالی ارجح میداند وبدان بیشتر توجه دارد .

(۷) متافیزیك : طرفدار متافیزیك و مسائل ماوراءالطبیعه و وراء عقلیات است. فلسفهٔ وی دراین‌قسمت در نمو فلسفهٔ ماوراءالطبیعه مؤثر افتاد .

(۸) فرضیهٔوفاداری : وی‌بوسیلهٔوضع‌فرضیهٔلزوم‌وفاداری‌سیاسی

تبعه فرضیهٔ قرار داد اجتماعی را سست و ضعیف نموده وفاداری سیاسی تبعه را برای حفظ نظم ، واطاعت عرفی‌را برای منافع شخصی ورعایت عادت لازم میشمارد .

(۹) تقوی : را نوعی خاصیت دماغ یا عمل دماغی میداند که مورد قبول مردم واقع شده است .

(۰) فرضیهٔ عقل ورد حقوق طبیعت: این‌فرضیه‌مهم‌ترین‌قسمت فلسفهٔ هیوم است وی عقل‌را به سه عامل (عقلیات ، واقعیات ، ارزشها یا عقاید) تجزیه میکند .

اولی را حقیقت عقلی‌یاحقیقت ریاضی میخواند (مانند ریاضیات) دومی را رابطهٔ علت و معلول می‌شمارد (مانند فیزیك و شیمی و سایر علوم تجربی) و سومی را شامل علوم اجتماعی و مذهب و سیاست و اخلاق میداند . اولی را نتیجهٔ عقل ریاضی ، دومی را نتیجهٔ تجربه و سومی را نسبی میشمارد ، و با تفکیك این سه نوع عقلیت که سابقاً آنرا بحقوق طبیعی نسبت میدادند ، حقوق طبیعت را تجزیه بقطعات نموده ، بدینوسیله آنرا متزلزل و عاری از معنی کرده . کلیهٔ عناصر مربوط بدو قسمت اخیر (یعنی واقعیات و ارزش‌ها یا عقاید) را **کنوانسیون** یعنی مقررات موضوعهٔ بشری دانسته و دور از عقلیات میشمارد ، ووجود آنها را مفید ولی غیر لازم دانسته . عقل را غلام شهوات میداند . و معتقد است که مذهب و مسلك عقلی موهوم است . میگوید عقل وعقلیت در رفتار انسان استعمال میشود ودرطبیعت وجود خارجی ندارد .

(رجوع شود به **اندیویدوالیسم ، لیبرالیسم ، کنسرواتیسم ،**

سب‌تی‌کیسم ، ماتریالیسم ، آتئیسم ، ناسیونالیسم ، هگلیانیسم ، و یوتیلیتاریانیسم .)

۱۷۷ - یوتیلیتاریانیسم ، اوتیلیته

Utilité, Utilitarianism

نام یك فلسفهٔ سیاسی‌است که درقرن۱۹ بوسیله گروهی‌ازلیبرال های انگلیس پرورده شده و آنرا میتوان **فلسفهٔانتفاعی‌یاسودجوئی‌یا مفیدیت** نامید این فلسفه تمام خیرها و نیکی‌ها را در ترازوی مفید بودن می‌سنجد و گوید هر رفتار و عمل آدمی اخلاقاً در صورتی نیك است که تابع اصل زیر باشد : «حداکثرخوبی وفایده برای حداکثر تعداد اشخاص» یعنی‌متضمن اصل مزبور باشد . معروف‌ترین پیشوایان این مکتب **جرمی بنتهام ، جیمزمیل ، جان استوارت میل ، فلاسفهٔ** قرن ۱۸ و ۱۹ انگلیس و **دیوید ریکاردو** انگلیسی اقتصاد شناس و **جان‌آستین** حقوقدان انگلیسی قرن ۱۹ میباشد فلسفهٔ این گروه از این فرضیه آغاز میگردد که انسان در تحت تسلط و حکم دو عامل قرار دارد یکی **لذت** و دیگری **درد** . لهذا باید اعمال و افعال وی بهدایت **سودجوئی** (اوتیلیته) رهبری شوند ، یعنی سعی شود که ازدرد اجتناب بعمل‌آید و اعمالی را انجام دهد که منتج به کسب لذت گردد مفهوم این بیان‌آن نیست که خود خواه یا شهوتران گردد بلکه منظور انجام اعمالی است که حد اکثرمدت ولذت را برای حداکثر افرادی ازجامعه که ممکن است فراهم سازد .

درمنطقهٔفعالیت‌های سیاسی، یوتیلیتاریانها درمجلس‌عوام انگلیس

فرقه‌ای تشکیل دادند که به **«رادیکالهای فلسفی»** معروف شدند.

درمنطقهٔ اقتصادی دنبالهٔ همان عقاید **«اکونومی کلاسیک»** را گرفته معتقد شدند باینکه درمدت مدید رعایت منافع شخصی افراد که بمجرای شایسته گذاشته شود بخودی خود متضمن نفع عامه خواهد بود. این گروه طرفدار عدم مداخلهٔ دولت در امور اقتصادی گردیدند که آنرا **لسه‌فر** اصطلاح کنند.

درمنطقهٔ حقوق و قانون معتقد بوضع قوانین عقلی (راسیونال یا تابع اصالت عقل) و رعایت فلسفهٔ سود جوئی گردیده با قوانین تابع سنن وعادات مخالف بوده آنرا کهنه ومنسوخ وغالباً احمقانه وغیرمناسب بازمان دانستند.

(رجوع شود به **رادیکالیسم، لیبرالیسم، اکونومی کلاسیک، و لسه‌فر**).

۱۷۸ - یوتوپیانیسم

Utopianism

یوتوپیا که اصطلاحی بسیار شایع در علوم سیاسی می‌باشد عنوان و نام یك جامعهٔ ایدالی و کمال مطلوب، یا دولتی است کامل و بی عیب که فلاسفه و دانشمندان و نویسندگان و شعرا و متفکرین بشری همیشه خواب آنرا دیده یا در عالم پندار آنرا تصویر کرده و غالباً در تحریرات یا اشعار یا کتب خود از آن بحث کرده و آنرا وصف نموده‌اند.

منشأ اصل کلمه بوسیلهٔ **سر توماس‌مور** انگلیسی در سال ۱۵۱۶ اززبان یونانی گرفته شده و توماس مور در کتاب خود که تحت همین

عنوان است آنرا نام یك جزیرهٔ مفروض وخیالی در مسافات دور دست قرار داده که در آنجا ملل مشترك المنافع یا **کامنولث** خیالی توماس مور در آنجا واقع شده است . واز زمان تحریر کتاب مزبور تا کنون این اصطلاح باقی مانده و در مورد افکار ایدالی بلکه مافوق ایدالی و طرحها و نقشههای آرزوئی استعمال میشود که غیر عملیاست ونمیتوان پنداشت که روزی صورت وقوع پذیرد .

افلاطون در کتاب « **جمهوری** » خود ، **سرفرانسیس باکون** سیاستمدار و فیلسوف انگلیسی در کتاب « آتلانتیسجدید » ، **هارینگتون** انگلیسی در کتاب « **ملل مشترك المنافع اوسیانا** » ، **توماسوکامپانللا** [1] ایتالیائی در کتاب « شهر آفتاب » ، هر کدام نیز تصویری از جامعههای یوتوپیان را ترسیم کرده و بدینطریق ایدالهای خود را در اصلاح جامعهٔ بشری شرح داده اند . بسیاری از پیمبران سوسیالیسم نیز وعدهٔ ظهور جامعه های ایدالی را در زمان آینده دادهاند که ازآنجملهاند **فوریه** ، **کابه** [2] **رابرت اوون** و **ویلیام - موریس** . مارکسیست ها معمولا این سوسیالیستهای اصلاح طلب را « **سوسیالیستهای یوتوپیان** » میخوانند .

ذیلا برای نمونه نام چند نفر نویسندهٔ یوتوپیان معاصر با نام کتاب ایشان ذکر میشود :

و.ح. هودسون [3] نویسندهٔ کتاب «یك قرن بلورین»

---

(۱) Tomasso Campanella
(۲) Fourier. Cabet
(۳) M.H. Hudson

بلورلیتتون[1] نویسندهٔ کتاب « نژاد آینده ـ یا ـ یوتوپیای نوین » .

ادوارد بللامی[2] نویسندهٔ کتاب «نظری بعقب . ومساوات» .

ح.ج. ولز[3] نویسندهٔ کتاب «یك یوتوپیای جدید».

اصطلاح **یوتوپیانیسم** درواقع مرادف با همان ایدآلیسم‌است و بطوریکه‌اشاره شد قدری تأکید یامبالغهٔ درایدالیسم‌را میرساند (رجوع شود به **ایدآلیسم**) .

پایان

(۱) Bulwer - Litton

(۲) Edward Bellamy

(۳) H.G. Wells